



حقیقت

دوره دوم
مهر ۶۶ شماره ۹

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

خطرات و فرصتها بر صحنه کردستان انقلابی

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

از نقطه نظر ما، اهمیت کردستان نه تنها بدان خاطر است که از دیرباز صحنه مبارزه ای خونین و توده ای علیه سلطه امپریالیسم و ارتجاع، بخاطر درهم شکستن کلیه قیود ستم ملی بوده، بلکه مهمتر از آن، "این مبارزه انقلابی کماکان جریان مهمی است که میتواند نقشی حیاتی در آغاز و بشمر رساندن امر استقرار نهائی حکومت (یا حکومت‌های) واقعا انقلابی در منطقه ایفاء کند." ^۱ اینکه منطقه خلیج خود به کانون تضادهای حدت یابنده جهان امپریالیستی بدل گشته، اهمیت کردستان از زاویه انقلاب را بس عظیمتر ساخته است. ما برآنیم که کردستان میتواند و باید به منطقه سرخ الهامبخش و نقطه امید خلقهای ستمدیده منطقه در تهاجم عومیشان علیه نظم کهن و رهائی از یوغ امپریالیسم و ارتجاع بدل شود، به مرکز ایده‌های انقلابی، روحیه انقلابی و عمل انقلابی متکی بخود، به نمونه ای که نه مظهر مقاومت صرف بلکه پرچم دار جنگ انقلابی بقصد پیروزی باشد، به پایگاهی جهت گسترش انقلاب در سراسر ایران و منطقه. از این طریق است که در میانه اغتشاش

ساید هیچ جنبشی همانند جنبش انقلابی کردستان - در صورت فائق آمدن بر نارسائیهها، محدودیتها و انحرافات غالب بر آن - نتواند در سیر تحولات آتی منطقه نقش بازی کند و اوضاع را بگونه ای دیگر رقم زند. وشاید تحولات آتی منطقه و مشخصا جنگ خلیج نیز بنوبه خود، هیچ عرصه ای از جنبش انقلابی در ایران را به اندازه این جنبش دستخوش تغییرات عظیم نسازد. تغییر و تحولاتی که امروز در اوضاع جنگی منطقه کردستان پدید آمده - که با گسترش دامنه جنگ ایران و عراق به این خطه و تبدیلیش به عرصه ای از این درگیری ارتجاعی مشخص میشود - نمونه‌ها و سرنخهایی از آن تغییرات عظیم که در دورنمای اوضاع سیاسی - نظامی منطقه محتملند را آشکار میسازد. اما مسئله آنست که جنبش انقلابی در کردستان چگونه خواهد توانست، آشکارکننده جهت و دورنمایی متفاوت، روشن و انقلابی از پس ابرهای تیره و تار بحران و گردوخاک برخاسته از توفان حوادث باشد و صحیحتر گفته باشیم، پرولتاریای آگاه انترناسیونالیست چگونه می‌باید به ایسن جنبش، به این منطقه و به این اوضاع مشخص برخورد کند.

طی فقط یکماه ۹۰ کشتی جنگی قدرتهای امپریالیستی، از آمریکا گرفته تا انگلستان و فرانسه، از شوروی گرفته تا ایتالیا، در آبهای حوزه خلیج و دریای عمان مستقر شده و بصف - آرائی دست زدند. منطقه از قوای نظامی انبیا - شته شده و گردابی که مداوما بر سرعش افزوده میشود با این جنب و جوشهای توفانزا، دوری سرسام آور مییابد. در فاصله کمتر از یکماه "قیم‌های مرتجعین جهان خود مستقیما بصحنه - آرائی پرداختند و خلیج به بیکباره بمثابه کانون مهمترین تضادهای جهان جلوه گر شد. در ایندوره کنش‌ها و واکنشهای پی درپی را شاهد بودیم و رقابت دو بلوک جنگی غرب و شرق را که به نقطه غیرقابل بازگشتی رسید: هر جرعه کوچک، هر حرکت کنترل نشده از جانب بلوکهای امپریالیستی متخاصم، یا هر تصادفی میتواند همچون شلیک آغازین جنگ جهانی سوم از این منطقه عمل کند.

در جریان رخدادهای اخیر، کانون بحران خلیج سریعاً از جنگ ایران و عراق به نقطه - ای دیگر چرخش کرد و درست در اوج بحران زمانیکه انتظار برخورد های عظیم ناوها میرفت، جنگ ایران و عراق در جبهه‌های مهم - منجمله در "جنگ نفتکشها" - فروکش نمود. این امر نشان داد که واقعیت هیچ ربطی به پوششها و بهانه‌های امپریالیستها جهت تجمع و تمرکز نظامیشان در منطقه ندارد. اوضاع اخیر نشان داد که تجمع نظامی در خلیج با هدف "مانعت از خرابکاری رژیمهای ایران و عراق در کشتیرانی بین - المللی" یا "مانعت از صدور انقلاب اسلامی"، و یا بخاطر "حمایت از کویت در مقابل ایران"، پایان بخشیدن به جنگ "و... انجسام" بقیه در صفحه ۲

بقیه در صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید	سربالارفتن را به آب می‌آموزیم!
تحولات اخیر آبهای جوشان خلیج	بیانیه
سناریوهای بحران	حزب کمونیست بنگلادش / م. ل.
کلید داران خانه جهل	اطلاعیه ما و تطعنات
این رشته سردراز دارد!	اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) صفحه ۱۴

خطرات و فرصتها

و ابهام برخاسته از شکست انقلاب ایران و عوامل فربه‌بینی جمهوری اسلامی، چراغ راهنمای قدرتمندی فراروی توده‌های تخت ستم و استثمار منطقه ظاهر خواهد شد تا در پرتوش بتوانند سره را از ناسره، راه را از چاه تمیز دهند. این جایگاه واقعی کردستان در تحولات انقلابی منطقه است و کردستان این جایگاه را نخواهد یافت مگر آنکه پرولتاریای انقلابی چشم‌انداز سیاسی گسترده، سیاست و برنامه صحیح و شایسته را با قدرت برای جنگ انقلابی ستم‌دیدگان ترسیم کند؛ کسب قدرت سیاسی سرخ را با گلوله‌های جنگ خلق بر سرلوحه این جنبش حک نماید. محدودنگری و دل‌خوش کردن به دستاوردهای محدود، دشمن پیشروی و تکامل جنبش کردستان و مانع دستیابی به جایگاهی است که می‌باید بدان دست یابد. کردستان برای جوانان انقلابی و شورشگر ایران و دیگر کشورها، نه جای پناهنده شدن و آخرین ملجاء بلکه باید مظهر و مرکز اشاعه انقلاب باشد، باید روشنگر و یاد دهنده باشد. پیشروان انقلابی به کردستان نباید صرفاً بعنوان محل شرکت در مبارزه خلقی ستم‌دیده علیه ستم ملی بنگرند، بلکه باید این خطه را مکان بی‌بستن به ارتش سرخ پرولتاریا بقصد ایجاد مناطق سرخ و پیشبرد بیروزمندان انقلاب دمکراتیک نوین بدانند. و این همه حاصل نخواهد شد مگر آنکه پرولتاریای آگاه مهر رهبری خود را بر تارک این جنبش بکشد.

ما به همه پیشروان انقلابی، به توده‌های شورشگر، به ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان در کردستان فراخوان می‌دهیم که راه نقطه یابان گذاردن بر این نظم بندگی و این نظام ستم و استثمار و نکبت، بدست گرفتن اسلحه مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون است. برای رهائی ملی و بطور کلی بخاطر رهائی از ستم و استثمار امپریالیستی - ارتجاعی و برقراری قدرت دولتی نوین باید جنگید و فقط با این اسلحه جنگید. پرولتاریای انقلابی در این راه، هیچ جا‌سی از سازش با جهان کهن و نمایندگانش چه در هیئت بورژوازی فارس، چه بورژوازی کرده، و چه بورژوازی واکام امپریالیستی غرب و شرق قائل نیست. این رمز رهبری پیروزمند، بیکبیر و تا به آخر پرولتاریا در انقلاب مسلحانه است. برای آنکه انقلاب در نیمه راه نماند و بی‌وقفه به پیش رود می‌باید برنامه و خط پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ پرولتاری در رهبری انقلاب اعمال گردد و این تنها راهی است که جنبش می‌تواند به سلامت از میان پیچ و خمها، مشکلات و دامهای گسترده بر راهش گذر کرده در خدمت هدف نهائی یعنی نابود ساختن تمامی حلقه‌های زنجیر ستم و استثمار سرمایه‌داری قرار گیرد. این در مورد همه جنگهای عادلانه که علیه اشکال گوناگون ستم در جهان جریان دارد، صادق است. جنبش جنگها - ثی بدون رهبری پرولتاری، بدون یک برنامه پرولتاری، ره بجائی نبرده و حتی در صورت پیروز شدن به استقرار ضدانقلاب و بازتولید همان نظام ستم و استثمار منجر خواهد شد. این

واقعیت را تاریخ جهان و کردستان بکرات ثابت کرده است. بارها جنگهای آزادیبخش برپا گشته‌اند و طغیان غیرپرولتاری حاضر در رهبری این جنگها، آنها را به اهرم فشار جهت رفرم، یا معاملات خود را مرتجعین و امپریالیستهای گوناگون تبدیل کرده‌اند. این تجربه تلخ‌بخت که جنبش فلسطین از سرگذرانده و باید گفت که تجربه جنبش کردستان و خیانت‌هایی که در دل مبارزه قهرمانانه این خلق ستم‌دیده انجام گرفته نیز به همان تلخ‌بخت. تاریخ کردستان شاهد این بود که جنبش خلق کرد و شوروشوق توده‌های ستم‌دیده برای رهائی از چنگال ستم توسط نیروهای فئودالی و بورژوازی به بند کشیده شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته است، و با بوساطه رهبری نیروهای غیرپرولتاری در خودمانده و به افت و خیز در دوری ناطل گرفتار آمده است. فقط با برپائی جنگی تحت رهبری حزب متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون، جنگی با هدف تبدیل کردستان به منطقه سرخ جهت پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین در ایران و خدمت به انقلاب جهانی - تاریخی پرولتاریاست که این دور باطل شکسته خواهد شد.

بدون قدرت سیاسی، هر چیزی توهم است. پرولتاریا برای استقرار قدرت سیاسی سرخ می‌جنگد و هدف جنگ انقلابی را نیز همین امر قرار می‌دهد. هر درک دیگری از جنگ و مبارزه مسلحانه که هدف فی‌الغور را کسب قدرت سیاسی نییند، رفرمیستی و بورژوازیست. جنگ‌هایی که در نقاط مختلف - از جمله در کردستان - جهت کسب امتیاز، بمتابه اهرم فشار بخاطر حفظ اعتبار، بعنوان کارت برنده پشت میز مذاکره و امثالهم، و حتی با هدف کسب خودمختاری جریان یافته یا جریان دارد، همگی رفرمیستیند. هدف از انقلاب فقط ضربه زدن به سیستم و حفاظت‌شان نیست، بلکه سرنگون ساختن اینها و جایگزین کردن نظم نوین است. بنابراین هر جنگی بدون این هدف، علیرغم نیات رهبران و علیرغم فداکاری افراد درگیرش، مولد انقلاب نبوده و در واقع یا شکلی از رفرمیسم مسلحانه را نمایندگی میکند و یا طغیانی ناآگاهانه. در کردستان نیز، هدف فی‌الغور جنگ تحت هدایت پرولتاریای آگاه کسب قدرت سیاسی است. رهائی ملی زمانی بدست خواهد آمد که این خطه از وجود مرتجعین پاک گردد و حاکمیت انقلابی کارگران - دهقانان برقرار شود. دیدگاههای ناسیونالیستی و شورونستی همواره در محدود کردن افق این جنبش کوشیده‌اند. دیدگاه نا - سنیونالیستی، توجه زحمتکشان کردستان را فقط و فقط "بخود"، به "محدوده ملی خود" محدود می‌کند، و دیدگاه شورونستی، زحمتکشان ملت تحت ستم را شایسته بدوش گرفتن رسالت پیشاهنگی انقلاب در ایران و منطقه ندانسته، آنان را قادر به تبدیل کردستان به دژ رهبری انقلاب سراسری و مرکز الهامبخش انقلاب در خاور - میانه نمیدانند.

هراس امپریالیستها، تاکتیکهای امپریالیستی "تحولات چند ساله اخیر در کردستان و بطور کلی در منطقه . . . اهمیت بین‌المللی و منطقه‌ای کردستان و بدین ترتیب پیچیدگی مبارزه در این نقطه را بسطی عالیتر ارتقا داده است. این همان پیچیدگی که قاتلیسن دیرینه خلق کرد نظیر امپریالیستهای فرانسوی را وادار ساخته با ماسک رنگ و رو رفته دلسوزی برای حقوق کردها به اینسو و آنسو بدوند، و این در حالی است که سرکرده بلوک یعنی ایالات متحده و شکنجه‌گران معتسد ری کارزارهای خونین سرکوب را ترجیح میدهند. شوروی‌ها نیز هیچ فرصتی را برای همبستگی با کردها از دست نمیدهند؛ البته بقول لنین، این نظیر همبستگی ظناب دار با گردن اعدا می است." ۲

هراس امپریالیستها از آنست که در این اوضاع بلبشو، خلقهای ستم‌دیده خود را از قید سلطه حکام ارتجاعی رها کرده و با طرد رهبران سازشکار و رفرمیست، زودودن درکهای محدود - نگران و ایده‌های ارتجاعی، روند تحولات خاور میانه را چیزی بغیر از قلدرمنشی، رقابت جویی و زدوبندهای قدرتهای امپریالیستی و نوکران و رقم زند؛ و چرخشی حاصل شود که اوضاع را کاملاً از کنترلشان خارج سازد. کردستان جائیست که پتانسیل ایفای نقش تعیین کننده در ایجاد چنین چرخشی را دارد. جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای جنگ طولانی کردستان آنچنان پسر - اهمیت است که مطبوعات امپریالیستی - علیرغم میل و سیاستشان - یکبار از دستشان در رفت و آرا "جنگ دیگر خلیج" نامیدند. سکوت تبه - کارانه همین مطبوعات در مورد کردستان نیز نشانه‌ای دیگر از این اهمیت است. کشتارها، دهات سوزیها، کوچهای اجباری . . . که ابعاد فراگیر این جنگ را اعلام میکنند، تماماً با سکوت بر گزار میشود. این سرزمین مرتیبالاشه سربازان دشمن را در دل خود جای میدهد، اما فقط زمانی نام کردستان بر صفحه نشریات امبر - یالیستی نقش می‌بندد که خواهند از بارزانیهای معلوم الحال و اتحادشان با رژیم منغور جمه اسلامی بنویسند، یا در پنددهی به کابینه ریکان به تمجید از آقای فاسلو، و شمردن مزیت‌های حزب دمکرات نسبت به جناحهای "میانه‌رو" حکو - مت تهران بپردازند. آنها از کردستان چیزی نمیگویند مگر زمانیکه خواهند ترمینها و تارگان ارتش ترکیه بمتابه بازی آسیائی ناتو را که به بهانه تعقیب چندی چریک (P.K.K) وارد خاک عراق شده و امکان پیشروی تا سلیمانیه را برای "حفاظت" از کارگر - های ترک سد دوکان اعلام نموده، توجیه نمایند. قدرتهای امپریالیستی در مواجهه با عدم کارائی کشتار و سرکوب و کارزارهای خونین علیه جنبش انقلابی در کردستان، و بهنگام رویارویی با توانمندی و بتانسیل بنیان برافکن این جنبش، نقاب "طرفداری" از خلق کسرد و

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

نمی‌پذیرد، بلکه واقعیت هیچ نیست، جز تلاش جهت کنترل همه جانبه این منطقه استراتژیست مهم برای هدف مشخص جنگ جهانی امپریالیستی و هدف عمومیت سلطه و نفوذ بر این منطقه.

این اوضاع نشان داد که چگونه دو قدرت امپریالیستی رقیب - آمریکا و شوروی - که در رأس دو بلوک جنگی برای تجدید تقسیم جهان نشسته‌اند، می‌توانند مشترکاً و در "جوتفاهم بیسابقه" قطعنامه‌ای در باب آتش بس - شوروی میان ایران و عراق را در شورای امنیت سازمان ملل تصویب کنند و روز بعد، خود در آبهای خلیج ناوهای مجهز به سلاح هسته‌ایشان را با تصداعمال منافع و رأی خویش بر این منطقه مهم در برابر یکدیگر ردیف کنند.

آتش جنگ نفتکشها عملاً بسدت ۴۵ روز خاموش شد و جبهه‌های دیگر جنگ نیز آرامتر گشت، اما این فروکش نسبی بجز طرز ظنزالودی با حدت یابی آن تضادهائی همراه شد که به این جنگ پا دادند، و ادامه و چگونگی ادامه - یابیش را شکل دادند. این خودشاهدی بر شکندگی گئی اوضاع خاورمیانه و کل جهان است. همانطور که قبلاً گفتیم، فروکش کردن شعله‌های جنگ ایران و عراق یا حتی آتش بس موقت و خاتمه جنگ نه بیانگر ثبات این منطقه، بلکه خود مقدمهٔ تکانهای بیسابقه بوده و تضادهای متمرکز شده در این نقطهٔ جهان در سطح بالاتری شکل خواهند گرفت.

جنگ خلیج از همان آغاز این پتانسیل را ذاتاً در خود حمل میکرد که "بطور افقی" گسترش یابد و دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق را در جنگی که خود آنرا "گسترش افقی جنگ" میخوانند رودرروی هم قرار دهد، چرا که عمدتاً تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی و بالاخص تشدید تضاد درون امپریالیستی بود که به این جنگ پا داد و پیرونده جنگ عمدتاً به مثابه تابعی از این تضاد و در خدمت آن به پیش رفته و هدایت شد - اینکه هر یک از دو بلوک امپریالیستی نه در پشت یکی از طرفین جنگ بلکه در هر دو طرف بوده‌اند، چیزی از درستی تحلیل فوق نمی‌کاهد، کما اینکه بحران جاری، واقعیت امور را عریان ساخته است. این مسئله که دول درگیر از جنگ برای تعقیب منافع ارتجاعی خود سود جسته‌اند نیز واقعیت فوق را کم رنگ نمی‌کند.

از آغاز جنگ خلیج راه‌های متعددی برای "پایان بخشیدن" به این جنگ از جانب ایران و عراق که مستقیماً درگیر جنگ هستند و دول منطقه و امپریالیستها که از همان آغاز در آتش این جنگ دمیده‌اند، بجلو گذارده شده است: عراق راه چاره را در گسترش جنگ به خلیج از طریق حمله به تانکرها و تأسیسات نفتی ایران و درگیر کردن رژیمهای منطقه در آن میدید، و ایران حملات دیوانه‌وار دوره‌ای را با هدف متزلزل کردن موقعیت رژیم عراق و قانع کردن امپریالیستها به اینکه در این بقیه در صفحه ۵

جنگش کردستانند. و در این مسیر سیاستهای رفرمیستی و سازشکارانه رایج در این جنبش نیز کم‌کمشان می‌آید. امپریالیستها به ستمدیده‌گان کردستان می‌گویند که در این اوضاع پر آشوب و بی‌جبهه، بهتر است آهسته بروند و آهسته بیایند تا آنها از آسیاب بیفتند. بهتر است به فکر کسب قدرت نباشند چرا که صحنه از آن کلابیاتورهاست: یا برای کلابیاتورها کف بزنید، و یا کنار بنشینید و تماشاگری بی‌آزار باشید.

مورعات "دلسوزانه" و وعده وعیدهای رنگارنگ نیز به هزارویک طریق اشاعه می‌یابد و چاشنی این تبلیغات توهم برانگیز و انفعال‌آور میشود. این درحالی است که تزلزلات نیروهای میانی حاضر در جنبش کردستان نیز خود محلی برای رواج این خط فکریست، آنهم درست زمانی که وقت وارد آوردن ضربات مهلك و خردکننده انقلابی بر پیکر مرتجعین رسیده است، زمانیکه مرتجعین از سر ضعف و درماندگی وعده رفرم هم میدهند.

فرصت‌های انقلابی

"جنبش انقلابی در صعود طولانی و پیچیده خود بسوی پختگی، تجارب گرانبهای بی‌حسابی را انباشت کرده و مصالح مادی لازم در جهت دستیابی به شناختی عمیقتر از دشمنان آشکار و پنهان خویش و رهبر واقعی خود، یعنی پرولتار - یای انترناسیونالیست را کسب نموده است. اکنون تاریخ فرصتهای عظیمی را از خطه کردستان ارائه میدهد. فرستهای بزرگی برای پرولتاریا فراهم است تا یورش فلج‌کننده‌ای علیه امپریالیسم و ارتجاع سازمان دهد." ^۱

عوامل نوینی در روند تحولات در غلیانند که از زیر می‌جوشند و رو می‌آیند. این عوامل را نه تنها در سراسر ایران بلکه در نقاط بسیار مهمی از منطقهٔ خاورمیانه نظیر فلسطین نیز میتوان مشاهده کرد. خلقهای ستمدیده میروند تا کیجی شکستهای گذشته را پشت سر نهاده و با انبانی انباشته از تجارب ارزشمند و خونین پا بجلوی صحنه گذارند. در کیبوری مداوم جوانان فلسطینی در کرانهٔ غربی رود اردن و جوانانی که وابسته به هیچیک از جناح - های رسمی جنبش فلسطین نیستند با کشتاپو - های اسرائیلی، شاهد این مدعاست. اوضاع بی - سابقه‌ای در این منطقه و در سراسر جهان سریعاً در حال شکل گرفتن است. آشکارتر شدن و شکستگی بیراهه‌هایی نظیر "انقلاب تاسیونال - لیستی و اسلامی، تلاش جهت دستیابی به "راه - حل - های سیاسی" از طریق "فشارهای نظامی"، اتکا، به دولتهای "دوست" یعنی به شوروی سوسبال امپریا - لیستی یا جریانات سوسبال دمکراسی اروپائی، همراه با روی آوری بیشتر و بیشتر توده‌ها بدون زندگی سیاسی، اوضاع مساعدی را جهت پایه‌گیری و گسترش نفوذ انقلاب پرولتاری، فراهم می‌آورد. این زمینهٔ مساعد، فقدان حزب بقیه در صفحه بعد

"دلسوز و حامی" به چهره میکشند. "دلسوزی" امیر - بالیستها نیز نشانهٔ دیگر است از اهمیت کرد - ستان در تعیین سرنوشت و سیر تحولات منطقه. هم تدابیر وحشیانه و هم حیل‌های "دلسوزانه" امیر - یالیستها و نوکرانشان جهت دور کردن خلق ستمدیدهٔ کرد از ایفای نقش واقعیش را فقط میتوان ناشی از ظرفیت انقلابی عظیم این خطه - آنهم در چنین نقطهٔ حساسی از جهان - دانست. مردم زحمتکش کردستان باید بدانند که حرکتشان چه نقش مهمی در سرنوشت منطقه بازی میکند، و این واقعیتست که امپریالیستها بخوبی بدان آگاه گشته‌اند. این است دلیل سکوت مزورانهٔ آنان در برابر مبارزان روستا - های کردستان، و دربارهٔ بزانو درآمدن پاسدا - ران و نظامیان در مقابل کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی، تا مبدا مردم تحت ستم و استثمار جهان ببینند که غیر از جنگهای ارتجاعی و رقابتهای امپریالیستی، عامل دیگری هم میتواند سرنوشت منطقه را تعیین کند. امیر - یالیستها نقشهٔ منطقه را برای خلقهای دیگر نقاط جهان طوری ترسیم میکنند که گوئی غیر از امپریالیسم و ارتجاع چیز دیگری بر صحنه نیست. تصویری که اینان از مبارزهٔ انقلابی خلق ستم - دیدهٔ کرد بدست میدهند، بازجبهه‌ایست در دست ر - های ایران و عراق برای بی‌ثبات کردن موقعیت یکدیگر. هراسان از اینست که "جنگ دیگر خلیج" به محور تحولات - تحولات انقلابی - منطقه بدل گردد. و سیر تحولات بگونه‌ای شود که سرنوشت میلیونها انسان زجرکشیدهٔ منطقه، از جنگ خوببار امپریالیسم و ارتجاع رهاگشته، ضربه‌ای کاری بر تبلیغات جهانیشان وارد آید. تلاش در اخته کردن و مهار زدن نه جنبش انقلابی ستمدیده‌گان کردستان جفنه‌ای دیگر از سیاست امپریالیستهاست. در این راه، سوسبال - دمکراسی اروپا نقش ایدئولوژیک فعالی را سال - هاست بعهده گرفته و در واقع از جانب بلوک غرب مسئولیت اصلی این تلاش بعهدهٔ این - جریان گذاشته شده است. نقاب آنها همواره "دلسوزی"، "قبول ستمدیده‌گی خلق کرد"، "قبول حق خودمختاری برای کردها" و امثالهم بوده است. بی‌جهت نیست که سوسبال دمکراسی لقب اسب - آبی تروای امپریالیسم غرب را بخود اختصاص داده است. آنها با "بحث و افغان" میکوشند تا جستجوی "راه حل سیاسی" را بمثابه هدف جنبش انقلابی کردستان جایاندازند، و به ستمدیده‌گان کرد می‌گویند، مبدا جرات نابود ساختن دشمن را بخود بدهید، و باید حتی بهنگام فشار آوردن و ضربه زدن به دشمن، چشمتان در پی رحم و شفقت جلادان باشد. امروز سوسبال دمکراسی و دیگر جریانات امپریالیستی همهٔ تلاش خود را بکار بسته‌اند تا به خلق کرد بقیولانند که بمسوازت بیجده‌تر شدن اوضاع، جنگ کردستان فقط میتواند تابعی از جنگهای ارتجاعی گردد، یا با ورود به زدوبندهای ارتجاعی به حیات خود ادامه دهد، والا هیچ دورنمایی برای حیات مستقلانه اش موجود نیست. امپریالیستها با حدت و شدت در پی اشاعهٔ شعار "دشمن دشمن من، دوست من است" در

خطرات و فرصتها

پيشاهنگ يرولترى در ايران و ديگر كشورهاى اين منطقه را با تاكيد و برجستگى بيشتري كوشرد ميکند.

ضعف بيسابقه سلطه اجتماعى سرمايه در سراسر جهان در نتيجه تشديدتضادهائى سيستم امپرياليستى، همچنين تبديل شدن خليج به كانونى مهم از اين تضادها را بايد بدقت در نظر گرفت و بير كاغدى بودن و درماندگى قدرت - هاى امپرياليستى را - عليرغم قدرتمندى ها و قدرت نمائىهايشان - ديد. اوضاع بگونه است كه با بروز هر بحران و درگيرى در خليج، تمام رژيمهاى مرتجع منطقه بلرزه درمى آيند. موقعيت رژيم جمهورى اسلامى تحت چنين اوضاعى بشدت شكنده است. كلوى جمهورى اسلامى بواقع آماده فشرده شدن است. رژيم تمام راهها را آزموده تا مگر تحت حمايه بكنى از دو بلوك امپرياليستى بشود و از رزخ بحران همه جانبه سياسى، اقتصادى و بين المللى رهائى يابد. اما بحران حاكم بر كل سيستم امپريا - ليستى و رقابت تشديدسازنده دو بلوك موقعيتى را بديد آورده كه رژيمى آنهاى در نقطه براهميت استراتژيكي نظير ايران كه نقشى كليدى در يپروزي يا شكست بلوك ننديههاى رقيب جهت سلطه بر خاورميانه انفاء ميکند، بسختى بتواند چنين يروسه اى را صاف و ساده از سر بگذراند. آمريكائيان، اين منطقه و در مركزش ايران را ملك طلق خود ميدانند و تحليلگران غربى براى نشان دادن اهميت ايران ميگويند، اينجا "زير شكس نرم شوروى" است و بسختى ميتوان باور كرد كه شورويها به پر كردن خلاء قدرت در ايران توسط آمريكا كردن بگذارند. بروم تحت الحمايه اين يا آن بلوك امپرياليستى شدن، يروسه اى است دشوار و ير درد و علت تمام زوزه ها و جيغ و دادهاى به اصطلاح ضد امپرياليستى رژيم كميرادور اسلامى نيز همين درد است. جمهورى اسلامى به مرغى مى ماند كه از دو سوبالهايش را گرفته و ميكشند و اينكار باعث ميشود كه سر و كردن نحيفش بالا بيايد و در نظر ساده - لوحان "مرغى بلند پرواز" جلوه كند. جمهورى اسلامى راهى براى برون رفت از اين بحران ندارد، حتى اگر شخص خمينى هم اعلام كند كه من دست ريگان يا گورباچف را ميپوسم، بازم رژيمش، رژيمى بى آينده بر جاى خواهد ماند. كلوى كثيف جمهورى اسلامى آماده فشرده شدن است. اينچنين است زمينه عمومى مساعدى كه براى پيشروى قدرتمند جنگ بقصد سرنكونسى جمهورى اسلامى فراهم آمده است.

کردستان در مقام مقابسه با ساير نقاط ايران سطح بالاترى از آگاهى سياسى توده ها و بتبع آن درگيرى گسترده تر توده هادر سياست و مبارزه انقلابى را شاهد است. زحمتكشان کردستان تجربه غنى سالها جنگ مسلحانه بلاانقطاع با رژيم تبهكار خمينى را در انبان دارند. ضعف و انفراد نيروهاى رژيم در کردستان و ضرباتى كه تاکنون از جانب جنبش انقلابى

خلق كرد در يافت کرده، حتى پايه اجتماعيش را نيز مأيوس و سرخورده ساخته است. بعلاوه، محبوبيت مبارزه انقلابى کردستان در ميان مردم ساير نقاط ايران و ستمديدگان كشورهاى همجوار زمينه مساعدى را براى پيشروى جنبش فراهم آورده است. البته اين زمينه مساعد بواسطه غلبه ايدئولوژى ناسيوناليستى، و دورنماى محدود سياسى رايج، تنگ شده و نه تنها شعاع نفوذ و تاثير گذارى اعلااب بر نقاط ديگر را کوتاه ساخته بلكه به جلب حمايت لازم از مبارزه خلق كرد عليه ستم مللى نيز ضربه زده است. محدوديتهاى ذاتى ايدئولوژى و سياست حاكم بر جنبش انقلابى در کردستان، آن مانعيت كه يرولتريائى انترناسيوناليست مى بايد آن را با جمعبندي از تجارب گذشته اين جنبش و افشاء ناپيگيرى و بى سرانجامى بيراهه هاى بورژوا - ناسيوناليستى و جنگهاى رفرميستى از ميان برداشته، انرژى انقلابى موجود در اين خطه را بحد اكثر آزاد سازد.

پيچيدگى هاى حمال و آينده،

خطرات :

"مرجه اين تحولات عيني، خلق كرد رايبشتر به مركز صحنه يرخوردها در منطقه هل ميدهد، صف آرئى رنگارنگ "دلسوزان" نيز بوضوح الوان تر ميگردد. اين امر، هم انعكاسى است از دورنماهاى حدت يابنده و تشديد مشكلاتى كه اوضاع كنونى براى ييروهاى انقلابى در كردستان ببار مى آورد و هم خود علت آن است." ۴

با پيچيده تر شدن مبارزه طبقاتى، خطرات نيز افزون خواهد گشت. فرصتها و خطرات دو روى يك سكه اند و با هم وجود دارند. در آستانه جنگ جهانى سوم، مسلما خطه کردستان نقطه تمرکز و محل يرخورد فواى نظامى متخاصم از چند جانب شده و مصافى بيسابقه و خونين ميان ارتشهاى دول گوناگون و نيروهاى مسلح طبقاتى مختلف در اين نقطه درگير خواهد گشت. تحت چنان شرايطى، "اعجاب آور" ترين ائتلاف ها ميان برخى از اين نيروها و نيز تسليم شدن برخى ديگر - حتى بدون شليك يك گلوله - ميتوانند بوقوع بپيوند. يرخوردهاى انفجارى بسيار محتمل است و افزايش زدوبندها و دسائس بسيار محتملتر. آنچه كه امروز بشكل گسترش دامنه جنگ ايران و عراق به منطقه کردستان، و جنب و جوش و كتش و واكش ييروهاى مختلف طبقاتى زير بارانى از كلوله و توپ و راكت مشاهده ميكنيم، و فشارها و تاثيرات آنى اين فشارها از چند جانب بر اين نروها، تنها مينباتور و پيش - در آمدى است از اوضاع پيچيده و دشوار آينده. اين واقعيتيست كه حتى در صورت خاتمه جنگ ايران و عراق، نه مبارزه طبقاتى در مسيرى كم خطرتر و سهل العبورتر به پيش خواهد رفت، و نه اينكه صف بنديهائى "مشخص" و شسته رفته - ترى بوجود خواهد آمد. اين درك كه يك نيروى مسلح بايد مواضع خود را بهر طريق تا پايان جنگ ايران و عراق حفظ كند تا بعد از عبور

توفان، "جنگ طبقاتى" را برپا نمايد بيسان ايورتونيسم سياسى محض است. ايورتونيسمى كه بكنار در گرهگاه سال ۶۰ توسط اكثريت قريب نه اتفاق سازمانهاى انقلابى يريرولترى تمرين شده و اينبار ميتواند بشكلي "بخته تر" و "فرموله - تر" ارائه شود.

ما بارها اين نكته را تحليل کرده و هشدار داده ايم كه حتى اگر جنگ ايران و عراق را نه مرحله آتش بس هم رسانند، اين معنای خروج ارتشهاى مختلف از منطقه و آرام شدن اوضاع نيست. مگر سير جنگ خليج خود محملى جهت پيشبرد تداركات جنگى دو بلوك غرب و شرق در خاورميانه نبوده و نيست؟ مگر از ماهها پيش زمزمه لزوم استقرار يك نيروى "پاسدار صلح" بين المللى در مرزهاى ايران و عراق در صورت سرفرارى آتش بس بگوش نميرسد؟ مگر مانورهاى ارتش تركيه در مرزهاى ايران - تركه - عراق طى سال گذشته و ترفندهاى تبليغاتى و سياست خلق افكار عمومى نوكران آمريكا چيزى بجز تمرين براى قبول چنين "مسئوليتهاى خطيرى بوده است؟! اينها نمونه - هاى بسيارى از اين دست، حقايقى نامشكوفه نيستند. اينها همه وقايعى عبنى هستند. در اينجا بحث ما بر سر يرقرار شدن با نشدن آتش بس ميان ايران و عراق نيست، چه اين مسئله به سر تكوين وقايع دارد. هدف ما در اينجا تاكيد بر حوادثى است كه خود نشاندهنده حاد - تر شدن تضادهائى جهان بوده و تايدى بر اين واقعيت هستند كه منطقه، كانون مهمى از تمرکز اين تضادهاست. بنا بر اين، خطه کردستان نيز شاهد کاهش پيچيدگيها و خطرات نبوده و همچ ييروى انقلابى نبايد روى اين توهم حساب باز كند.

اما مهمترين خطرات پيش باى انقلاب در کردستان، گرفتار شدن در ميان تبادل آتشش نيروهاى متخاصم، از كف دادن استراتژيگاه نيروهاى پيشمرگه، ناسوى فاجعه آميز بسيارى از انقلابيون در اين ميان، بيا انتقال گروه گروه از آنان - همانند خروج فلسطينيان از بيروت در سال ۱۹۸۲ - تحت پرچم بكنى از قدرتهاى امپرياليستى به اردوگاههاى در اين يا آن نقطه جهان نيست. احتى ممكن است، امپرياليستها بواسطه هراسشان از بروز تكانه، بيشتر در كشورهاى ميثبات منطقه، ببالا گرفتن آتش خشم مردم قهرمان کردستان و ملاحظات ديگر چنين عمل نكنند و "دره هاى استقرار" همچنان برجاى بمانند. اما مهمترين خطر در گرهگاهها، رشد جهشى ايورتونيسم و تبديل ايورتونيسم به خيانت كامل است. شكل عمده ايورتونيسم سياسى در ميان نيروهاى مدعى انقلاب فرار از فرصتها، عدم استفاده از آنهاست. بدون استفاده از فرصتهاى انقلابى، حسدر كردن از خطرات امكان پذير نيست. ارتشهاى بورژوايى هنگاميكه وقوع خطرات و پيچيده تر شدن اوضاع را پيش بينى ميكنند و بدنبال چاره اى اساسى مبرگردند، راههاى ارتجاعى روى مى آورند - راههاى نظير تلاش جهت

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

جنگ بیشتر جانب رژیم ایران را بگیرند و دست از حمایت رژیم عراق بشویند، دنبال میکرد. امیربالیست‌های غرب و شرق در عین حال که از قبیل این راهها مقاصد خود را به پیشش برده‌اند اما بالاخره راه چاره انبار بساروت کردن خلیج را بجلو گذاردند و در واقع اعلام کردند که گره جنگ خلیج بخشی وتابعی از گره بزرگتری است. و این گره بزرگتر فقط به همان سبکی که اسکندر گره گردیان را کشود باید باز شود! اینها تنها راه چاره برای بازیگران بحران خلیج است و اوضاع کنونی جهان به آنها حکم میکند که برای دفاع از منافع امیربالیستی و ارتجاعی خود درست در لبه گرداب خلیج، کشتیهای خود را به حرکت در آورند. بی‌جهت نیست که همه سخنگویان امیربالیستی - از آمریکاییها تا روسها - خلیج را محل تمرکز تضادهای جهان می‌نامند و همگی احتمال وقوع جنگ سوم را از همین جزیره آتشفشانی خاطر نشان می‌سازند.

نیم نگاهی به پروسه حدت بانی بحران در خلیج و در کانون آن، جنگ ایران و عراق، نشان میدهد که هر بار امیربالیست‌های غربی بدنبال مستحکمتر کردن موقعیت خود در این منطقه و سازماندهی جنگی خود در سطحی عالیتر در مقابل رقیبانشان بوده و در عین حال قصد جلوگیری از رشد خشم و ناراضیاتی مردم ستمدیده جهان، بالاخص مردم کشورهای این منطقه داشته‌اند، جارو و جنجال عوامفریبانه‌ای را در مورد جنگ ایران و عراق برای مشروع جلوه دادن حرکات خود بر اه انداخته‌اند. هر چه مبلغ قمار بالاتر رفته، جارو و جنجالها و عوامفریبیها نیز ابعاد گسترده‌تری بخود گرفته است

و اتحاد شوروی امیربالیستی نیز هر بار بر مبنای طرح تبلیغات بین‌المللی و خلق افکسار عمومی (یعنی متجاوزتر و گستاخ‌تر نشان دادن آمریکا و تحت این پوشش سازمان دادن و مشرّف جلوه دادن حرکاتی مشابه) باقیایه‌ای حق بجانب در این بازی شرکت نموده و با بالا رفتن مبلغ قمار هیچگاه جا نزده است. دوره قبل که با آغاز تعرض نظامی ایران بنام کربلا ۵ و ۶ شروع شد را بیاد بیارید: جارو و جنجال امیر-بالیست‌ها در مورد جنگ خلیج و "لزوم ممانعت از گسترش افقی آن" به اوج رسید و ناوهای جنگی آمریکا و شوروی از لنگرگاههای خود در آبهای دیگر جهان بطرف منطقه حرکت کردند و در بیرون و درون خلیج مستقر شدند. (رجوع کنید به حقیقت ۶، مقاله "یادداشتها...")

در دوره حاضر، بالا گرفتن صحبتها و رفت و آمدهای بین‌المللی برای "پایان بخشیدن" به جنگ را شاهدیم، و به‌همراه آن اتحاد شوروی را که تلاش میکند بعنوان دلال بزرگ صلح در خاورمیانه شناخته شود. پیکهای "صلح" گورباچف مرتباً بین کشورهای خلیج منجمله ایران و عراق در رفت و آمدند، یا در مسکو با دعوت همزمان از نمایندگان تهران و بغداد و "جامعه عرب" به مجلس آرائی "صلح طلبانه" می‌پردازند. مثلاً

ائتلاف با "دشمن دشمن من" یا تهیه مقدمات ایجاد رابطه یا ائتلاف رسمی و غیررسمی با دول ارتجاعی قدرتمند منطقه نظیر ترکیه (که احتمالاً نقشی مهم در وقایع آتی بازی خواهد کرد). حال آنکه پرولتاریا در این اوضاع و احوال، بیش از پیش بر استراتژی انقلابیاش چنگ می‌افکند و مشخصاً تاکتیکش را استفاده از فرصتهای انقلابی جهت پیشبرد جنگ برای ایجاد مناطق سرخ، درهم شکستن حصارها و محدودیتهای مقابل پای انقلاب، و هر چه محدودتر کردن ارتجاع تشکیلی میدهد. پرولتاریا در این دوره بیش از هر زمان دیگر تاکتیکهای خود را بررسی میکند و مرتباً پاسخ به این سئوالات را ضروری می‌یابد: آیا این تاکتیک به پیشبرد استراتژی خدمت خواهد کرد؟ آیا نتایج مثبتی را در ارتباط با متحقق کردن استراتژی بدست خواهد داد؟ آیا باعث کم رنگ شدن استراتژی و حواله آن به ۹۱ سال دیگر نخواهد شد؟ پیروزی پرولتاریای آگاه در مواجهه و مقابله با پیچیدگیها در گرو محکم چسبیدن به استراتژی جنگ خلق و گسترش بی‌محاسا و بی‌تزلزل جنگ انقلابیست. بسودن محکم در دست گرفتن این حلقه تعیین‌کننده، تاکتیکها به گرداب مهلکی برای انقلاب بدل میشوند. گسترش انقلاب، درهم شکستن جورانه صراهای سیاسی - ایدئولوژیک و عملی: این است نحوه فائق آمدن بر پیچیدگیها. فرصتها بدیدار خواهند گشت و اگر انقلاب به استفاده حداکثر از آن اوضاع دست نزده، این خطر جدی وجود دارد که ارتجاع ضرباتی مهلک بر پیکرش وارد آورده و در دوران ضعف انقلاب، خود را بازسازی کند. در اینجا منظور ما از ارتجاع لزوماً رژیم خیمینی نیست. این رژیم در اوضاع آتی ممکن است چندین بار با رژیمهای ایضا مرتجع تعویض شود. امروزه استفاده از فرصتها در کردستان بمعنای درک این مسئله است که رژیم جمهوری اسلامی به منتهی درجه در ضعف و استیصال و از هم‌پاشیدگی دست و پا می‌زند و این فاکتور ذهنیست که از اوضاع عقب‌مانده است - یعنی حزب پرولتاری که بتواند ارتش سرخ را در کردستان برای سرنوشتی این رژیم - ارتجاعی رهبری کرده و حداکثر استفاده را از اوضاع بنماید. فرصت برای جبران این عقب - ماندگی بسیار مساعد است.

می‌باید گرایشات خودبخودی یا آگاهانه خطرناکی که باعث فلج شدن نیروهای انقلابی خواهد شد را شناخت و علیه‌شان مبارزه کرد. سیاست حفظ وضع موجود، حفظ استحکامات و ارتباطات، و بطور خلاصه حفظ میان برهای موجود بهر قیمت، یعنی تاکتیکها را برای "کوتاه مدت" جایگزین همه چیز کردن و اصول و استراتژی را بطور "تاکتیکی" بخدمت "تاکتیک" حفظ وضع موجود گرفتن. و همه اینها تحت این توجیه که بگذاریم بادوتوفان از سر بگذرد آنوقت به استراتژی می‌پردازیم. نتیجه این بحث آنست که وقتی بادوتوفان از سر گذشت، ظواهر برجای مانده اما استراتژی را باد برده است. اوقتی بقیه در صفحه بعد

در اوائل شهریور ماه، هیئت ایرانی، عراقی و کویتی و... همزمان در مسکو بودند و موضوع اصلی صحبتها نیز مسئله جنگ خلیج بود. امیر-بالیست‌های غربی نیز مانند همیشه خود را از این عوامفریبیها کنار نمی‌کشند. سفر خاویه پرز ده - کوئه‌لار (دبیرکل سازمان ملل) به ایران و عراق برای مذاکره بر سر قطعنامه اخیر شورای امنیت بخشی از این بازیهاست.

از تمام این بازیهای تکراری خلقه‌های ستمدیده یک درس باید بگیرند و آن اینکه بازیها هر هدفی را دنبال میکنند و هر کاری را مدنظر دارند مگر پایان دادن به دهشت و نکبتی که کل قدرتهای امیربالیستی و ارتجاعی برای بردگان جهان می‌آفرینند. همانگونه که در حقیقت ۶ گفتیم: "برای امیربالیستها - چه غربی، چه شرقی - و مرتجعین، ادامه یا پایان جنگ بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد، آنچه برای آنها مهم است میزان خدمت هر تحول و هر روندی به نیازها و اهدافشان است و بس. این منافع استراتژیک امیربالیستهاست که جهت‌گیری سیاسی و نظامیشان را تعیین میکند - خصوصاً در منطقه‌ای حیاتی مانند خاور میانه و خلیج. "

در این دور از تحریکات پر از ریسک، امیربالیسم آمریکا و متحدین غربیش به گسترش حضور نظامی بی‌سابقه در خلیج و بیرون آن دست یافته‌اند و حتی شاید سیاستشان در تحکیم این موقعیت آن باشد که دوباره کانون بحران خلیج به جنگ ایران و عراق چرخش کند، مسلماً با در نظر گرفتن تجمع نظامی کنونی امیربالیستها در خلیج، خود جنگ ایران و عراق و جرقه‌هایی که به اطراف پرتاب خواهد کرد میتواند جنگ ناوگانهای مسلح به سلاح‌های را شعله‌ور سازد.

مراجعه به تحلیل مقاله "گرداب در خلیج" - جهانی برای فتح شماره ۱، سال ۱۹۸۴ - برای تصویر درستی از اوضاع مفید است:

"اظهارات گوناگون از سوی مقامات دولت ایران نشان میدهد که ممکن است روحانیون از اصرار خود دادر بر سرنوشتی رژیم عراق و میلیاردها دلار خسارت جنگی بعنوان شرایط خاتمه جنگ عقب بنشینند، این امر ممکن است به وقفه‌ای در جنگ و یا حتی خاتمه آن منجر شود. اگرچه خاموش شدن شعله‌های جنگ، بگویند نه‌ای طنز آلود، تنها تظاهری از تشدید تضادهایی است که آغاز جنگ را باعث شدند و خاتمه جنگ نه بیانگر ثبات بلکه نشانه‌دهنده شکنندگی اوضاع منطقه است."

اکنون همه در خلیج هستند بحرانی که در خلیج حدت یافت و به انباشته شدن بی‌سابقه منطقه از نیروهای نظامی امیربالیستی انجامید به یکبارہ ابرها را از عوامفریبیهای امیریا - لیست‌های غرب و شرق و تمامی دول مرتجع منطقه کنار زد. اگر تضاد منافع حاد دو بلوک جنگی غرب و شرق و تدارکات دیوانه‌وارشان برای بقیه در صفحه بعد

خطرات و فرصت‌ها

کرد و غبار فرونشست توده‌ها در نهایت تعجب و سرخوردگی درخواهند یافت که انقلاب برپا شده است. خلاصه آنکه، حفظ موقعیت بهر قیمت نباید به مسئله مهم و نگرانی عظیم جنبش انقلاب بی در کردستان بدل شود، این نگرانی مهمل و خطرناک است. وضع موجود بهر حال بهم خواهد ریخت. مهم آنست که این وضع در نتیجه گسترش انقلاب، فتح سنگرهای مستحکم در کردستان و تبدیل این خطه به مشعل انقلاب منطقه، آگاهانه بهم بخورد و نه از روی اجبار و یا فشار "حوادث" میان برها معمولاً در کوتاه مدت مضر ترسناک بنظر میرسند، اما در درازمدت معمولاً بهائوسی بیش از آنچه کسب شده می‌باید در ازایشان پرداخت گردد. بهائی استراتژیک بصورت تأثیرات سیاسی و تشکیلاتی، تأثیر بر اهداف جنگ، بر شیوه جنگیدن و امثالهم. اتکاء به مرز بجای ایجاد مناطق نفوذ و مناطق پایگاهی توده ای، و اتکاء به تضادها جهت دستیابی به تسهیلات و مقاصد کوناگون همیشه میان برهای فریبنده ای هستند که رفته رفته ناخالصی را به فلز ارتشهای انقلابی تزریق کرده اند. این ناخالصیها در شرایط تندپویها و افزایش ناکهانی پیچیدگیها، مبنای تسلیم طلبی یا افعال میگرد. ارتشهای انقلابی خرده بورژوازی در ابتدا چنین میان برهایی را بصورت فرعی و غیرعمده درپیش گرفته، اما بعدها آنها را همچون شاهراه اصلی - و رگ حیاتی موجودیت خود - مورد استفاده قرار داده اند. جدا از اینکه گاه در تاریخ امکان استفاده از چنین میان برهایی (تسهیلاتی که در نتیجه متحول کردن توده‌ها و رشد مستقلانه انقلاب بکف نیامده اند) بواسطه تضادهای میان قوای متخاصم برای انقلابیون مطرح میشود، خود بورژوازی نیز با مقاصد معینی - از جمله مهار کردن و از غلیان انداختن جنبشهای انقلابی - چنین میان برهایی را - از پایگاه گرفته تا پول، از میز مذاکره تا آتش س و ... - در مقابل ارتش های انقلابی می‌گشاید. در هر دو صورت، اگر این امکانات به جنبه ای مهم از تأمینات و حیات یک ارتش انقلابی تبدیل شوند، در بهترین حالت نتیجه اش تضعیف ماهیچه‌ها و مستعد شدن بدن برای ابتلا به انواع و اقسام بیماریهای سیاسی و ایدئولوژی یک است. و در بدترین حالت، نتیجه اش فروختن اصول انقلابی و برده سیاست "دشمن دشمن من، دوست من است" شدن است و خیانت به انقلاب. پرولتاریای انقلابی در کردستان نه تنها باید از تکرار تجارب تلخ گذشته - نظیر خیانتهای نارهبران سازشکار - جلوگیری کند بلکه با پیش گذاردن خط انقلابی پیگیر و پراتیک انقلابی، برای خلقهای شتمیده منطقه و جهان سونه سازی کرده و عجز امپریالیستها و مرتجعین و دسائس رنگارنگشان را در برابر خطوبرنامه پرولتاریای انترناسیونالیست بوضوح نشان دهد. اگر فردا کردستان انقلابی در میان ارتش جمهوری اسلامی و مللا نیروهای "پاسدار صلح" کشورهای مختلف قرار بگیرد باید آنچنان عمل

کند که چراغ راهنمای ستمیدگان منطقه و توده‌های تحت ستم و استثمار خود این کشورهای "پاسدار صلح" گردد و این شدنی است. اتکاء بر اصول انقلابی کمونیسم می‌خواهد و سبک کاراتکاء، نه توده‌ها از طریق برانگیختنشان در جنگی انقلابی با هدف برقراری قدرت سرخ، بیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، حرکت بر جاده سوسیالیسم در راستای کمونیسم در مقیاس جهانی.

"تاریخچه مبارزه انقلابی و ملی در کردستان خود دلیل قاطعی است که بر لزوم رهبری برو - لتری، برای بیروزی مبارزه راهشیش گواهی میدهد. خیزشهای قدرتمند و همچنین شکستهای تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه کرده، بهمره اعمال مطرود و آشکارا ضدانقلابی اخیر سرخی نیروها در آن خطه، احساس اشتیاق شدید را نسبت به سیاست و ایدئولوژی واقعا انقلابی در میان توده‌ها - حتی شکل خودبخودی - بیدار کرده است. فقط پرولتاریای آگاه و کمونیستهای انقلابی میتوانند با علم مارکسیسم - لنینیسم -

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

برپائی جنگ جهانی سوم در این منطقه خود را در پس جنگ ایران و عراق پنهان میکرد و فقط گامگاهی سرک میکشید، به عریانی بیرون افتاد، و یکبار دیگر کسانی که قوه بصیرت دارند بعینه دیدند که جنگ ایران و عراق چیزی در خود نهفته و ارتشهای مستقیم درگیر در آن فقط مهره‌هایی بر عرصه شطرنجی گسترده ترند. و نتیجتاً مردم منطقه قادر نیستند با تقاضای صلح و در غیاب انقلاب از سر چنین دهشتی خلاص شوند. بعلاوه وقایع اخیر نشان میدهد، آنانکه تشدید جنگ خلیج را محمول حرص و آن انحصارات اسلحه سازی غرب و شرق معرفی میکنند، یا عوامفریبند و قصد پورده افکندن بر تضادهای واقعی پشت این جنگ و تطهیر برخی یا همه مرتجعین و امپریالیستهای درگیر را دارند، یا می‌خواهند رنگ و لعابی بر فرمیسم عمیق خود بزنند، و یا با این تحلیل اوج حماقت و کونه بینی خود را بنمایش میکند. روند وقایع اخیر نقاب پاره پاره عوامفریبی و دروغ را بر چهره رژیم تبهکار خمینی از هم گسسته تر ساخته، نشان داد برخلاف تصویر فلابی و مصنوعی که صف آرائی نیروها را بیسن جهان امپریالیستی از یکطرف و کمپرادورهای اسلامی از طرف دیگر وانمود میکند، این سکا ابزار و اسباب بازی قدرتهای امپریالیستی بهش نیستند. دیدیم که چگونه آمریکاییان نخست تحت پوشش "حفاظت از منافع آمریکا در مقابل دیوانه بازیهای خمینی" ناوهای جنگیشان را به خلیج گسیل داشتند و در همان حال، ریکان را پشت میکروفون فرستادند و اعلام کردند: "اگر چه ممکنست ایران مشکل فی الفور باشد اما مسئله اصلی و عمده آنست که وضع موجود و مناسبات موجود قدرت در خلیج باید به همین شکل بماند ... و اینکه هدف از این نمایش قدرت دهشتناک هسته ای و پر از ریسک "پاک

اندیشه مائوتسه دون نه این اشتیاق پاسخ گفته، آنرا برآورده سازند. و بدین ترتیب، با رها ساختن توده‌ها آنچنان در آنها ظرفیت مبارزه - جوئی را هم از نظر سیاسی و هم نظامی در ابعاد عظیم ایجاد کنند که بتوانند کردستان را به یک منطقه پایگاهی سرخ سرکوب ناشدنی برای انقلاب جهانی پرولتاریائی مبدل سازند. این امر ضربه مهلکی بر تدارکات جنگی امپریال - لیستها و سوسیال امپریالیستها خواهد بود. در تداوم یابنده آنان در جهت استقرار و تحکیم استراتژیک خویش که انعقاد تب آلودی را در منطقه بخود گرفته، آماج ضرباتی مرکب خواهد ساخت." ۵

- ۱ - "کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ"، جهانی برای فتح شماره ۵.
- ۲ - همانجا.
- ۳ - "
- ۴ - "
- ۵ - "

نکاهداشتن آن منطقه پراهمیت از وجودشوری است.

در مقابل، شورویها نیز اعلام کرده‌اند که ما در اینجا هستیم و در این منطقه منافعی حیاتی داریم. یعنی اینکه جهت بسط و گسترش این حضور و تعویض مناسبات موجود قدرت به نفع بلوک خود حاضر به ورود در هر بازی خطرناکی هستیم. سوسیال امپریالیسم نیز مانند غربیها خود را آماده کرده تا بیشترین استفاده را از سدرترین بحر آنها ببرد.

این بازیها و نمایش قدرتها بیشتر و بیشتر خواهد شد. منطق و موقعیت کنونی سرمایه بین المللی ایجاب میکند که قدرتهای امپریالیستی چنین عمل کنند. رقابت و بازیهای مرکب دو بلوک در خلیج و خاورمیانه بر صف آرائیها. نشان در صحنه‌های دیگر جهان - منجمه اروپا و آمریکای لاتین - تأثیر میگذارد. آنچه که در این اقدامات برای هیچکدام از طرفین مطرح نیست کشتار و دهشت و نکبتی است که روز - مره برای خلقهای ستمیده این منطقه فراهم می‌آورند. اما در این میان، چهره واقعی و شکننده این غولهای پا کلین، این بره‌های کاغذ بیشتر و بیشتر در مقابل دیدگان ستمیدگان جهان افشاء میشود، هرچند تلاش میکنند با قدرت نمائی نظامی و با هیولا جلوه دادن مر - تجعینی مانند خمینی ضعف ذاتی خود و مرتجعین منطقه و شکنندگی خاص خود و این دول مرتجع را در دوره حاضر بپوشانند و ستمیدگان و استثمارشوندگان منطقه را مرعوب و فلج سازند. بعلاوه، چهره مرتجعین منطقه نیز روز به روز آشکارتر شده و توده‌های منطقه را بیش از هر زمان دیگر قادر میسازد ماهیت ارتجاعی آنان و بالآخر رژیم جمهوری اسلامی که مدبیه حانه تلاش میکند نقاب "انقلاب" را کماکان بر چهره حفظ کند، ببینند.

نتیجه کلی همه این اقدامات بیشتر شدن

سناریوهای بحران

و معنایی که برای مبارزه دارند

نوشته زیر بخشی از مقاله "ملاحظات درباره شرایط انقلابی در ایالات متحده: فاکتورهای که نقش ماشه را بازی میکنند، طرحهای سیاسی بالقوه" نوشته م. آپ. شاور، مندرجه در مجله "انقلاب" - زمستان/بهار ۱۹۸۷ (ارگان ثورینگ حزب کمونیست انقلابی آمریکا) است که به تحلیل از بحران کنونی جهان امپریالیستی، موقعیت امپریالیسم آمریکا و دور-نمای تغییر و تحولاتی که میتواند بطورجهشی در ایالات متحده و عرصه جهانی بوقوع بپیوندد، اختصاص یافته است. در مقاله فوق الذکر برخی جنبه از اینکه چگونه شکافها و جانجائی-های مهم در دم و دستگاه اجتماعی میتواند بوجود آید، کاملاً مفید می باشد. مقاله جهت گیری خود را بروی "استفاده از بحرانها" گذاشته و بر این مسئله با روشن بینی علمی تأکید میگذارد که چگونه تمامی بحرانهای فرعی از قبیل ماجرای ایران کیت و غیره، زمینه های آموزش توده های پیشرو را فراهم ساخته و همچنین آنچنان فرصت هائی را برای ذخیره سازی نیروهای انقلابی مهیا میسازد که در زمانهای آرامش نسبی امکان-پذیر نمی باشد. مقاله تحلیلی مهم از فاکتورهای مساعد بسیاری که در کشورهای امپریالیستی، علی الخصوص در جامعه آمریکا موجود است ارائه میدهد و فرصتهای عظیمی که مقابل پرولتاریای انقلابیست را برمی شمارد. آنچه به یک معنا برجسته ترین نکته در مورد این مقاله می باشد و بروشنی نشان داده شده، پا گلین بودن ایسن - امپریالیسم آمریکا است! مقاله عمق و جدی بودن عیوب این سیستم را بسیار روشن و بطریقی علمی بیان کرده و از زاویه دیالکتیک ماتریالیستی مشکلات استراتژیک امپریالیسم را روشن میسازد و تصویر بسیار روشن وزنده از خطوط بالقوه تَرک و شکاف در نظام سرمایه داری جهانی و وضعیتهائی که بظاهر از "ناکجا آباد" می آیند، ارائه میدهد.

اما اهمیت مقاله بیش از هر چیز در آنست که تلاش بیکر و آگاهانه پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگش - حزب کمونیست انقلابی آمریکا - را برای درک دقیق شرایط موجود و گرفتن نبض جامعه و جهان بقصد برپائی انقلاب در این دژ امپریالیستی آشکار میسازد. بخشی از مقاله به سناریوهای مختلف بحران که هر یک میتوانند نقش چکاننده را برای در-

هم ریختگی عظیم اوضاع در عرصه بین المللی (در شکل بروز جنگ جهانی سوم، و همینطور برپائی و گسترش شورشیهای انقلابی توده ای) ایفاء کنند، پرداخته است برخی از ایسن سناریوها توسط مؤسسات تحقیقاتی وابسته به وزارت دفاع ایالات متحده که نقش طراح و برنامه ریز را بعهده دارند، تهیه گشته اند. فی المثل مؤسسه تحقیقاتی رند که طرح کلی یکی از این سناریوها را ارائه کرده بعنوان یک "مغز کل" یا مرکز معتبر اطلاعات و تحقیقات در سطح آمریکا مطرح می باشد.

اهمیت این سناریوها در کسب درکی دقیقتر و همه جانبه تر از روندهای محتمل و حرکات و ضدحرکات محتمل و ممکن هر دو بلوک غرب و شرق، و نقاط قوت و ضعف هر یک، ما را بر آن داشت که به انتشار یکی از آنها (سناریوی بحران خلیج، و بحث رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا در مورد جوانب مهم و نکات قابل تأکید در این تصویر بپردازیم. در شرایط کنونی که گره خوردگی تضادها جهان امپریالیستی در منطقه خلیج موقعیت وخیم و شدیداً بحرانی را در این نقطه بس پراهمیت جهان ایجاد کرده و تمرکز قوای نظامی بلوک غرب و شرق سرعتی فزون یافته، بسیاری از جهت گیریهای محتمل در روند تحولات که در سناریوی مورد بحث نیز به آنها برخورد شده، در افق نمایان است. ضروریست همینجا بر این نکته تأکید گذاریم که قصد ما بهیچوجه ارائه یک پیشگویی و تعیین پیشاپیش نتایج حاصله از برخوردهای پیچیده میان نیروهای درگیر در منطقه و جهان نبوده، و بدنبال قیاس جزء جزء این سناریو با تک تک وقایع جاری نیستیم. مبارزه طبقاتی و پیرویه درهم پیچیده تحولات اجتماعی - جهانی نه پیشرفتی مستقیم الخط دارد و نه مسیری از پیش تعیین شده. هدف از ارائه این نوشته، صرفاً تأکید بر دوباره بر فرصتها و خطراتی که در دورنما در مقابل پرولتاریای جهانی و متحدان ستمدیده اش ترسیم شده، هدف ما تأکید بر دوباره بر ضعف استراتژیک امپریالیستها و مرتجعین، شکافهای فزاینده بر پیکر نظام امپریالیستی و بحرانی که آنان را ناگزیر بسوی برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم جهان میکشاند - مگر آنکه انقلاب مانع آن گردد. همانطور که در آغاز گفتیم، این نوشته

نتیجه تحلیل و بررسی پیشاهنگ آگاه پرولتری در آمریکا است که با نگرش عمیقاً علمی و انقلابی به روند تحولات بین المللی، فرصتها و خطرات را بدرستی درک کرده و در جهت بیشترین پیشرویهای انقلابی در شرایط بحران و ضعف امپریالیسم با دورنمای کسب قهرآمیز قدرت سیاسی حرکت میکند. در جامعه ای که حاکمانش با تکیه بر قدرت عظیم مالی - نظامی خود و موقعیت سرکردگی در بلوک غرب، و به قیمت خون و عرق میلیونها توده تحت ستم و استثمار نومستعمرات، پایههای بظاهر مستحکم و با ثبات خویش را برای سالیان سال برپا کرده اند و انفعال و نومیدی نسبت به آینده درخشان انقلاب توده ها را در میان بسیاری از ستم - بدگان دامن زده اند، تلاش آگاهانه و تدارک پیگیرانه این امر از سوی پیشاهنگ، کسب عظیمیست که فقط با در دست گرفتن اسلحه شکست ناپذیر، مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دون امکان پذیر است. و این اسلحه - ایست که رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا بمشابه گردانی رزمنده از ارتش سرخ پرولتا - ریای جهانی برکف دارند.

توضیح: بخشی که تحت عنوان سناریوی یک آمده، تماماً توسط محققان امپریالیستی مؤسسه رند ترسیم شده، و به همین علت مواضع سیاسی، تعبیر و تفاسیر خاص آنها را از وقایع منعکس میکند. بخش اول (قبل از سناریو) و بخش آخر (بحث) تحلیل رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است. - حقیقت -

باب آواکیان اخیراً مطرح کرده، اگر برخی امور و منجمله عرصه جهانی بطور کل، در سالهای ۱۹۶۰ بگونه ای دیگر بود، آنگاه خیزشهای توده ای سیاهان و فشارهای اجتماعی برخاسته از جنگ ویتنام احتمالاً میتوانست راه بر تلاشی جدی جهت کسب قدرت بگشاید (رجوع کنید به مصاحبه ای در مجله انقلاب، شماره ۵۴ زمستان - بهار ۱۹۸۶). نکته تحریک آمیز نیست. اما ترسیم سناریوی انقلاب در صحنه سالهای ۶۰ نمیتوان داستانی تخیلی بحساب آورد. محلات فقیرنشین در غلیان بودند، "اوضاع جنگی" بقیه در صفحه بعد

سناریوهای بحران

و سیعا در بین توده‌های سیاهپوست وجود داشت؛ دانشگاهها میرفتند تا از کنترل خارج شوند، نهادهای اعمال قدرت از ریاست جمهوری گرفته تا پلیس محلی مورد تمسخر و تحقیر بخش کثیری از جوانان قرار داشتند، مسئله خشونت در جواب خشونت در سطح وسیعی جا افتاده بود، بسیاری از زندانیان "گوش بزنگ" بودند، شورشهای درون ارتش، دیسیپلین و قابلیت‌های رزمی را بشدت تضعیف میکرد، کم نبودند سربازان سابق که به آمریکا باز می‌گشتند تا با تجربه خویش به نیاز یک قیام پاسخ دهند. از سال ۱۹۶۹ حزب پلنگان سیاه آتوریتیه سیاسی قابل توجهی را اعمال میکرد. روشن بود که صدها هزار نفر از مردم آمریکا با دورنمای انقلاب به تحرك درآمده‌اند، مسلم بود که دهها هزار نفر حاضرند بخاطر این امر جان خود را نثار کنند. با فرارسیدن (۱۹۷۱) جو عمومی علیه جنگ ویتنام چرخش مبرک در طبقه حاکمه بطور فزاینده‌ای در موضع دفاعی قرار داشت. هنری کیسینجر آندوران را چنیبن تعریف میکند: "محافظة کاران بواسطه جنگی که به عقب نشینی تبدیل شده بود، روحیه خود را باخته، و لیبرالها توسط محصول خودشان فلج گشته بودند" (هنری کیسینجر، سالهای کاخ سفید - ص ۵۱۲). تاثیرات جنگ نه تنها اعتماد بنفس طبقه حاکمه، بلکه وحدت صفوفش را نیز برهم زد. بنظر می آید اختلاف در مورد چگونگی برخورد به جنگ، عنصر مهمی از رسوایی واتر-گیت بود. توافق نظر داخلی که طی سالهای متعاقب جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود، هرگز تا بدین حد شکاف بر نداشته بود.

یک ابتکار عمل مهم و توده‌ای نظامی، ابتکار عملی تحت هدایت یک برنامه انقلابی اصیل، در آلمان چه تاثیری میتواند داشته باشد؟ آیا میتواند هواداری و پشتیبانی شمار هرچه گسترده‌تری از توده‌های تحتانی را برانگیزد؟ در مقابل یک ضحمله تبهکارانسه امپریالیستی چه تاثیری بر نظم اجتماعی میداشت؟ در شرایط فریب الوقوع بودن جنگ داخلی، طبقه حاکمه تا چه حد میتواند بر قشرمیانسی انکاء کند؟ درون طبقه حاکمه چه افتراقی میتواند تشکیل یابد؟ و همه این امور چگونه ائتلاف غرب و جهان سوم را نکان میداد؟ اینها سئوالاتی واقعی و درخور تعقند البته نمیتوان از حدس زدن دربارهٔ یکرشته وقایع پر آشوب دنباله‌دار جلوتر رفت، لیکن چنیبن زنجیره‌ای مسلما میتواند راه بر امکسان انقلاب بگشاید (و شاید این امر بیشتر از اینجا، در سایر نقاط جهان بوقوع میبویست).

باب آواکیان در مصاحبه فوق‌الذکر اشاره میکند که اوضاعی همانند سالهای ۱۹۶۰ باز هم میتواند ناگهان سر بلند کند. او میگوید که

وقایع در ابعادی بسیار عظیمتر و در زمینة جهانی بس متفاوت رخ خواهند داد. آیا این ترسیم صحیحی از اوضاع جاریست؟ و اگر هست، مسائل سیاسی مطروحه چیست؟ اما در اینجا به چند سناریوی بحران میپردازیم که هر یک بدور مشخصات خاص و معین جامعهٔ آمریکا و موقعیت آمریکا در جهان ساخته و پرداخته شده‌اند. نقطهٔ تمرکز این سناریوها بر وقایع خاصی است که در اوضاع جاری نقش ماشه را داشته، ممکن است سرعت تکثیر و گسترش یافته و به بحرانهای اجتماعی و سیاسی مهمی تبدیل شوند. طی بحث ما به موضوعات سیاسی و تحلیلی مرتبط با مسئله نیز رجوع خواهیم کرد. اینکه این سناریوها چقدر محتملند، خواننده باید خود قضاوت کند.

سناریوی یک :
شکلی از طرح
لوکینگ گلاس
LOOKING
GLASS

متعاقب مرگ آیت الله خمینی و مبارزهٔ قدرتی که بین آیت‌الله‌های عظمی در گرفته، گروههای چپی که با صبر و حوصله، توان ساز-مانی خود را مخفیانه، و نیز در خارج، بالا برده‌اند، فرصت را مغتنم شمرده در پایتخت دست به کودتا میزنند. طی چندماه دولت جدید، رژیم ایران را بعنوان جمهوری خلق اعلام کرده، قرارداد همکاری و دوستی با اتحاد شوروی منعقد میسازد، و از آن کشور مستشار و تجهیزات نظامی دریافت میکند. ارتش حرفه‌ای، در مواجهه با ازمه پل-شیدگی کامل نظم سیاسی کشور، تصمیم میگیرد راسا بر اوضاع مسلط شود و با پشتیبانی مردمی در مناطق روستائی، برای سرنگونی حکومت جدید تهران حرکت میکند. حکومت دست چپسی در مواجهه با پیشروی موفق ارتش، با دستچاچی از اتحاد شوروی تقاضای کمک "برادرانه" می‌نماید. شورویها تصمیم میگیرند که حدودا با ۲۰ واحد رزمی از ۲۰ واحد مستقر در ماوراء قفقاز، قفقاز شمالی، واحدهای نظامی ترکستان، و همچنین با نیروهای مستقر در افغانستان دخالت گسترده‌ای را در نیمهٔ شمالی ایران آغاز کنند. هدف اولیه عبارتست از اشغال کشور تا مدار همدان قزوين، تهران و مشهد. طبق توافق، هدف اولیه عبارتست از در قدرت نگاهداشتن حکومتی طرفدار شوروی، همانند حکومت افغانستان در سال ۱۹۷۹. اما یک جناح قدرتمند درون رهبری شوروی طرح میکند که ایران به ما فرصتی تاریخی جهت تصاحب بخش قابل ملاحظه‌ای از ذخائر نفتی خلیج فارس، وارد آوردن ضربه‌ای مهم به ایالات متحده ارائه میدهد، پیش از آنکه آمریکا قادر به تکمیل طرحهای مدرنیزاسیون دفاعیش شود. بر مبنای این بحث استدلال میشود که میتوان اروپای غربی و ژاپن را یکبار برای همیشه به بهائی ارزان و با ثقل ریسکی بسیار

کمتر از یک تعرض جبهه‌ای در اروپای مرکزی از آمریکا جدا ساخت و بنابراین طرحهای نظامی برای به چنگ آوردن حوزه‌های نفتی، نه تنها در جنوب ایران، بلکه در کویت و بخش‌هایی از جنوب عراق و شمال عربستان سعودی نیز طراحی میشود.

ایالات متحده که از قصد شوروی مبنی بر دخالت گسترده مطلع شده، اجرای طرحهای آماده جهت استقرار نیروهای واکنش سریع (فرماندهی مرکزی) در خلیج فارس را آغاز میکند، هر چند در جریان کار، مشکلاتی پیش بینی نشده سر بلند میکنند. دول خلیج که با آمریکا طرحهای پایگاه-هی جهت انتقال و استقرار نیرو دارند، اجازه استقرار به نیروی هوائی احتیاط ایالات متحده نداده و اینکار را به عبور اتحاد شوروی از مرزها موکول میدانند. و زمانیکه اتحاد شوروی از مرز گذشت، دول خلیج آنچنان دستچام میشوند که تصمیم میگیرند برای بدست آوردن دل روس-ها، کماکان به آمریکا اجازه استقرار ندهند. یعنی اینکه نیروهای هوائی فقط میتوانند از پایگاههای ترکیه به پرواز در آیند، و دفاع هوائی میتواند توسط سبب افکنهای ب-۵۲ که از مصر برمیخیزند و ب-۱۰۱ مستقر در قارهٔ آمریکا و ناوهای جنگی مستقر در جنوب تنگهٔ هرمز سه اجراء گذارده شود. مشکل دوم عبارتست از آمریکا در هیئت حاکمهٔ رسمی ایران کسی را نمی‌یابد که نیروهای ایالات متحده را دعوت به مداخله در آن کشور کند. در واقع، حکومت موقت اسلامی که هنوز در استانهای جنوبی بر سر کار است، هر دو اسر قدرت را تقبیح کرده و از مقابلهٔ شدید با هرگونه دخالت آمریکادام میزند. ستونهای شوروی در طول شش محور اصلی در شمال، و نیز از افغانستان سریعاً بدرون ایران پیشروی میکنند، و با مقاومت ناچیزی از جانب نیروهای ایرانی مواجه میشوند. مقام فرماندهی ملی ایالات متحده تصمیم میگیرد که با ضربات هوائی غیرهسته‌ای راه آنها را در همان گذرگاههای البرز سد کند، اما عدم دسترسی به پایگاههای زمینی در خلیج امکان پیشبرد حملات به میزان لازم را از آمریکا سلب کرده است. نیروهای زمینی را فقط میتوان پس از یک دورهٔ طولانی و پرهزینه که مستلزم پیاده‌کردن نیروها در کرانهٔ خلیج فارس است، در جنوب ایران مستقر نمود. بنابراین رئیس جمهور با الاحیار تصمیم میگیرد که توصیهٔ رؤسای ستاد ارتش مبنی بر وارد آوردن یک ضربهٔ تاکتیکی و محدود هسته‌ای علیه نقاط کلیدی انتخاب شده در شمال ایران را بپذیرد. اینکار توسط سبب افکنهای ب-۵۲ مستقر در مصر انجام خواهد شد. در نظر گرفتن دو مسئله، علت تصمیم‌گیری در مورد استفاده از سلاح هسته‌ای است: اولاً، اعتقاد بر اینست که استفادهٔ محدود از ۵ تا ۶ اسلحه، خود بمیزان قابل ملاحظه‌ای پیشروی را

* این سناریو از روی سناریوی فرانسوی فوکویاما بنام "تبدالات اوج‌یابنده در خاورمیانه و خلیج فارس" (مؤسسه تحقیقاتی رند RAND، ۱۹۸۴-ص ۱۶۰) بازسازی شده است. عنوان لوکینگ گلاس LOOKING GLASS از یک فیلم مستند - داستانی تلویزیونی گرفته شده و در این مقاله بجای عنوان اختصاری "سناریوی جنگ هسته‌ای" بکار رفته است.

غربی درگیر هستند و نیروهای زمینی و دریائی مستقر در خاک ایالات متحده و بوسی اروپا دارند، لاجرم کره از دریافت کمک پیش بینی - شده محروم می ماند. اینجاست که مقام فرمانده می ملی ایالات متحده احساس میکند هیچ چاره ای جز استفاده از اسلحه های هسته ای تاکتیکی علیه نیروهای کره شمالی در گذرگاه - های کایسونگ و کورون ندارد.

نظر فاطم رهبری شوروی این است که تا اینجا زمینه عملکرد آمریکا - یعنی استفاده اول از اسلحه هسته ای در ایران، درجات بالای آماده باش و پراکندگی اسلحه های هسته ای در اروپا در مقابل اعتراضات قدرتمند در این قاره، گسترش جنگ به دریا، حملات هسته ای مستقیم بخاک شوروی و اکنون استفاده از اسلحه هسته ای در کره - تماما نشانگر رهبری بدون دورنما و خارج از کنترل آمریکاست. مضافا آنها از اقدام بریتانیا و فرانسه به جداسازی نیروهای هسته ای شان از عملیات ایالات متحده تفسیری کاملا غلط داشته و اینکار را بمثابه تدارک ضربات مشترک به همراه آمریکا بحساب می آورند. شورویها اعمال آمریکا را پاسخی به تجاوز آغازین خود به ایران و تهاجم کره شمالی به کره جنوبی ندیده، بلکه بیشتر آنرا تلاشی حساب شده جهت لطمه زدن به اتحاد شوروی و سودجویی از اوضاع برخاسته از بحران جاری میدانند. برخی اعضای رهبری شوروی تفسیر بدخواهانه تری از رفتار آمریکا داشته، معتقدند که درجات عالیتر آماده باش ایالات متحده تدارکی است برای یک ضربه عظیم هسته ای. بنظر ارتش نباید به ایالات متحده اجازه داد تا به نیروهای شوروی و متحدینسی مانند کره شمالی لطمه زند. آنها معتقدند که

وقتی یک جنگ هسته ای شروع شد دیگر نمی توان آنرا محدود نگاه داشت و اگر اجازه دهیم که نیروهای آمریکا بدرجات عالیتری از آماده باش دست یابند آنگاه هرگونه امتیاز پیشدستی از بین خواهد رفت. لذا شورویها خود دست به یک ضربه متقابل و گسترده نظامی علیه پایگاههای ماوراء بحار ایالات متحده و نقاط انتخاب شده مهم در خاک آمریکا میزنند. یک ضربه متقابل نظامی برخلاف تعریف رسمی ایالات متحده بدین معنا نیست که از حمله به نقاط غیرنظامی اجتناب کرده و سعی در حداقل رساندن لطمات دوجانبه داشته باشد. بنابراین در عین حال که برخی اسلحه های هسته ای شوروی به تأسیسات نظامی دورافتاده مانند پایگاه هوایی شه ماپا در جزایر آلوئین ضربه میزنند، برخی دیگر مراکز مسکونی بنادر برمرتن، واشینگتن و سن دیه گو در کالیفرنیا را هدف قرار میدهند. اینجاست که ایالات متحده خود را ملزم به مقابله بمثل می بیند.

که حملات بمب افکنها از آنجا آغاز شده ، را مجاز شمرد. این نخستین بار نیست که سرزمین یکی از دو قدرت زیر ضربه می رود.

جنگ دریائی نیز بطور همزمان گسترش می یابد. پس از ازبین رفتن دو دسته از ناوهای هواپیمابر آمریکا، باقیمانده فرماندهی دریائی در اقیانوس هند از ترس پیشدستی بیشتر شوروی دست به یکسری حملات غیرهسته ای "دفاعی" علیه نیروهای وظیفه دریائی شوروی که در نزدیکی واحدهای آمریکا مستقر هستند میزند. از آنجا که شورویها قبلا به نیروهای دریائی ایالات متحده در منطقه حمله کرده اند این گام بر پایه پروتکل عملیاتی استاندارد و بدون هدایت خاصی از جانب مقام فرماندهی ملی ایالات متحده برداشته میشود. حال که به نظر میرسد یک جنگ دریائی سراسری آغاز گشته، شعله نبرد میان نیروهای رزمی ایالات متحده و شوروی زبانه کشیده و سریعاً از خلیج بسوی شرق و بموازات خطوط اصلی دریائی تا حد آسیای شمال شرقی گسترش می یابد و موجب ناسودی بخش بزرگی از ناوگان شوروی در اقیانوس آرام میشود.

ضربه ایالات متحده به پایگاههای هوایی درون اتحاد شوروی از نظر نظامی مؤثر بوده و در شهرهای اطراف آن تلفات سنگینی بر افراد غیرنظامی وارد میکند. شورویها از عمل ترکها غافلگیر شده و احساس میکنند که باید درس خوبی به آنها داده شود. شورویها جهت مقابله بمثل با اسلحه های هسته ای کوچک پایگاه های را که هواپیمای ایالات متحده از آنجا برخاسته هدف قرار داده و همچنین به پایگاه های اصلی عملیاتی در غرب ترکیه ضرباتی شدید وارد می آورند.

این دیگر یک حمله هسته ای مستقیم شوروی علیه یکی از کشورهای عضو ناتو است. حکومت های اروپای غربی بجای آنکه محکم پشت ترکیه بایستند، گرایش به سرزنش آمریکا بخاطر شروع استفاده از سلاح هسته ای داشته و مایلند چنین جمع بندی کنند که در صورت جدا نکردن حساب خود از آمریکا به سرنوشت ترکیه دچار خواهند شد. انگلستان و فرانسه باز - دارنده های هسته ای مستقل خود را از چارچوب طرح ریزی مشترک یا کنترل ناتو بیرون کشیده، در سطحی عالیتر به حالت آماده باش درمی آورند تا در صورت لزوم رأساً از آنها استفاده کنند. تمام نیروهای نظامی اروپا برای احتیاط در موقعیت عالیتری از آماده باش قرار میگیرند. در همین زمان، حمله گسترده کره شمالی به کره جنوبی به پیش راه کشوده، دفاع قدرتمند اطراف سئول را قطع کرده و ارتش جمهوری کره و ارتش هشتم ایالات متحده را بطرف جنوب (بسمت پوسان) می راند؛ این جوابی است به روزهای آخر تابستان ۱۹۵۰. نیروهای دریائی آمریکا نابود شده یا در آسیای جنوب

دچار وقفه خواهد ساخت. اما مهمتر آنکه، مقام فرماندهی ملی ایالات متحده امیدوار است این نمایش اراده، شورویها را مجبور به توقف کرده، وادارشان سازد که قبل از رسیدن به حوزه - های نفتی جنوب بار دیگر تجاوز خود را مورد ملاحظه قرار دهند.

ضربه موفقیت آمیز است. پیشروی شوروی کند میشود. شمار تلفات شان چندین هزار نفر است. رهبری شوروی تصمیم میگیرد که عقب نشینند. آنها چنین استدلال میکنند که اگر اتحاد شوروی به "استفاده اول" آمریکا از سلاح هسته ای پاسخی مشابه ندهد، ضعیف جلوه خواهد کرد. به علاوه اوچگیری فشارهای داخلی در ایالات متحده و اروپا مانع اقدامات تلافی جویانه - مداوم ضربات - از سوی آمریکا خواهد شد. و بالاخره اینکه، بهر حال شورویها در حال دستیابی به اهداف اصلی تجاوز خویشند. بنابراین، شوروی توسط بمب افکنهای یک فایر BACK FIRE چند ضربه هسته ای مشخص را بر گروههای رزمی، متشکل از ناوهای هواپیمابر متمرکز در خلیج فارس وارد می آورد. اینجاست که در صحنه های دیگر جهان تحولات مهمی میروند تا بوقوع بپیوندند. رهبران ایالات متحده و اروپای غربی دست به یک رشته اقدامات احتیاطی علیه گسترش تقابلات و تبادلات میزنند: نیروهای ز در موقعیت آماده باش بالاتری قرار می گیرند، اسلحه های متحرک کوتاه برد و میان برد مانند پرشینگ ۲ و موشکهای زمین به زمین کروز (GLCM) از آشیانه های خود بیرون کشیده میشوند، زیردریایهای مجهز به موشکهای قاره پیما (SSBM) منجمد زیردریایهای انگلستان و فرانسه بحرکت درمی آیند. مخالفت نوده ای در اروپا و ژاپن علیه حرکات نظامی آمریکا در خلیج که از همان آغاز نیز بسیار قدرتمند بود، شدت یافته و تبدیل به تظاهرات خیابانی و خشونت علنی علیه هرگونه همکاری با تجاوز آمریکا میشود. برای رژیم کره شمالی سرگرم شدن آمریکا در آسیای جنوب غربی همان فرصتی است که از دیرباز صورانه انتظارش را کشیده است. سرانجام کره شمالی تجاوز گسترده ای را از راه زمین بسوی جنوب و با هدف فوری تصرف سئول آغاز میکند.

آمریکا از حمله به نیروهای دریائی و گسترش سریع درگیریها در آسیا سراسیمه گشته است. طرح استاندارد دفاع از کره دیگر نمیتواند به اجراء گذاشته شود، چراکه تلفات نبرد و اغتشاش در بسیج نیروها و بهم ریختن طرحها، در آسیای جنوب غربی چنین اجازه ای نمیدهد. بعلت آنکه فقط واحدهای نیروی هوایی آمریکا در شرق ترکیه توان مقابله با پیشروی مداوم شوروی در ایران را دارند، ایالات متحده حکومت ترکیه را ترغیب میکند تا وارد آوردن یک رشته ضربات هسته ای تاکتیکی علیه نیروهای شوروی و پایگاههای هوایی در خاک اینکشور

بقیه در صفحه بعد

* "استفاده اول" یا "ضربت اول" اصطلاحاتی هستند که در مورد شیوه استفاده از سلاح هسته ای توسط هر یک از طرفین متخاصم بکار برده میشود. اصطلاح "استفاده اول" بمعنای استفاده از هر نوع اسلحه هسته ای در مقابله با نیروهای طرف مقابل برای بار نخست است. "ضربت اول" بمعنای آنست که چه کسی ضربه اول را بقصد نابودی مرکز فرماندهی نیروهای طرف مقابل وارد می آورد.

- حقیقت -

این سناریو که در جو ایران کیست سطح بالاتری از واقع گزاشی رامنفسک نموده، برخی مسائل مهم را به میان میکشد. طی چند سال گذشته چندین بحران حاد بین المللی رخ داده است. هواپیمای پرواز ۰۰۷ شرکت کره ای، لبنان و لیبی مثالهای درجه اول هستند. اما این وقایع بسط یک تقابل نظامی همه جانبه و جهانی ارتقاء نیافتند. همین عدم ارتقاء سطح، بسیاری را به این نتیجه گیری رسانده که این وقایع نمیتوانستند به آن سطح ارتقاء بیابند. افراد دیگری نیز هستند که در حین از نظر دور نداشتن امکان جنگ جهانی آنرا بسیار نامحتمل شمرده، میگویند بهر حال ابرقدرتها قبلا نیز سرشاخ شده اند ولی خود را از لبه پرتگاه هسته ای عقب کشیده اند. از طرف دیگر، حزب کمونیست انقلابی استدلال میکنند که جنگ بین دو بلوک امپریالیستی "براحی میتواند از درون برخورد (محلی) مشخص یا از درون هر برخورد منافع حاد مشخص در بخش معینی از جهان بظهور رسد" (آوکیان، همانجا صفحه ۵). "براحی میتواند بظهور رسد" حرف سنگینی است. باید گفت که با توجه به حدت تضادهای سیستم امپریالیستی، این نقطه نظر درست بنظر میرسد. در دوره اخیر، رقابت متقابل، خطر کردن متقابل و بحرانهای محلی به جنگ منجر نشدند دقیقا بدان خاطر که موقعیت سیستم جهانی از جدیت کنونی برخوردار نبود. دلیل بوقوع نییوستن جنگ جهانی، "وجود خطر برای هر دو طرف" یا احترام پایدار به "موانع دریائی آتش جنگ" نبود.

معهد، در چارچوب اجبار عمومی به تجدید تقسیم جهان، عنصری از ارزیابی و انتخاب زمان و مکان درگیری در میان است. بنابراین موضوع تشخیص و ارزیابی "نوع خطر" (درجه بالا یا پایین) شدت بحران، ارزش اهداف (مرکزی یا حاشیه ای) مطروحه، فشار (حاد یا غیرحاد) زمان، حس عاجل بودن عمل و حس تشخیص رهبران در مورد افزایش احتمال محاسبه غلط و تأثیر نتایج بالقوه بر مناسبات فی الفور و آتی، و باخطر قدرت و مقام آینده در سیستم جهانی "مورد بحث قرار میگردد. - در "تأثیرات بالقوه جابجائی بحران بر ثبات بحران، ...". نوشته رابرت ج. سویلیان - ۱۹۷۸ -

پس این چه نوع بحرانی است که میتواند تقابلات را به درگیری هسته ای منجر سازد؟ ظاهرا هرگونه برخوردی که یکی از منافع مطلقا حیاتی را بخطر بیاندازد. بطورمثال منافع موجود در خلیج فارس، و یا گذر کردن بهر طریق از "خط قرمز"، فی المثل از خط تمایز غرب - شرق در اروپا، احتمالا جاده ای بسوی جنگ جهانی خواهد بود. اما گمراه کننده است اگر چنین اوضاعی را همانند سناریوی لوکینگ کلاس با بخطر انداختن یا تعدی به سلسله مراتب موجود منافع معادل بگیریم. اولاً پدیده ای غیر از عمل مستقیم سیاسی یا نظامی میتواند

باعث بگرشته وقایع گردد که به رویارویی ابرقدرتها بیانجامد در طرح مستند - داستانی لوکینگ کلاس، "بحران نهائی" با یک ورشکستگی مالی آغاز میشود. بعلاوه با توجه به کارا کتر بحران اساسی جهان، جرعه یک تحول پیش بینی شده با نسبتا جزئی نیز میتواند آتش این رویارویی را برانگیزد.

مضاف بر این، نقش فاکتورهای نظامی مشخص نیز وجود دارد. پژوهش مؤسسه ژند که سناریوی فوق از آنجا اخذ شده، طرق مختلف ممکن برای ارتقاء یک برخورد غیرهسته ای را - سنک و سنگین میکند: "اولین و آشکارترین مسئله قابل توجه عبارتست از نیروی نظامی بازدارنده هسته ای در صحنه های فرعی منطقه - خاورمیانه - . در جائیکه توانائی های نظامی غیرهسته ای دولتی که می خواهد وضع موجود را حفظ کند - و در این مورد ایالات متحده - بر وفق مراد باشد، احتمال جنگ عموما کمتر است. خطرناکترین اوضاع زمانیست که قدرت علاقمند به وضع موجود، به محدودیت غیرهسته ای خود پی برده و برای جبران آن بفکر استفاده از سلاح هسته ای یا توسعه برخورد غیرهسته ای به وای میدان نبرد بیافتد. عدم توازن نیرو بیست قدرتهای منطقه ای رقیب نیز میتواند مشوقی برای حمله باشد. مثلا در مورد ایران، ضعف ظاهری و ازهم پاشیدگی درونی فاکتوری بوده که حمله سال ۱۹۸ عراق را سرعت بخشید. مشتریان ابرقدرتها زمانی که با خطر باخت در جنسک روبرو میشوند، همواره و بسرعت قیمتهای خود را به مداخله دعوت میکنند. این همان کاریست که اعراب در تمامی جنگهایشان با اسرائیل انجام دادند. بالاخره اینکه، بسیاری دول خاورمیانه، سازمانهای نظامی تابعی دارند که از آن طریق ابرقدرتها را به استفاده از نیرو دعوت کرده، با آنها را در این کار محدود ساخته، و در غیر اینصورت بر آن تأثیر میگذارند....

"کاتاکوری دوم ملاحظات نظامی مرتبط است با انگیزه های خاص جهت استفاده غافلگیرانه یا زودرس نیرو توسط ابرقدرتها. هنگامیکه ملاحظات فنی نظامی استفاده سریع ابرقدرتها از سلاح هسته ای یا غیرهسته ای را دیکته کرده و بدین ترتیب مدت زمان تصمیم گیری درونی و مذاکره را محدود میسازد، بی ثبات ترین اوضاع برقرار است." (فوکویاما، همانجا، صفحه ۱۴)

اینها فاکتورهائی هستند که به تبدلات متقابل و پی در پی سیری صعودی بخشیده و به تشدید مستقیم ریسکهای موجود یا میدهند. این بمعنای استفاده از اسلحه های با کارائی بالا و به احتمال قوی سلاح هسته ای است. اما فساد کتورهائی دیگر نیز هستند که به همین اندازه اهمیت دارند این امور را نمیتوان بسادگی از یکدیگر تفکیک کرد. این فاکتورها به گسترش تبدلات، و به تعبیری "سر ریز شدن" خارج از کنترل یک برخورد خاص به میدان های جغرافیائی دیگر (یا گسترش حساب شده این برخورد) درگیر کردن طیف وسیعتری از

مسائل و نیروها می انجامد. طبق پژوهش مؤسسه ژند، برخوردهای منطقه ای ممکن است به دو طریق مهم سرعیا جهانی گردند. اولی عبارتست از بکار بستن آماده باش ها یا موقعیت عالیتری از آمادگی نیرو. چنین آماده باشهائی معمولا به دو هدف خدمت میکنند: اقدامی احتیاطی در مواجهه با تحولات غیر قابل پیش بینی، و اینکه دشمن چگونه چنین اشاراتی را تعبیر میکند، جوانسب مختلف "حیله گری" و "ابهام" مستتر در جفت و جور کردن برخوردهای مدرن هستند. دومین عنصر، استفاده از نیروهای دریائی را شامل میشود: "نیروهای دریائی نقشی به همان اندازه مهم در جهانی کردن برخوردهای منطقه ای ایفا میکنند. چرا که، (۱) نیروهای دریائی را آسانتر از هر نیروی دیگری میتوان در برخوردهای منطقه ای مستقر کرد. در اینجا نیروی دریائی با وسيله ای جهت مداخله است و یا آماج حملات. (۲) داشتن جنگنده های دریائی در فاصله ای کم از یکدیگر، عامل بی ثباتی در یک بحران است. چرا که طبق قانون عمومی جنگ دریائی برد نا کسی است که اول شلیک کند. (۳) زمانی که جنگ در دریا آغاز شود، محدود کردن آن از نظر جغرافیائی بسیار مشکل است....

"نیروهای دریائی مشکلات خاصی را بهمراه دارند، چرا که به احتمال قوی سرعیا در بحر خاورمیانه/خلیج فارس مستقر خواهند شد. آنها هدفهای آسیب پذیر و ارزشمندی محسوب می شوند. جنگ دریائی، با ارجحیت دادن به عنصر غافلگیری، یک عامل بی ثبات کننده را به برخوردهای منطقه ای وارد میکند. چنین وضعیتی با عملکرد نیروهای دریائی آمریکا و شوروی در اجرای تمرینها و مانورهای نزدیک به واقعیت و خیمتر گشته است - در جریان یک بحران، این اعمال میتوانند به واقعیت تبدیل شوند. در برخی موارد پرسودرهای استاندارد عملیاتی به تک تک فرماندهان اجازه میدهد که بسا آتوریته فردی در امر دفاع از خود، برخورد را آغاز کنند. این میتواند سرچشمه یک سلسله تقابلات تصادفی شود." (فوکویاما، همانجا، صفحات ۲۵ و ۲۲).

در پرتو تاخت و تاز دریائی ابرقدرتها در مدیترانه (فی المثل در جریان بحران لیبی) تعقیر بر چنین مشاهداتی مفید می باشد. شاید این مسئله نیز که برخی متخصصان نظامی تیم ریگان بخاطر اتکاء بیش از حد بر نیروی دریائی، لب به انتقاد کشوده اند و اهمیت محتمل این انتقادات بتواند عرصه مفید بودن این مشاهدات را روشن سازد.

سر انجام باید گفت، در برخورد به فاکتورهای مشخص نظامی، امکان تسکین یک درگیری بزرگ بشکل یک تناقض وجود دارد. درجه بالای پیچیدگی تکنولوژیک و توان جوابگویی انعطاف پذیرانه با میزان تجربه استفاده از اکثر اسلحه ها در میدان نبرد خوانائی دارد (با توجه به طبیعت تعلیمات و سطح تخصصی سلاح)، و نه با قابلیت در جا تصمیم گرفتن. آنچه در اینجا عمل میکند عبارتست از یک "منطق

تصمیم گیری "معین با در نظر گرفتن طرح‌های عملیاتی از قبل تنظیم شده و نسبتاً دشوار. در این طرحها، خصوصاً به غافلگیری ارجحیت داده شده که این امر فی الواقع نقش محاسبه غلط و تصادف را در شتاب بخشیدن به بحران ویا جنگ زیاد میکند و همانگونه که در سناریوی مؤسسه ژند دیدیم، تعبیر غلط از مقاصد دشمن نیز شامل همین موضوع است. نکته آخر را نباید دست کم گرفت، یک واقعه تصادفی نظامی (هسته ای) بزرگ با محاسبه غلط میتواند جرعه یک بحران سیاسی با اجتماعی مهم باشد (و شاید هم بطریقی حیرت آور همان تحولی باشد که باید برای جلوگیری از جنگ توسط انقلاب از آن استفاده کرد). آیا هنوز جایی برای "کنترل بحران" مانده است؟ آیا حرکات گسترش یابنده نظیر آنچه که "خواست غیرمنطقی جلوه کردن" (RAND همانجا) نام گرفته میتواند توسط یکی از طرفین متخاصم برای به عقب نشینی واداشتن حریف در نزاعی مشخص بکار گرفته شود؟ مسلماً این مسئله را نمیتوان نادیده انگاشت، اما همانطور که یک مانور یا تمرین نظامی براحتی میتواند به امر واقعی منجر شود، یک بحران "کنترل شده" تیز میتواند به پیش درآمدی فوری برای یک بحران "خارج از کنترل" بدل گردد.

هریک از شرایطی که اینک بر خواهیم شمرده، می باید همچون ماشه یک برخورد نظامی جهانی در نظر گرفته شوند: (۱) بحرانهایی که منافع حیاتی را بخطر می افکنند، (۲) ظهور ناگهانی و همزمان برخوردها در میدانهای دور-افتاده نبرد (همانگونه که در سناریوی مؤسسه ژند تصویر شده و خطوط کلی آنرا در بحران دو جبهه لیبی/نیکاراگوئی سال ۱۹۸۶ می توان مشاهده کرد)، چرا که تسلسل گسترش یابنده برخوردهای جاری و بکرشته بحرانها میتوانند حملات هسته ای مستقیم ابرقدرتها بیکدیگر را محتمل تر سازند (همانگونه که در سناریوی فوق الذکر نیز مطرح است)، (۳) یک برخورد مستقیم بین دو ابرقدرت؛ با در نظر داشتن اینکه عقب نشینی در مورد برخورد نه این یا آن کشور وابسته یک چیز است و عقب نشینی در یک برخورد رو در رو، چیز دیگر، (البته وابسته - ریم تا وابسته - ملا در مقایسه لیبی با سوریه، احتمالاً شوروی بر سر دومی اصلاً کوتاه نمی آید). (۴) و سرانجام، یک احتمال شوم آنست که بهر دلیلی هر دو طرف با بکاراندازی کامل تمام نیروها و مراکز فرماندهی، کنترل و ارتباطات، با استقرار خط اول از نیروهای غیرهسته ای، وارد "فاز آمادگی" برای جنگ جهانی شوند، بدین دلیل که اوضاع میتواند سریعاً از کنترل خارج شود. اما لزوماً اوضاع نباید حول محورهای فوق الذکر حرکت کند. در عین حال که آموختن چگونگی درک بهتر این تحولات بین المللی امری حیاتی است، اما منفعلانه انتظار آنها را کشیدن نیز کاری شدیداً اشتباه است

سناریوی لوکینگ کلاس، نمایشگر نبردهای جدی پیشروی انقلابیون است، که مبارزه با زمان یکی از پراهمیت ترین آنهاست. در مدت

زمانی کوتاه، یک رویارویی کامل نظامی میتواند بنظهور رسد. صلی جنگ به اضطراب در گسوس پرولتاریای انقلابی طنین می افکند که: "یا حالا یا هیچوقت" - درست زمانیکه آدهوزی دماسته - ای قریب الوقوع میگردد. ضرورت اقدام پرو - لتاریا یک امر اخلاقی نیست بلکه یک ضرورت و یک امکان تاریخیست. به همان سرعت که سناریوی لوکینگ کلاس میتواند بوقوع بپیوندد،

چهره جامعه نیز میتواند متحول شود.

واضح است که بهنگام جنگ جهانی سوم، در ایالات متحده نه خبری از "باغهای پیروزی" جنگ جهانی دوم خواهد بود و نه قرصه های جنگی. برخلاف آنچه یزی که در مغز مردم عامی چپانده شده، جنگ برای آمریکا، بی درد، بادقت و تکنولوژی فوق عالی خیالی و تافته ای جدا بافته نخواهد بود. وقتیکه نابودی توده ای و جابجایی گسترده (با تشعشعات رادیواکتیو) نمایان شد، بورژوازی چگونه میتواند القاء اعتماد کند؟ یکی از ویژگیهای لوکینگ کلاس آنست که طبقه حاکمه باید بسرعت اهالی را - بدون بحث، بدون انتقاد، بدون کوچکترین تحمل ناراضیاتی برای "جهاد عظیم آخرین" بسیج کند. البته در چنین وضعی، دو جنبه متضاد خود را ظاهر میسازد. از یکطرف، زمانیکه واقعیت دهشتناک جنگ برای بخشهای مختلف اهالی روشن شود، میتوانند این سؤال و عکس العمل خشمگین را در میان نیروهای میانی ایجاد کند که "آیا حکومت میتواند تا بدین حد دیوانه باشد؟" خط "حفظ صلح از طریق اعمال قدرت" میتواند بیشترین طرفداران و جذابیت و سوسه انگیزش را از کف بدهد، بالاخص اگر بسیج برای جنگ متعاقب برخی عملیات نظامی مفتضحانه صورت نگیرد و قبلاً نیز ترکهای در نظم اجتماعی بوجود آمده باشد. البته هنوز عده ای به خط فوق الذکر وفادار خواهند ماند و بورژوازی هم تلاش خواهد کرد که این سیاست را در پوششی جدید و در خدمت به شرایط نوین ارائه دهد. زمانیکه مردم بفهمند واقعا چه واقعه ای انتظارشان را میکشد، آنوقت شرایط میتواند برای آن نوسان عظیمی که لبین از آن صحبت میکند در بین اقشار میانی مهیا گردد و با خود در میان بخشهایی از خرده بورژوازی، اتوریته مسلط را بطور گسترده ای بی اعتبار سازد.

از طرف دیگر، تسلسل پراشوب حوادثی که به جنگ منجر میشوند، لزوماً و بخودی خود بسود انقلاب عمل نخواهند کرد. اتفاقاً آن پاسخ اصلی که بطور خودبخودی به وضعیتی نظیر لوکینگ - کلاس ممکن است داده شود، میتواند بجای خشم و مقاومت، انفعالی باشد و عجز مردم بهنگام مواجهه با دهشت و ناطمینانسی عظیمی نظیر جنگ جهانی، در پی رهنمود، همدردی، و بیش از هر چیز، حمایت خواهند بود. و بسا توجه به معیارهای جامعه سرمایه داری و سلطه ایدئولوژیک بورژوازی، برای بسیاری دولت، نقطه رجوع خواهد شد چه نیروی دیگری در آن موقع غیر از دولت وجود خواهد داشت تا مردم بسوی جلب شوند؟ آنوقت این درک رواج

خواهد یافت که اگر با هم متحد شویم و هر کاری که حکومت بگوید انجام دهیم، موفق به خاتم سریع جنگ میشویم. بورژوازی نه تنها بروی این درک حساب باز کرده، بلکه از بحرانهای کوچک نیز بمقابله مته برای فروکردن این افکار به ذهن مردم استفاده میکند. مثلاً حکومت فرانسه از حوادث ترویرستی برای شستوشوی مغزی مردم استفاده میکند و بدین طریق حکومت به مردم می آموزد که تنها راه مقابله با تهدیدات علیه جان و مالشان، ایستادن بزیر بیرق سران کشور و بازگذاشتن دست آنها در اتخاذ اقدامات مقتضی (سرکوبگرانه) جهت حفظ نظم اجتماعیست.

وقتی اوضاع روی مرز وقوع جنگ قرار بگیرد، بسیار محتمل است که نیروهای میانی و نیروهای مترقی طبقات میانه حال پیش از همه بحرکت درآیند. ممکن است نمونه هایی شبیه به دانیل الزبرگ از مواضع گوناگون قدرت، داخل یا خارج از حکومت ظاهر شده و تصمیم به رو کردن اطلاعات محرمانه پراهمیت در مورد حرکات نظامی و یا ضربات هسته ای برنامه ریزی شده بگیرند. این قبیل کارها چه از روی وجدان باشد، چه بر اثر وحشت، به همراه افشاء مسائل هولناک و دیگر افشاگریها میتواند هم به اعتراض توده ای حدت بخشد و هم در محافل حاکمه لرزه بیفکند. رسوایی های لطمه زنده میتواند بعدی عظیم به ناممانگی مهم درون طبقه حاکمه دهد - و مسلماً احتمال وقوع کودتاها پدید می آید. (یک سؤال: چرا شهرت کابینه ریگان به آنست که بیشتر از هر کابینه ای از سال ۱۹۴۵، اراقب "درز نکردن اسرار" بوده است؟) اگر احساساتی که اخیراً ضد جنگ ستارگان براه افتاده را بمثابه میزان الحراره در نظر بگیریم، می بینیم که ممکنست از جماعت دانشمندان، یعنی از میان آنها که در خط اول

جبهه تکنولوژیک قرار داشته و بواسطه موقعیت شان میدانند چه واقعه ای در پیش است، اعمالی نظیر عدم همکاری و حتی بیشتر از آن، اقداماتی جهت "متوقف ساختن ماشین جنگی" سر بزنند. با در نظر گرفتن پتانسیل خرده بورژوازی مترقی، باید متوجه بود که موقعیت این قشر متناقضتر از دهه ۱۹۶۰ می باشد. میزان ریسکها بالاتر است. اما در عین حال، تجربه سالهای ۱۹۶۰ تأثیرات گسترده و مهمی بروی این قشر گذارده و با وجودیکه اوضاع بحرانی، در را به روی انواع و اقسام تعصبات طبقه میانی باز خواهد کرد، اما حاد بودن اوضاع، خود باعث تحریک احساساتشان خواهد شد. بسیار محتمل است که قشر روشن بین میانی و فعالین قدیمی و جوان ضد تسلیحات هسته ای و ضد جنگ به خیابانها بریزند و به عمل قهرمانانه و گاه از سر استیصال دست بزنند - شاید اینکار مشخصاً بقصد اخلال در تدارکات جنگی (چه بشکل برنامه دفاعی جابجاییها باشد، چه بصورت تحرک نیروهای نظامی) صورت گیرد. اینبار بورژوازی

حمله قرار دهند.

تیر ۶۶

عملیات اسکورت کشتیهای کویتی آغاز شد.

۱۷ تیر

اولین کشتی کویتی با پرچم آمریکا و تحت نام بریجستن با همراهی ناوهای جنگی آمریکائی در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی کویت (که معمولا آرام بود) به مین برخورد کرد. ایتالیا اعلام نمود که مینها را خود مستقیما به ایران فروخته است!

"برای حفاظت از کشتیها در مقابل مین آمریکا فوراً هلیکوپترهای مین یابش را به خلیج اعزام کرد و در آنجا مستقر نمود. بعداً معلوم شد که این هلیکوپترها در اصل مخصوص جنگهای کوچک ضد نیروی دریائی هستند!

۲۴ تیر

یکی از هلیکوپترهای آمریکائی بهنگام نشستن بر عرشه ناو هواپیمابر در خلیج سقوط کرد و ۴ سرنشینش کشته شدند. آمریکا اعلام کرد که اشکال کار آنجاست که نیروهای ما از پایگاه زمینی در کویت و عربستان جهت فرود این هلیکوپترهای "مدافع آزادی کشتیرانی" و "سربلای کویت" بی بهره مانده اند و این کمال بی انصافی است!

مرداد ۶۶

ناو جنگی میسوری به همراه ۶ رزمناو دیگر وارد دریای عربی شد. میسوری به موشکهای کروز تام-هاوک مجهز است و میتواند تا ۷۰۰ مایل درون خاک ایران را هدف بگیرد. هر ناو هواپیمابر آمریکا توسط دو زیردریائی مجهز به تام هاوک همراهی میشوند. در حال حاضر تعداد کشتیهای

جنگی آمریکا در منطقه به ۴۸ رسیده است. همراه با رژه نیروی دریائی آمریکا در خلیج متخصصان و تحلیلگران غرب آشکار ساختند که ایالات متحده مشغول بررسی طرح پیساده کردن نیرو در ایران در صورت لزوم است. ایالات متحده اعلام کرد که "برای محافظت از نیروهای خود" در مقابل فایق موتورهای ایران (ساخت سوئد) تصمیم گرفته فایقهای مدرن جنگ و گریز را همراه با نیروی مخصوصی که برای این نوع جنگ در خلیج تربیت شده اند، وارد منطقه کند.

انگلستان که ناوهای جنگیش از مدتها قبلاً برای "حمایت از منافع بریتانیای کبیر" در آبهای منطقه چرخ میزدند، ۴ کشتی مین یاب را همراه با کشتیهای محافظ وارد خلیج نمود.

مجموعه ای از نیروهای دریائی فرانسه که شامل ناو هواپیمابر کلمانسو نیز میشد، کمی بعد از قطع روابط دیپلماتیک ایران - فرانسه بسوی خلیج حرکت کرد. مرخصی پرسنل نیروی دریائی فرانسه تماماً معوق شده و آماده باش جهت "حمایت از منافع فرانسه" در خلیج صادر گشته است. کمی بعد، مین یابهای فرانسوی نیز به همقطاران خود در خلیج پیوستند!

آلمان غربی اعلام کرد که نمیتواند مستقیماً در "جنبش آزادی کشتیرانی" خلیج شرکت کند و لاجرم یکسری از وظایف "اطلاعاتی" آمریکا در

تحولات اخیر

آبهای جوشان خلیج

و شرق که دخالت خونین خود را در این جنگ (با بیش از یک میلیون قربانی) پشت چهره "بیطرفی" و "تمایل مشترک برای خاتمه آن" می - پوشانند، سلاحهای مرگبار خویش را در آبهای خلیج بصف کردند. در این اوضاع خطرناک و ضدحرکات روزمره امپریالیستهای رفیع - آنچنان است که هیچ پلی را برای بازگشت سالم نمیکند و سیر تحولات بسوی یک جنگ جهانی امپریالیستی را شتاب میبخشد.

تقریباً نظامی آبهای جوشان

اردیبهشت ۶۶

شیوخ مرتجع کویت که از سرسپردگان امپریالیسم آمریکا هستند، از روسها دعوت کردند که قیمومیت نفتکشها و کشتیهای تجاریشان را در آبهای خطرناک خلیج بعهده بگیرند. شورویها نیز با علاقه از این دعوت استقبال نمودند. یکی از دیپلماتهای اروپائی در منطقه گفت: ۶ ماه پیش، اتحاد شوروی حتی خواب چنین چیزی را هم نمیدید. کمی بعد، کویتیا - یعنی آمریکا - آنها را از ایالات متحده نیز دعوتی مشابه بعمل آوردند.

ریگان اعلام کرده، دلیل ایالات متحده برای برافراشتن پرچم این کشور بر کشتیهای کویتی و بعهده گرفتن امنیت آنها در آبهای خلیج آن است که "به کویتیا و دیگر دول میانه رو عرب نشان داده شود که برای یافتن حامی، باید چشمانش به آمریکا باشد نه به شوروی". کساح سفید اعلام کرد که آمریکا همراه با متحدین غربیش تصمیم دارد سیاست "جا نزدن در مقابل ایران و در عین حال بازگذاشتن درهائی دیپلماتی" را به اجراء گذارد، اما نباید فراموش کرد که "خطر واقعی درازمدت اتحاد شورویست".

۱۷ اردیبهشت

یک جنگنده عراقی، موشکی را به اشتباه با عمده بسوی یک ناو جنگی آمریکا پرتاب کرد. آمریکا اعلام نمود که نباید به "یاسداری از کشتیرانی در آبهای خلیج و حمایت از کویت در مقابل تهاجم ایران" بپردازد!

کشتیهای آمریکا بطرف خلیج سرازیر شدند تا کشتیهای کویتی مزین به پرچم ایالات متحده را تحت پوشش حفاظتی خود قرار دهند و پایگاه موشکهای کرم ابریشم (که چین با توافق آمریکا به ایران فروخته) را در صورتیکه "احساس" کنند ایران "قصد" حمله به تانکرهای کویتی دارد، مورد

آغاز هشتمین سال جنگ ارتجاعی ایران و عراق، دیگر هیچ شکی برای صاحبان مغز سالم باقی نمانده که هم آمریکا و متحدان غربیش و هم شورویها و بلوکس بلاانقطاع و با حرارت طرفین درگیر را با اسلحههای مرگبار، با اطلاعات جاسوسی و کمکهای اقتصادی مجهز کرده و دستان کثیفشان تا آرنج در خون قربانیان این جنگ خانمانه - سوز فرورفته است. از طریق این جنگ، هر دو بلوک طرحهای خود را برای بدست آوردن نفوذ بیشتر در ایران و عراق به پیش برده اند. این طرحها گاهی مستلزم حفظ جنگ در وضعیت بن بست و به اصطلاح مهار شعله های جنگ و جلوگیری از گسترش آن بوده، و گاه نیز سنگین تر کردن کفه یکی از طرفین درگیر را ایجاب کرده است، تا بدین طریق بر طرف دیگر فشار آورده و به اصطلاح او را وادار به "قبول شرایط پیشنهادی" کنند و به "خاتمه جنگ پای بندش سازند". تمام این آتش افروزیها، همه این کشتارها و خونریزیهای امپریالیستی را نیز با واقاحت و عوامفریبی تحت پوشش "حفظ صلح"، "آزادی عبور و مرور کشتیها در آبهای خلیج، تضمین جریان بابی نفت از خلیج به جهان آزاد" و... انجام گشته و میگردد. در واقع همه این تدابیر و اقدامات را برای آنچه خود "تیر کردن خلاء قدرت" در خلیج می نامند، به پیش برده اند که معنای کلی آن چنین است: تلاشهای هر دو بلوک برای تحکیم و گسترش نفوذشان در خلیج، بسط حضور نظامیشان، استفاده از هر حادثه تصادفی یا ساختگی بمطایب پوشش و بهانه برای پیشبرد امورشان، بکف آوردن پایه های نفوذ بیشتر در کشورهای درگیر جنگ - بالاخص ایران که خود آنرا "جایزه اول مسابقه" خاورمیانه میخواهد - و بالاخره منفرد کردن طرف دیگر به بیشترین حد ممکن.

امروز خلیج بقول بلندگوهای تبلیغاتی غرب، نقطه سرکشیدن شعله های ناگهانی است. محل تقاطع منافع حیاتی کشورهای متعدد است. امروز خلیج به نقطه بزرگترین تجمع نظامی نیروهای آمریکا از زمان جنگ ویتنام تا به امروز بدل گشته است. بعد از آغاز دور جدید تخریبات امپریالیستی در خلیج دیدیم که در عرض مدت کوتاهی، کانون بحران از جنگ ایران و عراق بر استقرار نظامی نیروهای اکثریت کشورهای قدرتمند امپریالیستی در این منطقه چرخش کرد. قدرتهای امپریالیستی غرب

مدیترانه را بعهدہ خواهد گرفت تا ایالات متحده بتواند نیروهایش را در خلیج متمرکز سازد.

معاون اول وزارت امور خارجه شوروی به ایران رفت. در پایان این سفر بیانیه مشترکی از سوی دو کشور منتشر شد که در آن "نگرانی مشترک" از این "تجمع بیسابقه نیروی نظامی آمریکا" ابراز شده و به حضور ناوگان جنگی ایالات متحده در خلیج انتقاد شده بود. سپس مسکو پیشنهاد "خروج تمام رزمناوها از خلیج و اجتناب، ایران و عراق از بخطر الکنسیدن کشتیرانی بین المللی" را صادر کرد. بدین ترتیب یکی از آنتیپیاران اصلی جنگ هفت ساله خلیج با لباس "دلالت بزرگ طلوع" در مسابقه عوامفریبی بمصاف رقبای آمریکائی و غربی خود شتافت.

ریگان در جواب به بیانیه مشترک ایسرا و شوروی و نیز پیشنهادیه روسها گفت "ما چهل سال است که در این منطقه حضور داریم و بیرون نخواهیم رفت، این شما هستید که تازه واردید!"

منظر میرسد که آمریکا به ماه عسل خود با جمهوری اسلامی خاتمه داده و کفه دوستی بد با عراق را سنگینتر ساخته است. آمریکا - ثیبا تلاش دارند "اعتقاد نوکران" معتدل "خود" در خلیج یعنی دول ارتجاعی عرب را بازیابند - اعتمادی که بظاهر در جریان برملا شدن رابطه پنهانی واشینگتن - تهران "خداش دار" شده بود. آمریکا با خیال آسوده تر از گذشته در مورد بندها و جای پاهائی که در هیئت حاکمه ایران و ارگانهای مختلف قدرت درست کرده و بدون واهمه از سوق پیدا کردن ایران بسوی رقیب سوسیال امپریالیستی خود - شوروی - دست به اقدامات تحریک آمیز بیسابقه ای در خلیج زده است. طرح و برنامه ای پر ریسک از سوی آمریکا و متحدانش با ابعادی گسترش یابنده در دست پیاده شدن است. به ائتلاف جنگی بلوک غرب و نوکران منطقه ای قوام بیشتری داده شده و همه اینها با استفاده از بهانه "حفظ امنیت آبراهای بین المللی و..." صورت پذیرفته است. بعلاوه، ایالات متحده سیاست گومالی دادن ایران را نیز بعنوان بخشی فرعی از دور نوین تحریکاتش در منطقه اتخاذ نموده و البته این برنامه ایست که بمدق سران جمهوری اسلامی خوش نمی آید. اما چه میتوان کرد، حاکم مرتجع و کمپرادور یک کشور تحت سلطه بودن این چیزها را هم دارد! آنهم در اوضاعی که اساسی ترین مناسبات قدرت در جهان دستخوش تلاطم می باشد. تحت این شرایط رژیم خمینی نمیتواند بدون دردمر خود را در مقام تحت الحمایگی این یا آن قدرت امپریالیستی به تثبیت برساند. تسبیح گرداندن، دعا خوانی، بکار بستن شکردهای مختلف و چاپلوسی ملتسانه آنان چندان کارساز نیست. مثلاً اینکه رفسنجانی تبهکار در مصاحبه هایش به تحسین از "شجاعت آقای ریگان" بپردازد و

"اشتیاق ایران به ادامه این شجاعت" را اعلام کند، یا شخص خمینی برای نشان دادن صداقت و راست و حسینی بودنش در این مناسبات حسنه، بگوید که باید بر خصومتها "شیطان بزرگ" خاتمه داده شود، بسادگی حلال مشکلات نیست. دیدیم که جمهوری اسلامی در این راه تبلیغات داغی علیه "کافران" اتحاد شوروی برآه انداخت و کمکهای خود را به نیروهای مرتجع مسلمان افغانی که تحت الحمایه آمریکا هستند افزایش داد. شاهد بودیم که جناح غالب حکومت به سرکوب بخشی از رقبای همدستش که خبر مناسبات پنهانی آمریکا - ایران - اسرائیل را علنی ساخته بودند، دست زد، کنترل نظامی بر جامعه را محکمتر ساخت و موج نویسی از اعدام را در شرایطی که زندانها با مبادرات قهرمانانه زندانیان انقلابی چهره دیگری بخود گرفته بود، آغاز کرد. همه اینها بدان خاطر بود که نشان دهد هیئت حاکمه اسلامی همانیست که امپریالیسم آمریکا میتواند و باید بر آن تکیه کند. اما در جهان بحران زده و پر آشوب امروز کدام مناسبات را میتوان یافت که به ایسنا سادگی و به میمنت و مبارکی معین و مستقر شده باشد؟ اکنون بختی رژیم ملاها آن است که در زمانه بدی بدوران رسیده و اصلاً خودش محصول چنین زمانه ایست.

در پس بیکه تازی امپریالیستها و مرتجعین چه فرصتهائی برای انقلاب نهفته است؟

ذهن توده هائی که خواست رهایی جانیشان را به آتش میکشد در پی این سؤال است که با اینهمه جولاندهی ارتجاعی و اغتشاش و خطرات و ضعف انقلاب چه باید کرد؟ جنایات عظیم رژیمهای درگیر و تمام قدرتهای امپریالیستی و نوکران ریز و درشتشان که بعناوین مختلف بر آتش این جنگ دمیده اند را چگونه باید پاسخ گفت؟ بوری کند عوامفریبهای بی حد و حصر رژیم جمهوری اسلامی را که جهت انجام مناسبترین معامله ممکن با امپریالیستها و مرتجعین جهان احساسات ضد امپریالیستی ستمدیدگان ناآگاه را به بازی گرفت و از قبل انقلاب برای خود اعتبار باز کرد را چگونه باید زدود؟ فریبکاری عظیم امپریالیستها و رژیمهای مرتجع خلیج را که با معرفی جمهوری اسلامی بعنوان سبیل انقلاب تلاش دارند ستمدیدگان را از انقلاب سرخورد ساخته و در همان حال پوششی برای توجیه موجودیت نکبت بار خود و تدارکات جنگیشان فراهم آورند را چه جوابی شایسته است؟ امیر - یالیستها از "انقلاب اسلامی" خمینی هراسی ندارند، آنها از این می ترسند که توده های زجر کشیده منطقه بالاخص توده های ایران که تجربه انقلاب را نیز دارند، خود را از قبیل رژیمهای ارتجاعی منطقه خلاص کرده و از این اوضاع شکننده و ضعف این رژیمها سود جستند، با استفاده از بحران سیستم و رقابت فزاینده امپریالیستها، همه این سکها را در آبهای خلیج

غرق کنند.

رژیم خمینی تلاش کرده علیه هر دو ابر - قدرت لفاظی کند تا بتواند اقشاری از مردم ایران و جهان را فریفته، حمایتشان را بدست آورد. اما امپریالیستها نیز از این لفاظیها دلخور نیستند، زیرا به رژیمی بی پایه نیماز ندارند و بوضوح می بینند که چگونه رژیم خمینی پایه خود را حتی در میان توده های متوهم از کف داده و میدهد. آنها بخوبی از اهمیت تبلیغات و عوامفریبی در به بند کشیدن توده مردم آگاهند.

دیگر دوره ای که رژیم خمینی میتواست با به چهره زدن ماسک انقلاب توده ها را در ایران و جهان بفریبده، مدت هاست که بسر آمده است. امروز بسیاری از مردم ستم دیده جهان میدانند که همین هیئت حاکمه اسلامی بود که بنمایندگی از سوی ارتجاع جهانی انقلاب را سرکوب کرد توده ها دیده اند که در تمامی سالهای بعد از انقلاب چگونه امپریالیستها و مرتجعین مختلف بطرق کوناگون و به تناوب در دوره های متفاوت به نجات رژیم خمینی شتافتند: از "اشم کفر" (نامی که خمینی به آمریکا و شوروی و اسرائیل داده) گرفته تا "شیاطین وهابی" (منظور سکهای مرتجع حاکم بر عربستان است)، تا سوسیال کمکراسی اروپا و...

این واقعیتست که طی هفت سال جنگ ارتجاعی خلیج و کلا در سراسر دوره حاکمیت جمهوری اسلامی با همه رنج و کشتار و نکبت بی حسابش، عوامفریبی مذهبی - ناسیونالیستی رژیم باعث گنجی بسیار در میان ستمدیدگان ایران و دیگر خلقهای منطقه شد، اما همه این وقایع و تجارب این فایده را داشت که یوحیدگی و ورشکستگی تمام راههای پیشنهادی حکام و قدرتهای مرتجع را در پیشگاه توده ها بنمایش گذارد. این وقایع به ستمدیدگان نشان داد که نباید از میان دو بیراهه بدنبال رأ خروج از اوضاع ناهنجار حاکم بگردد. انتخاب توده های تحت ستم و استثمار نباید بین قیوم - میت امپریالیستی غربی یا قیومیت سوسیال امپریالیستی، بین شیعه بودن یا سنی بودن، بین اسلامی بنیادگرا بودن یا ناسیونالیست اسلامی بودن و... باشد. توده ها راه تجربه شده خود را دارند: راه انقلاب پرولتری از طریق برپائی مبارزه مسلحانه اصیل تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری که به سلاح و ایدئولوژی کمونیسم - مارکسیسم، لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون - مسلح می باشد. اینراه تاکنون دویار در دو اکتبر پیروزمند، در انقلاب روسیه تحت رهبری لنین کبیر و انقلاب چین تحت رهبری صدر مائو امتحان شده است. راه های دیگر نیز بارها و بارها در سراسر جهان آزموده شده و در آزمایش این بیراهه های ورشکسته تسلیهای انقلابی قربانی شده اند. این تجربه مکرر تاریخ معاصر جهان است که هر زمان رهبری انقلاب بدست اقشار و طبقات غیر پرولتری افتاده، محصولش یک رهبری ضعیف بقیه در صفحه ۲۲

اطلاعیه

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

آنروز مزار سربداران را پوشیده از گل‌های سرخ یافتند، تاریخ مغلوب واقعی نبرد آمل را مشخص کرده بود.

همان روزی که مزدوران حزب الله در شهر عربده میکشیدند و تلاش میکردند تا با فحشو تهدید مردم را به شرکت در تظاهرات علیه اتحادیه کمونیستها و ادار کنند، ولی لیخندهای تمسخرآمیز توده‌ها نصیبشان میگشت، تاریخ اعلام کرد که کدام طرف شکست خورده است.

هنگامیکه نیروهای بازمانده سربداران... قادر شدند نهال آبیاری شده از خون رفیقان را حراست کرده و هر روز بیشتر از گذشته بارورش سازند، هنگامیکه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) با گذشتن از پیچ و خمهای بسیار، با طرد انحرافات و تکامل خط سیاسی - ایدئولوژیک خویش، کار سازسازی صفوف خود را با موفقیت پشت سر نهاد، تاریخ مهر شکست را بر پیشانی دارودسته بورژواکمیادور حاکم روشنتر از هر زمان دیگر کوبیده بود.

ورشکسته کسانی هستند که ریششان به آتش‌دان جنگ ارتجاعی گره خورده، دست و پا بشان محکم در پوست نظام معوج و ورشکسته بورژواکمیادوری گیر کرده و علاوه بر همه اینها، به نازکی کک کاهش بهای نفت هم به تنبانشان افتاده، و تنها کاری که برایشان مانده عربده کشی است و گاز گرفتن مردم باندان - هائی خونین!...

ورشکسته دولتی است که مجبور است در برابر امواج فزاینده خشم و ناراضی مردم شدت عمل هرچه بیشتر را ترجیح کند و با اینکار بخشهای بیشتری از مردم را به مبار مستقیم با خویش برانگیزد. ورشکستگی یعنی فرمان به تشدید فشار و ترور و خفقان، آنهم در شرایطی که فشار و ترور و خفقان بحد نهایت رسیده است.

حال آن دهان کثافات را باز کن و هرچه میتوانی درباره "ورشکستگی" اتحادیه کمونیستها حرف بزن! چرا که وقت زیادی برای تو و حکومت تو باقی نمانده و با این دروغبافی‌ها تنها آتش خشم زحمتکشان را شعله‌ورتر خواهی ساخت. موسوی نادان هرکاری از دستان عاجزت برمی‌آید به انجام رسان، چرا که فردا دوباره جاسوسان و مقامات دستگاه امنیتی برایتان خبر از مبارزات مردم آمل، مبارزات حسق - طلبانه روستائیان مازندران و سرپیچی جوانان از شرکت در جبهه‌های جنگ ارتجاعی

و عفو دختران و پسرانشان را از شکنجه گران و جلادان اوین طلب کنند. خیر، نه اشکس و نه رحمی! آنها عفو نمیخواهند، آنها کلوی دشمن را طلب میکنند! این فرزندشان نبود که بخاک افتاده بود، بلکه این رفیق آنها، رهبر انقلابی پرولتر آنها بود. روحیه انتقام انقلابی و اعتماد عمیق به پیروزی در نبرد برای سرنگونی این رژیم مغفور، روحیه غالب بر جمع بود. آوازه‌های مازندرانی که توسط مردم آمل خوانده میشد، توسط سایرین تکرار میگشت. آنان در گرامی - داشت و تحسین رفقا میخواندند، اما این خود تمیزی بود از آوازه‌های رزم برای زمانیکه آنها بمتابه واحدهای چریکی ارتش سرخ پرو - لتاریا در کوهستان به پیش میروند تا دشمن را محاصره و نابود نمایند! این گردهم‌آسی جورانه شاهد دیگری بود بر آنکه هیچ جنایت خونینی با هیچ ترور و سرکوبی قادر به نابودی بدری که رزم سربداران بر زمین افشاندده است، نیست. این نشانه‌ای از آن بود که توده - های پیشرو پیشاهنگ خود را تشخیص میدهند و گرامیش میدارند، و آنگاه که زیر حمله قرار میکشند، آنها خود پایعرضه مبارزه میکند - رند. این گردهم‌آسی نشان داد که موج مبارزاتی برخاسته از درون زندانها که هنوز هم ادامه دارد انعکاسیست از جامعه در حال غلیان. این موج بنوبه خود بر حرارت جامعه می‌افزاید.

در بهمن ۱۲۶۴، یعنی چندماه قبل از دستگیر شدن رفقای اعدای اخیر، در چهارمین سالگرد قیام آمل و پس از براه افتادن مبارزه دهقا - نان در مناطق اطراف آمل علیه دستگاه سرکوب محلی رژیم، و همراه با خیزی که در روند فرار جوانان مازندرانی از خدمت سربازی و جبهه‌های جنگ پدید آمده بود، میرحسین موسوی نخست وزیر سفری به آمل کرد و کارزاری را

علیه اتحادیه و توده‌های شورشگر همراه انداخت. او کوشد با تهدید و ترغیب "توده‌ها را وادار به دست کشیدن از مبارزه و حمایت از سربداران کند. موسوی خود را مجبور میدید که برای تحقق این هدف و نیز بقصد یوشاندن ضعف شدید رژیم، مرتباً جملاتی مانند "اتحادیه کمونیستها شکست خورد" را قرقره کند و در مورد به اصطلاح "ورشکستگی" اتحادیه زوزه سردهد. در آن زمان "حقیقت" ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نوشت:

"زمانیکه پاسداران ارتجاع، بیکر کمونیست های بخون خفته در قیام آمل را "دور از چشم" مردم در گوری ناشناس دفن کردند ولی فردای

این متن اعلامیه‌ای است که از جانب اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) برای احزاب و سازمانهای م. ل. سراسر جهان فرستاده شد. انتشار این اعلامیه تأثیرات مهمی در برانگیختن شور و شوق انقلابی در میان توده‌های پیشرو در اقصی نقاط جهان داشت. این اعلامیه در مورد مبارزه قهرمانانه گروهی از مردم آمل همراه با خانواده جانباختگان سازمان ما - که در حقیقت شماره ۸ شرح آن آمد - در مورد گردهم‌آسی رزمنده و دلورانه‌ای که بر مزار رفقای سربدار و نه یاد رفقای که اواخر تابستان ۱۲۶۴ در حین تدارک شروع مجسده رزم مسلحانه سربداران در شمال ایران اسیر و در آخرین روزهای اسفند ۱۲۶۵ اعدام گشتند، نگاشته شده است.

زنده باد انقلاب! مرگ سرجمووری اسلامی!

تنها يك هفته از اعدام جوانان و از سر استیصال ۱۲ تن از اعضاء اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در زندان اوین، همراه با ۱۲ تن دیگر از زندانیان انقلابی، میگذشت که خبر این جنایت گوش بگوش پیچید و آمل بار دیگر شاهد يك گردهم‌آسی رزمجویانه توده‌ای گشت. گروه زیادی از شهر آمل و شهرهای نزدیک - از جمله تهران - بر مزار شهدای سربدار - جانباختگان نبردهای گذشته با دشمن، با شهیدان زندان - گردآمدند. این تجمع فقط بقصد گرامیداشت یاد رفقای شهید نبود، بلکه مهمتر از آن میخواست خشم و اراده‌ای انقلابی را بنمایش گذارد. خانواده رفقای شهید گذشته و اخیر نیز در این تجمع شرکت داشته و با سربلندی و افتخار تصاویر رفقایمان را بدست داشتند. خبر نبرد جسورانه زندان اوین و قهرمانی رفقا و دیگر انقلابیون سرعت و با لذت فراوان - لذت پیروزی سر دشمن - بگوش حاضران رسید. روحیه انتقام موج میزد و نشانگر آن بود که توده‌های پیشرو پیام رهبران جانباخته خود را دریافت کرده‌اند: ما فقط مقاومت نمیکنیم، ما جرات جنگیدن و پیروز شدن را بخود میدهیم!

این گردهم‌آسی هیچ شباهتی به مراسم سوگواری نداشت، بلکه بخشی از تمرینی درازمدت بود برای اجرای مراسمی که در پیش است: مراسم تدفین جمهوری اسلامی! مآداران حاضر در اینجا، کسانی نبودند که اشک بریزند

سناریوهای بحران

برخلاف آنچه گامی اوقات طی دهه ۶۰ انجام میداد، در مقابل نیروهای میانی کوتاه نخواهد آمد. تاکتیکهای حکومت پلیسی میتواند سریعاً به نظم جاری تبدیل شود و به همان سرعت نیز بسیاری از توهنات توده‌ها را درهم شکنند، - اگرچه نسخه‌های سوسیال دمکراتیک و رویز-یونیستی کماکان در میان افسار میانی رواج خواهند داشت.

روانشناسی توده‌ای مقوله‌ایست که نمیتوان آنرا در بحرانی مانند لوکینگ کلاس نادیده گرفت. اگر وقوع "برخوردهای" در میان بخش‌های روشن بین مقاومت پیگیرانه‌ای را دامن خواهد زد، باید دانست که در میان افسار عقب مانده‌تر به سراسیمگی و گیجی پا خواهد داد. حقیقت امر آنست که اهالی آمریکا عادت ندارند خود را به تغییرات عظیم اجتماعی انطباق دهند (گفته میشود که بنا به تجربه چرنوبیل، اهالی شوروی از برخی تجارب و تعلیمات در زمینه جوابگوئی جمعی به فجایع و مصائب برخوردارند). در دهه ۱۹۷۰ بورژوازی بکرشته نظرات در مورد تخلیه توده‌ای شهرها در صورت رخداد یک جنگ جهانی مطرح کرد، اما تمام مطالعات و بررسیهای انجام شده نشان میدهند که اینکار معضلات تأمیناتی و روانی عظیمی به بار خواهد آورد از راه‌بندان و ترافیک در

خواهند آورد، و هراسان ردیای پرولتاریای آگاه را در این حوادث نشانان خواهند داد. فردا دیگر با مردمی روبرو نخواهی بود که فقط موی دماغ جمهوری اسلامی باشند، بلکه بانیروئی عظیم و آگاه - آگاه به دشواری، پیچیدگی و درازمدت بودن انقلاب - و معتقد به خط‌سیاسی و برنامه پرولتاریای انقلابی برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم مواجه خواهی گشت. آری! فردا که پیکر کثیف مسیبین و مجریان جنایت و ستمگری بدست مردم بر سر هر شاخه‌ای آونگ گردیدو از هر روزنی، یا از پس هر درختی - آنهم نه فقط در مازندران - کلوه و نارنجک و سه‌راهی بوسیله توده‌های انقلابی بر سر حکومت ارتجاع، شما انکلها باریدن گرفت، آنوقت آرزو حوامید کرد که ایکاش هرگز بر چنین مسندی تکیه نزده بودید!"

نتیجه تلاش مردم به فرار از دروازه شهرها و مناطق زیر ضربه گرفته، تا هجوم به فروشگاه‌ها و غارت آنها... تا خودکشیهای دست جمعی. ممکنست برخورداردهسته‌ای با وقف صورت گیرد، و کشتار و خرابی در ابتدا به مناطق معینسی محدود شود. اما این امر باعث زائل شدن نگرانی توده‌ها نخواهد شد. بعلاوه، ضربه روحی به مردم به‌مراه ازهم گسیختگیهای اجتماعی میتواند مهار از کرده برخی نیروهای سیخ و عناصر هار جامعه سرمایه‌داری بردارد. همچنین به پتانسیل جنبشهای مذهبی فئاتیک و پوسیده ("سوزاندن جسم برای تهذیب روح") در کسب پایه توده‌ای در چنان مقطعی نباید کم بهاداد. چنین پدیده‌هایی میتواند در تداخل با فشارعظیمی که پاسخ بحران در سطح داخلی و بین‌المللی، بر نهادهای اعمال کنترل خواهد گذارد، در بین اهالی ترکیب شده و "شکافهای" متفاوتی را در ساختار قدرت بوجوه آورند. ترکیب جنون آمیزی از سرکوب شدید و آتارشی میتواند تکوین یابد. این شکافها پتانسیل آنها دارند که توسط نیروهای ابتدائی لیلیل پرولتاریا پر شوند، اما این ابتکار عمل‌ها میتواند بمثابه بیانیه‌ای فراگیر (ورای همان نقطه) عمل کرده و اهمیت بس گسترده‌تر داشته باشند. مقاومت نیروهای میانی مترقی میتواند مشوق و محرک مهمی برای خیزشهای رزم‌ننده پرولتاریا باشد. آشوب فوق‌الذکر حتی میتواند این اثر مثبت را داشته باشد که به توده‌ها عاجل بودن اوضاع را بطور حقیقی نشان دهد. کاملاً ممکن است که ابتدائی کسانیکه در میدان هستند و "میدانند"، یعنی افرادی از درون ارتش حرکتی پیشرو از خود بروز دهند و شورهای درون نیروهای مسلح در یک مقطع هم میتواند نقش چراغ علامتی جهت طرحهای جنگ امیر - پالیستی را بازی کند و هم بمثابه فراخوانسی رُسا برای مقاومت توده‌ای. اعتراض و سرپیچی از جانب قشر روشن بین میانی به‌مراه ابتکار عملی مهم از جانب پرولتاریا میتواند سریعاً به یک صف بندی نوین از اتحاد نیروها در جامعه آمریکا پا دهد. بدین ترتیب امکان دارد که ذهن بخش بزرگی از افسار میانی از حالت سراسیمگی، انفعال و فرمیس سیاسی، بسوی حمایت از انقلاب چرخش کند. در هر حالت، نه بورژوازی بدنبال بسیج تدریجی مردم حول برنامه جنگی خویش است و نه پرولتاریا امکان جلب خوش خوشک و تدریجی افسراد بدور برنامه انقلابی را دارد - این امر فقط و فقط تأکید است بر ضرورت کار سیاسی خلاق و جدی با هدف استفاده پیروزمندان از گره‌گاههای کلیدی.

بیانیه

حزب کمونیست بنگلادش / م. ل.

درباره شهادت ۲۰ انقلابی که در میانشان بیش از ۹ تن از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) قرار داشتند. از سوی حزب کمونیست بنگلادش (م. ل.)

از شنیدن خبر کشتار سبعة ۲۰ انقلابی توسط رژیم فاشیستی خمینی - که در میانشان بیش از ۹ رفیق از اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) قرار داشتند - بسختی ضربه خوردیم. ما شدیداً تحت تأثیر فهرمانی جورانه رفقای عزیز اسیر در زندان اوین قرار داشتیم. درود سرخ ما به آن رفقای دلور. امیدواریم که جان باختن آنها به تولد هزاران انقلاب بی جدید از خاک ایران پا دهد تا رژیم خمینی را به گورستان روانه سازند. این کشتار وحشیانه نه بیان قدرت که نشانه ضعف رژیم خمینی است. شجاعت مصاد جوینان رفقادریار تهدید به اعدام، قدرت بیش از پیش رشدیابنده نیروهای انقلابی تحت رهبری اتحادیه رابیان میکند. بار دیگر به خاطر انقلابی رفقای جانباخته هزار بار درود میفرستیم.

حزب کمونیست بنگلادش (م. ل.)

سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!

وقاحتی خارج از حد لازم است تا بتوان مانند تبلیغاتچیان جمهوری اسلامی بر منبر رفت و در توضیح علل وقوع سیل در تهران و چندین شهر و روستای دیگر از "غضب الهی بر افسار مرفه شمال شهری که کماکان اسیر ایده‌های طاغوتی و کفرآمیزند" سخن راند، و این وقاحت را مرتجعین حاکم در هر آنجا که توانستند از خود بروز دادند، تو گوئی بامردم جامعه باستان و سطح تفکر دوران نوح و لوط و امثالهم روبرویند. و تازه، این هجویات و افسانه‌های خرافی از دهان کثیف کسانی خارج میشود که خودمظهر اصلی جنابت و فساد و تباهی در جامعه امروز ایرانند. بیخود نیست که بسیاری از توده‌های ناآگاه و اسیر پندارهای خرافی و مذهبی، در اوج ناراضی و انزجار از اوضاع حاکم و ستم و استثمار موجود، در مقابل وقوع بلایای طبیعی - نظیر سیل اخیر - میگویند "واسطه وجود آخوندهاست که خدا این بدبختیها را بر سرمان می باراند". در این طرز تلقی امور اگرچه نفرت عمیق از حکومت ارتجاعی خمینی موج میزند اما علت "خشم طبیعت" و "ضعف و عجز بشر" نه خارج از حواس مادی، جامعه طبقاتی و قانونمندیهایش "انتقال" یافته و لاجرم از دسترس و ضربه "خارج" شده است. نتیجه عملی چنین نگرشی، صبر و انتظار منفعلانه در برابر امور و چشم امید به آسمان درختن است.

این واقعیتی است که حوادث طبیعی نظیر سیل و زلزله و ... در برابر بشر و جامعه بشری همواره بمثانه یک مسئله مطرح شده و طبیعت بدین طریق انسان را بمبارزه طلبیده است. از طرف دیگر، این هم واقعیتی است که در یراتیک تغییر طبیعت - در جریان همین مبارزه - بشر مداوما بر قانونمندیهای حاکم احاطه یافته، علم و شناخت علمی را تکامل داده و نه تنها تأثیرات سابقا مخرب بسیاری عملکردهای یدیده‌های طبیعی را خنثی کرده، بلکه آنها را بعکس خود بدل نموده، در راه بهزیستی بکار گرفته است. اما جامعه بشری، جامعه ای طبقاتیست. گروهبندیهای معینی در جامعه وجود دارند که در مناسباتی معین - مثلا - سیاتی طبقاتی با یکدیگر قرار گرفته اند. در اینجا طبقات حاکم و محکوم موجودند. طبقاتی با منافع متضاد، درگیر مبارزه ای بنیادین بر سر حفظ شرایط موجودیا تغییر ریشه ای آن. و مشخصا در جهان امروز، جهان در عصر سرمایه داری امپریالیستی، آن قانونی که هدایت کننده حرکات، اقدامات و سیاستهای غالب بر جامعه است، قانون ارزش و کسب حداکثر سود است. و پس. در تحلیل نهائی همین قانون، نحوه برخورد طبقات حاکم (امپریالیستها و مرتجعین

کمپرادور) را به کل امور، از جمله مسئله "بلایای طبیعی" و تأثیرات مخرب آن بر زندگی توده‌های تحت ستم و استثمار، تعیین میکند.

به سراسر جهان امروز نگاه کنید، به بنکلاش بنگرید که چگونه سیلابهای پی درپی و برجای ماندن قربانیان بیشمار به "یک نظم دائمی" در زندگی اهالی بدل گشته است. به هند و آفریقا و مسئله قحطی و مرگ و میر تکان دهنده توده ای نظر اندازید. وقایع اخیر مکزیک و کلمبیا و چین و ... را مورد توجه قرار دهید، وجه مشترک همه این کشورها چیست که اینچنین در برابر حوادث طبیعی پیشانی عجز بزمین می ساینند؟ عقب ماندگی تکنولوژیک؟ مشاهده گران امپریالیسم و بسیاری از کج - اندیشیان بورژوا فرمیست "ترجیح" میدهند که این عجز را بحساب عقب ماندگی اقتصادی - تکنیکی و نیز سطح پائین "فرهنگ و تمدن" اهالی این کشورها نهاده، نتیجتا طبقات حاکم و همینطور کل سیستم را از زیر ضربه خارج کرده، راه حلی مبنی بر تلاش متحدانه برای "توسعه صنعتی" و وارد کردن تکنولوژی از کشورهای پیشرفته نشان دهند. یک تبلیغ دیگر - مرتجعین و امپریالیستها، و فرمیستهای کوتاه - بین نیز اینست که بشر بهرحال قادر به جلوگیری از بلایای طبیعی نیست، ولی میتواند برای بهبود وضعیت قربانیان بازمانده این حوادث تلاشهایی انجام دهد. "کمکها" و اعانات بین المللی که با سروصدای بسیار برای اثبات "انسان دوستی" و "سخاوت" اربابان جهان امپریالیستی و مرتجعترین حاکم بعد از هر واقعه جمع آوری میگردند، نمونه ای از این تلاشهاست. همانطور که گفتیم بر این تلاشها نیز مانند هر اقدام دیگر طبقات حاکم یک قانون احاطه دارد و همه اینها بر مبنای اهداف و منافع استراتژیک سرمایه‌های امپریالیستی و قدرت - های نماینده آنها صورت می‌پذیرد. ذکر مثالسی زنده در این مورد را ضروری میدانیم: کلمبیا در سال ۱۹۸۵ با واقعه ای تکان دهنده روبرو شد. آمیخته ای از آتشفشان و سیل فاجعه ای عظیم - با ابعادی گسترده تر از سیل اخیر ایران - آفرید. یک شهر بکلی ویران شد، چند هزار کشته برجای ماند و شمار کثیری بیخانمان. وقوع این فاجعه قابل پیش بینی بود و از یک ماه قبل نیز پیش بینی شده بود، اما دولت کلمبیا به یک دلیل "ساده" از تخلیه شهر سر باز زد و مسئله را علنی نکرد: این جابجایی جمعیت، "هزینه زیادی" بر میداشت! بعد از وقوع سیل و کشتاری که کمپرادورهای حاکم بر کلمبیا در اتحاد با "طبیعت" از مردم کردند، "سیل کمکهای انسانی و ستانه" از سوی امپریالیستهای غربی و شرفی بسوی حکومت این کشور روان شد. بعد از

گذشت دو سال حلیی آبدی گسترده از بازمانده گان سیل برجای مانده است که وصف وضعیت رفت بار ساکنان آن ناممکن می باشد. همینقدر بگوئیم، ناراضیاتی و خشم زاغه نشینان بدیست که عملا در آنجا حکومت نظامی برقرار گشته است. خرج مزدوران مسلح و مأموران امنیتی حاضر در این زاغه نشین و پایگاه نزدیک آنرا امپریالیستها و مرتجعین "اومانیت" پرداخته و می پردازند. گفتنی است که ماه گذشته، بانک های امپریالیستی، دولت کلمبیا را بعلت بازپرداخت منظم وامها و بهره ها (نسبت به سایر کشورهای وام گیرنده)، مورد تقدیر قرار دادند! در این مثال، و همینطور در تمامی مواردی که بر شمرده ایم، آنچه تعیین کننده است مناسبات حاکم بر جوامع کنونیست. این مناسبات موجود طبقاتیست که نحوه و درجه تخریب سوانح و حوادث طبیعی و نیز ترکیب قربانیان آن را عمدتا رقم میزند. در عصر تکنولوژی عالی و کامپیوتر، آنچه بشر را در مقابل "خشم طبیعت" ناتوان میگرداند و دانش متکامل بشری و شناخت از قانونمندیهای طبیعت را در این حیطه معین، ظاهرا فاقد کارآئی می نمایاند، اینست که این عصر، عصر امپریالیسم است و مناسبات استثمار و استثمار و ستمگرانه معینی از طریق بک شبکه گسترده بر کل جهان حاکم است. هیچ توضیح دیگری جز این قابل قبول نیست. تعیین کننده بودن بدان معناست که مناسبات حاکم حتی بر مسئله علم و تکنولوژی نیز تأثیرات خود را اعمال میکند: دانش و تکنولوژی پیشرفته و گسترش علم بواسطه نیازهای استراتژیست سرمایه مالی و اهداف و منافع امپریالیستی، چنان جهمتی می‌یابد که نه فقط بشر را در جدال با طبیعت یاری نمیدهد، بلکه خود جامعه بشری را بکام خطر نابودی و تخریبی عظیم رهنمون میسازد. تمرکز بر زمینه انرژی هسته ای و گسترش شبکه‌های تولید این نوع انرژی، که اساسا در خدمت اهداف استراتژیک نظامی قدرتهای امپریالیستی رقیب است، امروز خطرات بیشماری را بصورت بالقوه و بالفعل در مقابل جهانیان مطرح ساخته است. وقایعی نظیر انفجار چرنوبیل در شوروی، اختلال پرخاطر در نیروگاه فرانسوی، سوانح مرگبار در مراکز هسته ای و شیمیائی آمریکا، انگلستان، ایتالیا و ... نمونه‌های پرسروصدا و فاش شده این تخریبگری هستند.

لیکن اگر مناسبات طبقاتی - اجتماعی حاکم از تعیین کنندگی برخوردارند، پس تغییر رادیکال این مناسبات - امری که تنها از طریق یک انقلاب پیروزمند برهبری پرولتاریسای آگاه میتواند بر وقوع بیوندد میتواند و می‌باید تأثیرات خود را در این عرصه مشخص - در

ما و قطعنامه

«جریان و شخصیت سیاسی»

در پی اقداماتی که از سوی بعضی از نیروهای سیاسی صورت گرفت، قطعنامه‌ای از جانب ۶ جریان و شخصیت سیاسی با امضاء رسید. در متن این قطعنامه قطع فوری جنگ میان حزب دمکرات و کومله درخواست شده است.

با توجه به اهمیتی که برقراری صلح میان این دو نیرو برای پیشرفت جنبش خلق کرد در شرایط کنونی دارد، سازمان ما با هدف تبدیل جنگ به صلحی که به پیشرفت جنبش کمک نماید در این تلاش مشارکت نمود. لیکن بدلیل عدم توافق با جهت گیری سیاسی قطعنامه مزبور از امضاء آن خودداری کرد. از این لحاظ توضیح نکاتی چند را در اینباره ضروری میدانیم:

این جنگ در نتیجه اتخاذ سیاستی از جانب حزب دمکرات دایر بر ضربه زدن به نیروهای انقلابی در نقاط تحت تسلط خود، جلوگیری از تبلیغات آنان و پیشگیری از انزوای خود در این مناطق و نیز استفاده از این قدرتمندی در مذاکره و کسب امتیاز از جمهوری اسلامی برپا گردید و تاکنون با اصرار و پافشاری این حزب بر ادامه جنگ لطبات جدی‌ای به جنبش کردستان و انقلاب ایران وارد شده و میشود. لیکن این سیاست ضدانقلابی در فاصله دو سال و نیمی که از آغاز جنگ میگذرد برای توده‌های خلق کرد پیش از پیش افشاء شده و مورد تنفر قرار گرفته است. توده‌های مردم عموماً خواهان پایان گرفتن این جنگ بوده و بخشهای پیشرو مردم با محکوم نمودن سیاست حزب دمکرات و اصرار و پافشاری او بر ادامه جنگ طی قطعنامه‌ها و اشکال گوناگون دیگر خواهان پایان آن شده‌اند. این قطعنامه‌ها خود یکی از عوامل مهم رسوایی و به بن‌بست رسیدن سیاست آن حزب در این زمینه گردید.

قطع این جنگ و برقراری صلح میان حزب دمکرات و کومله در شرایط کنونی منافع زیادی برای انقلاب دربرداشته و بنفع تمامی نیروهای انقلابی است که هر چه سریعتر این جنگ خاتمه یابد. ولی این بدان معنا نیست که صلح بهر قیمتی و با هر سیاستی که بدست آید مطلوبست و صیقلی و توان قوای طبقاتی که از این صلح بدست می‌آید حائز اهمیت نیست. یا زیر پا رفتن دستاوردهای دمکراتیک جنبش در برابر صلح اهمیتی ندارد و یا ارتقاء آگاهی سیاسی طبقاتی توده‌ها مد نظر نباشد. بعکس بدون در نظر داشتن این نکات هرگونه مبارزه‌ای که هدف خود را دستیابی به صلح فوری - علیرغم حیاتی بودن آن - قرار دهد جز پراکندن توهّمات لیبرالی در میان توده‌ها کاری انجام نخواهد داد.

اینک حزب دمکرات با اصرار بر ادامه سیاستهای فوق در بدترین دوران انزوای سیاسی خود نزد توده‌های خلق کرد و نیروهای انقلابی بسر میرود. حزب دمکرات برای بیرون آمدن از انزوای سیاسی خود طرح ایجاد جبهه‌ای * از "نیروهای مترقی ضد امپریالیست" را به پیش کشیده و در جستجوی متحدینی از هر طیف از نوکران توده‌ای و اکثریتی شوروی گرفته تا طرفداران آشکار بنوک غرب میباشد. لیکن وجود جنگ با کومله اینک مشکلی جدی در برابر ایجاد جبهه مزبور نیز هست. غیر از نیروهای پیشرو چون اکثریت و حزب توده که بارها حمایت خود را

جدال دائمی انسان با طبیعت - بنمایش گذارد. در یک جامعه دمکراتیک نوین - سوسیالیستی که مناسبات میان طبقات اساساً دگرگون گشته و اکثریت جامعه در موضع حاکم - سرنوشت خویش قرار گرفته‌اند و در جهت ادامه انقلاب، پیشروی بر جاده سوسیالیسم بسوی کمونیزم در مقیاس جهانی حرکت میکنند، میتوان و می‌باید گامهای معین و مؤثری را در شناخت هر چه عمیقتر از قانونمندیهای طبیعت و تلاش در جهت مهار کردن آن در مسیر اهداف انقلابی پرولتاریا - و راهی کل بشریت به پیش برداشت. پرولتاریای بین‌المللی درتجاه رب پیروزمند خود چنین گامهایی را شاهد بوده است. نمونه‌های "اعجاب آور" و برجسته این پیشرفتها را پرولتاریا در چین، تحولات مناسبات نوین، در شرایط برقراری و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا - و در جریان جدال حاد طبقاتی با بورژوازی نوحاسته - بمنضم ظهور رساند. سراسر دهه‌های ۷۰ و ۶۰ تا پیش از وقوع کودتای بورژوازی، چین شاهد ایمن پیشرفتها بود. پیشرفتهایی که از دل مبارزه‌ای پرپیچ و خم و در مواجهه با معضلات و مصائبی سهمگین بدست آمدند. پیشبرد سیاست اتکاء به نیروی خود، مسانعت آگاهانه از وابستگی "تصادی - تکنولوژیک به جهان امپریالیستی، تلاش برای نوسازی اقتصادی بر پایه مناسبات نوین و رشد تولید و بهسازی زندگی توده‌های انقلابی در جهت حفظ و گسترش پایگاه انقلاب جهانی و کمک همه‌جانبه‌تر به پیشروی انقلاب در عرصه بین‌المللی، مشخصه حاکمیت پرولتاری در چین بود. اینکار تنها با رها ساختن پتا - نسپل عظیم انقلابی توده‌های کارگر و دهقان و راه گشودن بر نیروی خلاقیت و ابتکار آنان تحت رهبری پرولتاریای آگاه امکان‌پذیر بود. توده‌هایی که میدانستند برای چه کار و کوشش میکنند، توده‌هایی که بر سرنوشت خویش حاکم بودند و امور را با آگاهی طبقاتی هدایت میکردند، بمصاف مشکلات می‌شتافتند، راه حل و تکنیک غلبه بر معضلات را بدست می‌آوردند و موانع را از پیش پا برمیداشتند. آنان را چه باک از آنکه تکنولوژی پیشرفته موجود در کشورهای امپریالیستی در اختیارشان نبود! آنان خود خالقان تکنیک نوین و کارآ بسرای پیشبرد اهداف انقلابیشان در جهت انقلاب جهانی و کمونیزم بودند. در این مسیر حوادث طبیعی، فحطی و زلزله و سیل بمصاف جامعه سوسیالیستی چین آمد و قربانیان بیشماری نیز گرفت. اما شرایط و جهت گیری کاملاً با آنچه در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه میکند - شت و میگذرد متفاوت بود. حفظ جان توده‌های انقلابی، حفظ منابع و ثروت‌های جامعه که تماماً نیروهای مادی و معنوی موردنیاز برای پیشبرد انقلاب جهانی و ادامه انقلاب در سطح یک کشور سوسیالیستی است، وظیفه‌ای مهم و تخطی - ناپذیر در برابر حزب و دولت پرولتاری و ارگانه‌های مختلف توده‌ای تحت رهبری پرولتا-

سر بالا رفتن را بد آب می آموزیم!

ریای آگاه بحساب می آمد و درست از این نقطه حرکت، شناخت عمیقتر از قوانین طبیعی و عملکرد آنها و طرق مؤثرتر و گسترده تر مقابله با حوادث طبیعی حاصل میشد. تجربه پیروزمند پرولتاریا در این عرصه محتاج بررسی و بازبینی است. این جزئی از کار صیقل دادن دیدگاه انقلابی پرولتری و مسلح کردن توده ها به علم انقلاب، تعمیق شناخت آنها از تغییرات انقلابی و معتقد ساختن آنها به علمی بودن و عملی بودن راه رهائی بشریت، ترسیم شده توسط پرولتاریای آگاه است. با حرکت از این ضرورت، در اینجا به ارائه تجارب پرو - لتاریای چین در زمینه مصادف با موانع و بلایای طبیعی و "شکست ناپذیر" میپردازیم. مقاله زیر بخشی از نوشته ایست که برای نخستین بار در نشریه "کارگر انقلابی"، ۱۷ ژوئن ۱۹۵۸، درج شده و با رجوع به گزارشات و جمعیندبهای کمیونتهای چین در دهه ۶۰-۷۰، ابعاد این تلاش عظیم را بنمایش میگدارد.

رام کردن آب

طی دوره استقلال و آزادی در سال ۱۹۴۹ تا شکست سوسیالیسم در چین توسط کودتای رویزیونیستی ۱۹۷۶، واقعه بسیار متفاوتی در این کشور اتفاق افتاد. مردم چین تحت رهبری انقلابی مائوتسه - دون غل و زنجیرهای امپریالیستی را از دست و پای خود برانداختند، چین را بمتابه سنگسری سوسیالیستی انقلاب جهانی بوجود آوردند، و گام های عظیمی در جهت مهار طبیعت و ایجاد تحول در آن، به پیش برداشتند. آنها نشان دادند که "ضایعات طبیعی" اجبارا بخش ناکرپیری از "سرنوشت" یک ملت تحت ستم نیست، و برون رفت از دهشت و مرارت ناشی از سلطه امپریالیستی را تصریح نمودند. یک ضرب المثل قدیمی چینی چنین مرثیه می - خواند "خشکسالی زمین را چروکیده میکند، و سبل مردمان را بی خانمان مسازد".

صدها سال بود که سیل و خشکسالی، "بلایای آسمانی دوگانه" چین بشمار میرفتند. یک خشک سالی یا سیل، بطور تقریبی هر سال یکبار، بخش های بزرگی از سرزمین این کشور را در خود فرو میبرد، غلات را نابود میکرد و کشت را غیر ممکن میساخت، و بدین ترتیب باعث قحطی و جشتناکی میگردد. طی یکی از این قحطی ها صدها هزار نفر جان خود را از دست دادند. این ضایعات نه تنها فلاکت بیش از پیش دهقانان را باخود به همراه آورد بلکه قطب بندی در جامعه را بین اکثریت عظیمی که در فقر کامل بسر میبرد و بخش کوچکی از طبقات استثمارگر که در رأس جامعه قرار داشت، شدت بخشید. همانگونه که در یکی از مقالات "خبر -

ما و قطعنامه

از جنگ دمکرات بر علیه کومله اعلام کردند، نیروهای دیگر حتی از آن قماش، امروز حاضر به شرکت در جبهه ای که در کیر با یک نیروی سیاسی با وجهه ای انقلابی باشد نیستند. زیرا چنین امری در میان توده های مردم لطمه ای جدی به "اعتبار" چنین جبهه ای وارد خواهد ساخت.

از سوی دیگر اگر دو سال پیش، جنگ با کومله و اصرار بر ادامه آن از جانب حزب دمکرات، میتوانست در مذاکره با جمهوری اسلامی امتیازاتی برایش داشته باشد، امروزه حزب دمکرات امیدی به مذاکره و کسب امتیاز از جمهوری اسلامی ندارد. و از این زاویه نیز این جنگ کارآئیش را از دست داده است.

سیاستی که به شروع جنگ از جانب حزب دمکرات منجر شد نتایجی خلاف انتظار وی به همراه آورد و موجب به بن بست رسیدن وی چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه نظامی گشت. اگر آغاز جنگ نشانه به بن بست رسیدن سیاست وی در مقابله با نیروهای انقلابی بود، امروزه هم ادامه این جنگ و هم پایان آن برای وی بن بست دیگریست. اگر بخواهد جنگ را ادامه دهد با مسئله "جبهه" و بحران سیاسی نظامی خود چه کند؟ و یا بالعکس اگر بخواهد بپای صلح با کومله برود جواب افکار عمومی را چه بدهد و چه توجیهی برای سیاستهای قبلی خود بتراشد؟

حزب دمکرات، مانند هر حزب بورژوازی دیگری که با بن بست جدی روبرو شود، در حین حفظ شرایط و اصول خود از یکسو نرمشهایی از خود نشان داده و از سوی دیگر با اتکاء به این نرمشها، فشارهای وارده از هر طرف را کاهش داده و انتظارآشی که در توده مردم بوجود می آید را محدود و محدودتر ساخته تا از رادیکالیسم آنان بکاهد و به چارچوبه های لیبرالی بکشاند. در حال حاضر این حزب سیاست ادامه جنگ را همراه با سیاست درگیری کمتر در جنگ با کومله دنبال میکند و مایل بدست برداشتن از آن بدون تحمیل شرایط خود نیست.

در متن چنین شرایطی است که قطعنامه مزبور معنی و مفهوم مشخص می یابد. بنظر ما همانطور که در جلسات نشست جریانات سیاسی مطرح نمودیم، هر اقدام جدی از جانب هر نیروئی که واقعا خواهان پایان یافتن این جنگ بتغیج جنبش باشد بدون محکوم کردن حزب دمکرات که مسبب واقعی این جنگ است، و بارها آزادیهای دمکراتیک بدست آمده از طریق مبارزات توده ای و جنگ علیه جمهوری اسلامی را نه فقط در مورد کومله بلکه در مورد اکثریت نیروهای سیاسی - نقض کرده، امکان پذیر نمیباشد.

یا باید مانند قطعنامه مزبور درباره این سیاست حزب دمکرات که موجبات این جنگ را فراهم نمود، سکوت اختیار کرد و با اینکار صلحی را خواست که بر عوامل گذشته جنگ مهر حقانیت بکوبد و یا بایستی سیاستی را که منجر به این جنگ شد پیش چشم همگان فاش ساخته و محکوم نمود تا اگر این تلاشها به ثمر رسد شرایطی حکفرما شود که در آن شروع مجدد جنگ به بهانه های گذشته و مشوب کردن اذهان در اینباره به آسانی ممکن نباشد و شرایط فعالیت و تبلیغات سیاسی و نظامی تضمین لازم را نه در حرف بلکه در عمل بیابد. آن صلحی که

* طرح جبهه و یا بیان کشیدن این قبیل شعارها از سوی حزب دمکرات هدف مشخص سرگرم نبودن " و "منظر نگهداشتن" پایه های خود در دور دیگری از بازی با احزاب بورژوازی را نیز دنبال میکند.

بقیه در صفحه مقابل

سوزبالا رفتن رابه آب می آموزیم!

بود. این نزاعها توسط ملاکین، سرمایه داران و بوروکراتها دامن زده میشد. این وقایع تلفات زیادی از زحمتکشان میگرفت و بسیاری خانوادهها را مضحل میساخت. هنگامیکه سیلی جاری میشد، غالبا ملاکین، سرمایه داران و بوروکراتها سیل را به سایر مزارع منحرف می ساختند و با اینکار به ضایعات طبیعی ابعادی گسترده میبخشیدند.

طی سالهای پیش از آزادی و استقلال، قحطیهای گسترده ناشی از سیل و خشکسالی، بسیار اتفاق می افتاد. در خشکسالی مناطق مرکزی چین طی ۱۹۲۷-۲۸، در بعضی نواحی تا ۷۵٪ مردم تاحد مرگ گرسنگی کشیدند. شاید نزدیک به یک میلیون نفر طی خشکسالی شمال چین در ۱۹۴۲-۴۳ جان باختند. ادگار اسنو، خشکسالی در یک منطقه در دهه ۱۹۲۰ را در کتاب "ستاره سرخ بر فراز چین" چنین توصیف میکند: "در خیابانهای ساراتسی اجساد تازه بیچشم می خوردند و در دمکدهها گورهای دیده میشد که قربانیان خشکسالی و امراض دوجین دوجین رویهم انباشته شده بودند. این همه چندان شوک آور نبودند. آنچه شوک آور بود وجود ثروتمندان، محترمین برنج و گندم، وام دهندگان و ملاکین با گارد های مسلحشان در شهرها بود که سودهای کلان میبردند. آنچه شوک وارد میکرد وجود غله و غذا برای ماهها در شهرها بود. در یکن و تین - تسین و نقاط دیگر، هزاران تن گندم و ذرت وجود داشت که توسط هیئتهای قحطی جمع آوری شده بود(و اکثرا کمکهای رسیده از خارج بود) ولی به نواحی قحطی زده منتقل نمیشدند...". رژیم انقلابی تحت رهبری ماو و حزب کمونیست چین، پس از شکست دادن مرتجعین آمریکائی گومیندان در اکتبر ۱۹۴۹، با وضعیت بسیار مشکلی روبرو گردیدند. امپریالیسم آمریکا و متحدین مرتجعش، چین نوین را محاصره و تحریم کردند بدین امید که انقلاب را خفه کنند. سرزمین و مردم چین طی دهه های متمادی تحت تجاوز و اشغال امپریالیستهای ژاپنی و وحشگریهای ارتش گومیندان فرار داشتند، که این خود بر ابعاد ضایعات ناشی از سیل، خشکسالی و قحطی می افزود. مقاله ای بنام "مهملار کردن رودخانه های چین" مندرجه در "خبرنامه بکن" (۱۹۷۴) یادآور میشود "هنگامیکه ۲۵ سال پیش چین نوین با عرصه گیتی گذاشت، مرتجعین گومیندان چه میراثی از خود برجای نهاده بودند؟ از آنجا که آبراهها، آب بندها و سیل بندها سالها بود که مرمت نشده بود، دهها - نان کاملا بدست طبیعت رها شده بودند. سیل و خشکسالی وقایعی معمول بودند که یکی پس از دیگری و یا در مصاف با یکدیگر در ابعادی هولناک رخ داده و میلیونها قربانی و دهها میلیون بی خانمان برجای مینهادند." با توجه به چنین اوضاعی که چین کهن با آن دست به گریبان بود، مصلحتا پیشگویان امپریالیسم شادمانه سقوط چین نوین را بدامان ضایعات بقیه در صفحه بعد

ریشه های شروع جنگ را دست نخورده باقی بگذارد، نطفه شروع مجدد جنگ را در دل خود میپروراند. شرایطی که قطعنامه مزبور پیش مینهد، این نطفه را رشد خواهد داد.

قطعنامه با خودداری از محکوم کردن حزب دمکرات، در واقع در فشار آوردن برای پایان جنگ قاطع و پیگیر نبوده و تلاشی ماباشات جویانه در راه دستیابی به سازش با حزب دمکرات بخرچ میدهد. و راه را برای مانورهای حزب مزبور چه در این اقدام مشخص برای رفیقتر ساختن خواستهای قطعنامه و چه در ادامه این سیاست خود، بطور کلی باز میگذارد.

دریس پرده قطعنامه

برخلاف نگرش تنگ نظرانه و ناسیونالیستی رایج در جنبش کردستان که اوضاع و احوال و صفندی نیروهای طبقاتی را در محدوده کردستان جدا از تحولات سیاسی بین المللی و منطقه ای مینگرد، صفندیهای بین المللی و منطقه ای که در نتیجه تدارکات جنگی دو بلوک امپریالیستی برهبری آمریکا و شوروی در حال شکل گیری است، نقش تعیین کننده ای بر نیروهای طبقاتی کوناگون بویژه احزاب بورژوازی دارد. و آنان را عملا مجبور به اتخاذ موضع در قبال مسائل حاد سیاسی جهان میکند. این امر را بوضوح در زمینه جنگ ایران و عراق میتوان مشاهده نمود که چگونه قطب بندیهای سیاسی ای را حول خود در میان نیروهای سیاسی کردستان و بویژه اپوزیسیون بورژوازی در کشور بوجود آورد. اما نفوذ و تاثیر تدارکات جنگی دو بلوک بسیار عمیقتر از جنگ ایران و عراق بوده و فشاری است که شامی نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی را بوضع گیری و تعیین تکلیف وادار مینماید.

حزب دمکرات در تطبیق خود با چنین اوضاعی مناسبات سیاسی خود را در عرصه ملی و بین المللی تنظیم و روشن میکند. این حزب علیرغم اینکه در نشریات خود دانش از بلوک شوروی و اقدامات وی در خدمت به "صلح جهانی" (در واقع تدارک شوروی برای جنگ جهانی سوم) دفاع میکند، لیکن کماکان چشم امید به سوسیال دمکراسی اروپا دارد و بندهای خود را از آن نکسته و امکان مانور برای استفاده از این شکاف را برای منافع بورژوا ناسیونالیستی خود باز گذاشته است. از این نمونه است شرکت حزب دمکرات در کنفرانس "انترناسیونال" سوسیال دمکراسی در لیما پایتخت پرو. *

سیاست حزب دمکرات در کردستان ایران جزئی از سیاستهای کلی این حزب در عرصه ملی و بین المللی میباشد. و جنگ حزب بر علیه کومله نیز در متن چنین سیاستهایی و برای بند و بست هایش با بورژوازی بین المللی و جمهوری اسلامی آغاز گردید. سیاستی که حزب دمکرات را به کنار نهادن "دمکراسی" نیم بند گذشته خود و تنظیم مناسباتش با نیروهای انقلابی از طریق قهر وادار نمود.

* اما "تعهدات بین المللی" و استفاده از شکافها برای این احزاب همیشه توأم با موفقیت نبوده و گاه باعث "پیشامدهای ناگوار" و افشاگرانه میشود. از جمله در همان زمان که دبیرکل این حزب برای آن کارسیا رئیس جمهور سوسیال دمکرات و جنایتکار پرو در کنفرانس مزبور دست میزد و از وی بعنوان فردی "بسیار ضد امپریالیست و مترقی" که "عقاید حزب دمکرات را در کنفرانس بیان میکرد" (رجوع کنید به نشریه "کوردستان شماره ۱۳۰) نام میبرد، رژیم کارسیا ۶۰۰ زندانی و اسیر جنگی عضو ارتش چریکی خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو را قتل عام میکرد.

ما و قطعنامه

سر بالا رفتن راجد آب می آموزیم!

فوق الذکر که همه حکومت‌های سابق قاصد از چاره جویش بودند، محتمل میسرند.

در حقیقت، دو ضایع رودخانه زرد - که بخاطر سیل‌های مصیبت بار ناشی از تغییر فصل - بر مسیر رود، به "اندوه چین" معروف گشته - محصول مستقیم عملکرد جنایتکارانه و سنگدلانه رژیم تحت الحمايه امپریالیسم (گومیندان) بود. چنانکه، بیش رهبر گومیندان که بیشتر مشتاق جنگیدن با ارتش سرخ مائو بود تا با اشغالگران ژاپنی، در سال ۱۹۲۸ از رویارویی با تهاجم ارتش ژاپن گریخت و رو بسوی جنوب نهاد. از آنجا که جان میلیونها دهقان برایش ارزشی نداشت، چانکایش آب بندهای مسیر رودخانه زرد را شکست تا بتواند با تغییر مسیر آن، پشت جبهه خود را ببوشاند. آبهای خروشان رودخانه زرد یازده شیر و هزاران دهکده را در خود فروبرد، و صدها هزار تن قربانی شدند.

۹ سال بعد، هنگامیکه چانکایش با شکست از سوی ارتش مائو روبرو بود، جهت جدا کردن نیروهای کمونیست از یکدیگر وارد آوردن ضایعات جانی و مالی بر دهقانان مناطق سرخ، رودخانه زرد را به مسیر قبلیش بازگردانند. گومیندان اینکار را صرفاً با تأیید "بنگه یاری رسانی و تجدید اسکان سازمان ملل" انجام نداد، بلکه از کمکهای این سازمان - به شکل تکنیسین، پول و امکانات - نیز برخوردار گشت. طی چند روز، صدها دهکده بزیر آب رفت و میلیونها نفر در معرض تهدید سیل قرار گرفتند. هنگامیکه انقلابیون، دهقانان را جهت مرمت آب بندها و سیل بندها بسیج کردند، چانکایش هواپیماهای ساخت آمریکایش را برای بمباران بازسازیها و کشتار دهقانان اعزام کرد.

برای رژیم انقلابی که در اوان طفولیت خویش بسر میبرد، وظیفه رام کردن رودخانه‌های بزرگ - یانته (زرد)، هوآبی (که بجلگه‌های مرکزی ساحلی جریان دارد) و غیره - یک جنبه حیاتی متحول ساختن چین از یک نوسترمه وابسته به یک کشور مستقل سوسیالیستی بود. برای پایمان بخشیدن به مرارت دهقانان - که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدادند - مهار سیل و ایجاد سیستمهای نوین آبیاری جهت مقابله با خشکسالی، و ایجاد مزارع نوین ضروری بود. در غیر اینصورت اتحاد کارگر - دهقان متزلزل میشد و توانائی چین در مقابله با حملات امپریالیستها و کک به انقلاب جهانی تضعیف میگشت. مائو در ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ اعلام نمود که رودخانه هوآبی و رودخانه زرد "باید مهار شوند". این فراخوان - ها در بحبوحه مبارزات حاد دو خط در حزب کمونیست چین بر سر سمتگیری کشور پس از آزادی و استقلال صادر شدند و در واقع خودبخشی از این مبارزات بودند. رویزیونیستهای نظیر لیوشاوشچی، تحت عنوان "ماهنگی" میان سرمایه - داری و سوسیالیسم و "تحکیم" دمکراسی نوین - تلاش ورزیدند چین را در سراسیمه - بقیه در صفحه معادل

از سوی دیگر، تحولات اخیر جنگ ایران و عراق و فشارهای ناشی از آن بر نیروهای ایرانی، هر نیروئی را بنظر چاره برون رفت از این شرایط انداخت. نیروهای رویزیونیست طرفدار شوروی با استفاده از این شرایط و در خدمت به هدف ایجاد و تقویت جبهه‌ای که سیاستهای امپریالیستی شوروی را در ایران به پیش برد و نیروهای متزلزل و سائریست را با خود همراه نماید، نقش فعالی در صدور این قطعنامه ایفاء نمودند.

قطعاً در جبهه مطلوب رویزیونیستها، حزب دمکرات با توجه به اعتبار و نیروی مسلحی که در کردستان دارد میتواند نقش مهمی ایفاء کند. و بهمین جهت چگونگی بیرون آمدن حزب دمکرات از بن بست کنونی برای آنان اهمیت داشته و خواهان آنند که حزب مزبور چهره "انقلابی" خود را حفظ کرده و آبرومندان از این مهلکه بیرون بیاید یا حداقل زمینه‌های چنین امری را از هم اکنون آماده سازند تا راه برای بندوبستهای آتیشان با وی سهلتر گردد و در عین حال تصویب این قطعنامه باید به‌شابه اهرم فشاری بر روی حزب دمکرات نیز باشد تا تزلزلاتش را در صحنه جهانی و نزدیکی با سوسیال دمکراسی اروپا و همچنین مذاکراتش با عوامل آشکار بلوک غرب را برای ایجاد جبهه خنثی سازد. و این حزب را از موضع شعبی به اتحاد با رویزیونیستها بکشانند. از همین رو "راه کارگر" و سایر متحدینش به مخالفت جدی با محکوم ساختن حزب دمکرات در قطعنامه، بخاطر نقض دمکراسی در کردستان برخاستند و حتی حاضر به قبول پیشنهاد ما داور بر محکومیت هرکس (حتی بدون ذکر نام حزب دمکرات) که بز ادامه جنگ اصرار میورزد نشدند.

از سوی دیگر رویزیونیستها امیدوارند امتیازی که در قطعنامه (نسبت به مواضع قبلیشان در برخورد به این جنگ) به کومه میدهند، در باغ سبزی باشد تا کومه دست از "سکتاریسم" و "شوروی ستیزی" بردارد و تن به همکاریها و اتحاد عملیاتی در زمینه "جبهه واحد کارگری" و... به آنان بدهد.

هدف سیاسی که رویزیونیستها از درون این قطعنامه دنبال میکنند در شرایط حاضر بطور مشخص و عمده، آبرو خریدن برای حزب دمکرات و نجات وی از انزوای سیاسی کنونیست میباشد، تا زمینه را برای بندوبستهای بیشترشان با حزب دمکرات فراهم کند. حال اگر امضاء سائریستهای که چند قدم جلوتر را نسیبند و بر مبنای منافع لحظه‌ای و آنی خود عمل میکنند، در میان امضاءکنندگان دیده میشود، هیچ تغییری در ماهیت و جهت گیری سیاسی این قطعنامه نخواهد داشت.

* در اینمورد میتوان به بیانه اخیر "راه کارگر" برای ایجاد "جبهه واحد فدائریالیستی" و یا پلاتفرم اتحاد عمل "راه کارگر" و "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (شورای عالی)" و یا دفاع رویزیونیستها از پیشنهادات حزب دمکرات برای ایجاد جبهه رجوع نمود.

رویزیونیستهای طرفدار شوروی در این جلسات با پیشنهاد ما مبنی بر "محدود ساختن فعالیت سیاسی احزاب و دستجاتی که در همکاری با رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی یعنی عوامل سابق جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان و حزب توده و اکثریت که در سرکوب جنبش انقلابی خلق کرد مستقیماً شرکت داشتند" بطور جدی بمخالفت برخاستند. زیرا وجود چنین مضمونی در قطعنامه صف بندی مطلوب آنان را در شرایط صلح بزیر سؤال میبرد. "راه کارگر" آگاهانه، تحت لوای "دمکراسی بی قید و شرط" در واقع زمینه و راه را برای اتحاد با حزب توده و اکثریت و یا

سربالا رفتن راه آب می‌آموزیم!

تکامل سرمایه‌دارانه بکشاند (که در مورد چین این بطور ناگزیر بمعنای تکامل نوسنتسمراتسی بود). این بورژوا - دمکراتها که به رهبران سرمایه‌داری تبدیل شده بودند، در عرصه کشاورزی تلاش کردند چوب لای چرخ تحول سوسیال - لیستی مالکیت بر ابزار تولید و کلبه مناسبات اجتماعی بگذارند و در آن خرابکاری کنند. آنها مدعی بودند که مکانیزاسیون و توسعه صنایع سنگین (که بنوبه خود به "کمک" و تکنولوژی خارجی نیازمند بود) میبایست پیش از کلکتیو کردن کشت انجام گیرد و مناسبات اجتماعی کهن طی اس مدت در روستا دست نخورده باقی بماند. لیوشاوجی تا بدانجا پیش رفت که گفت: استعمار بك "مزیت" است.

مبارزه دو خط بر سر مسئله کنترل رودخانه - های چین شدت گرفت. بعقیده امثال لیوشاوجی انجام اینچنین پروژه‌های بزرگ و از نظر - تکنیکی مشکل، غیرممکن بود، زیرا چین امکان مالی و تکنولوژی انجامشان را نداشت. لیوشاوجی چی فروتنانه موعظه میکرد که مردم نواحی آسیب دیده از سیل و خشکسالی باید به طرحهای "مباری" متکی باشند. يك ناظر در اواسط دهه هفتاد، هنگامیکه پروژه مهار رودخانه هوآبی کامل شده بود و رودخانه زرد نیز بمقیاس گسترده‌ای تحت کنترل قرار گرفته بود، گفت: "اگر توده - ها به انتظار می‌نشستند تا ماشینها اینکارها را انجام دهند، باز هم قحطی در شمال چین بی‌داد میکرد."

ماژو شدیداً خط رویزیونیستی و انحلال طلبانه لیوشاوجی و دیگران را مورد انتقاد قرار داده و علیه آن مبارزه کرد. او در سال ۱۹۵۵ اعلام نمود: "ما اکنون باید دریابیم که بسزودی موج عظیمی از تحول سوسیالیستی در روستاهای چین بیدار خواهد گشت". و براسی که خیزشی عظیم روستاها را دربر گرفت. میلیونها دهقان که در اشکال بیسابقه کثویراتیوی در پروژه‌های عظیم آبرسانی بسیج شده بودند، بخشی لاینفک از این امر بحساب می‌آمدند. این امر به استقرار مالکیت سوسیالیستی در کشاورزی (علاوه بر صنعت) در سال ۱۹۵۶ منجر گردید. بعلاوه این مبارزات شتاب اولیه خیزش جهش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸ را فراهم نمود. از دل این کوره بود که کمونهای خلق زاده شدند. پروژه - های ذخیره آب، بار دیگر نقشی کلیدی در این کام عمده و نوین در تحول سوسیالیستی ایفاء نمودند.

کمونهای خلق بطور خودجوش در ایالت هونان طی يك پروژه آبرسانی از سلسله جبال تان - هان جهت آبیاری يك منطقه خشك جلگه‌ای که نُه سال از دهسال را دچار خشکسالی بود، بوجود آمد. کثویراتیوهای دهقانی اراده کردند نیروی کارشان را در مقیاسی بینظیر جهت ساختن کانال سرخ در يك مسیر ۱۵۰۰ کیلومتری در کناره رودخانه تان‌هان بهم پیوند دهند. هنگام بازدید

بقیه در صفحه بعد

هدف دیگر این قطعنامه سرپوش گذاشتن بر روی تمامی مواضع اپورتونیستی و رویزیونیستی و دوپهلویی که از جانب اکثریت این نیروها در ابتدای این جنگ اتخاذ شده بود، میباشد. اصرار حزب دمکرات بر ادامه این جنگ در فاصله این دو سال و نیم آنقدر موجب رسوائی بود که اکثریت این نیروها بنوعی مجبور شدند بی سروصدا مواضع گذشته خود را پس گرفته و به اشکال و راههای گوناگون شعار "آتش بس بدون قید و شرط" را در رابطه با این جنگ قبول کنند. بدون اینکه روشن سازند چرا این شعار دو سال و نیم پیش غلط بود و آنها به چه دلیل به مخالفت با آن برخاستند.

در واقع رویزیونیستها از سر دلسوزی برای منافع خلق کرد نیست که این قطعنامه را تنظیم کرده‌اند، بلکه آنها برای معامله و زدوبندهای خود با حزب دمکرات و کومه لازم دارند. این قطعنامه حتی کمی به دستیابی به صلحی با شرایط دمکراتیک ننموده و نسبت به قطعنامه‌های صادره توسط مردم کردستان دارای يك مضمون عقب افتاده میباشد و نقشی جز رقیق کردن و لیبرالی کردن مضمون صلح در کردستان (همان هدفی که امروزه حزب دمکرات در برخورد به بن بست کنونی دنیال میکند) نخواهد داشت.

این قطعنامه نباید مورد پشتیبانی قرار گیرد، بلکه باید مضمون لیبرالی، مقاصد سیاسی امضاءکنندگان و دنباله‌روانشان، و همینطور صفت بندی شکل گرفته بر حول آن را افشاء نمود. باید به توده‌های خلق کرد بطور صریح و آشکار گفت که مسبب واقعی این جنگ، حزب دمکرات بوده و صلح نیز زمانی عملی خواهد گردید که این حزب دست از این سیاست ضد انقلابی خود بردارد. و این کار نه با استفاده از حزب دمکرات بلکه با افشاء و مبارزه با سیاستهای این حزب در عرصه ملی و بین‌المللی امکان پذیر خواهد بود.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) حکیت کردستان

۱۳۶۶/۳/۲۵

بیانیه مشترک

بیش از دو سال و نیم از آغاز جنگ میان حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له) میگذرد. این جنگ از جانب حزب دمکرات در ادامه سیاست ضددمکراتیک ضد

بقیه در صفحه بعد

هر نیروی ضدانقلابی دیگری که به گذشته خود "انتقاد" کند، باز میگذارد.

* * "حزب کمونیست ایران" از زمانیکه "زمزمه‌های تقسیم مجدد جهان" (به مقدمه بسوی سوسیالیسم شماره ۲ دوره دوم رجوع کنید) را شنیده است، ترجیح داده که در تحلیلهای سیاسی خود در عرصه تحولات ایران و منطقه و جنگ ایران و عراق و... اشاره‌ای به نقش شوروی نداشته باشد و در این زمینه سکوت پیشه سازد. امروزه رقابت دو بلوک عاملی است که با تکامل و گسترش انقلاب رابطه بهم شنیده‌ای دارد و کلیه نیروهای انقلابی ناگزیر از رویارویی و مقابله با چنین رقابتی هستند. اگر در آینده "تقسیم مجدد جهان" بطور عینی و بشکل يك جنگ جهانگیر امپریالیستی در دستور کار عملی قرار گیرد "حزب کمونیست ایران" چه خواهد کرد؟ چه سیاستی را اتخاذ خواهد نمود؟ این سؤالی است که این حزب مجبور است بدان پاسخ مشخص دهد.

سر یا لا رفتن را به آب می آموزیم!

بیانیه مشترک

کونیستی‌اش و برای مقابله با پیشروی و رادیکالیسم جنبش کردستان و ضربه زدن به نیروهای انقلابی و جلوگیری از فعالیت سیاسی نظامی آنان، بمنظور پیشگیری از انزوای خود، در شرایطی صورت گرفت که حزب دمکرات مشغول مذاکره با جمهوری اسلامی برای کسب امتیاز بود.

شروع این جنگ و اصرار حزب دمکرات بر ادامه آن تاکنون لطافت جدی به جنبش انقلابی کردستان و انقلاب ایران وارد کرده است. و اکنون نیز روشن گردیده که حزب دمکرات به اهدافی که با شروع این جنگ دنبال می‌نمود دست نیافته و برای خارج شدن از بن‌بستی که بدان دچار شده است، بدنبال راه‌حلهای تازه‌تری برای تطبیق خود با تحولات سیاسی کنونی در سطح ملی و بین‌المللی می‌باشد.

توده‌های انقلابی کردستان بدرستی خواهان پایان بخشیدن به این جنگ بوده و بخشهای پیشرو خلق کرد با محکوم کردن حزب دمکرات و اصرار او بر ادامه این جنگ، طی قطعنامه‌ها و به اشکال گوناگون قطع فوری آن را خواستار بوده و هستند.

بنظر ما در شرایط کنونی پایان دادن به این جنگ و دستیابی به صلحی دمکراتیک بنفع جنبش انقلابی کردستان و انقلاب ایران بوده و میتواند این جنبش را در رسیدن به اهداف دمکراتیک - انقلابی کامی بجلو برد. ما خواهان صلحی هستیم که دستاوردهای دمکراتیک جنبش کردستان را حفظ نموده و موجبات ارتقاء سطح آگاهی سیاسی طبقاتی توده‌های کردستان

ماثر از این امتزاج انجمنهای دهقانی بود که نام "کمون خلق" برای این نهاد انتخاب گردید. ماثو نوشت، "این ابداع نوین توده‌هاست". مابقی کشور نیز به تبعیت از این سرمشق برخاستند. تا سال ۱۹۵۸، ۲۶۰ هزار کمون خلق بوجود آمده بود (که با تشکیلات و تقسیمات نوین، این تعداد به ۷۲ هزار در سال ۱۹۶۰ بالغ گشت).

یکی از شعارهایی که طی دوران جهش بزرگ به پیش توسط دهقانان رایج شد، چنین بود: "سر بالا رفتن را به آب می‌آموزیم!" بیشک این شعار به ایجاد راههای آبی در سلسله جبال جهت رساندن آب و زندگی به زمینها اشاره داشت. اما بطور اعم، از مبارزات بزرگ توده‌ها جهت ایجاد تحول آگاهانه در جامعه و طبیعت پابهای ایجاد تحول درخویش نیز سخن میگفت. تحت نظم جامعه کهن، چه کسی جز جسورترین و دوراندیش‌ترین افراد میتوانست "سر بالا رفتن" به آب آموختن را در ذهن خود مجسم کند؟ ضایعات طبیعی رودخانه‌ها

موارد بسیاری قابل ذکرند که پیشرفتهای شگرف مردم چین در دوره پس از رهائی و استقلال را جهت تحت کنترل درآوردن طبیعت بطور اعم و جلوگیری از "ضایعات طبیعی" رودخانه‌ها بطور اخص، نشان میدهند. در سال ۱۹۵۲ مردم چین یک پروژه بسیار بزرگ منحرف ساختن مسیر رودخانه چین کیان (شاخه زیانبار یانته)

را به اتمام رساندند. پروژه مزبور مشتمل بر تعبیر و تحکیم آب بندهای موجود، ایجاد آب بندهای جدید بطول بیش از ۲۰۰ کیلومتر، تعویض تعداد بسیار زیادی دریچه‌های تخلیه آب، و ایجاد یک منطقه ایمنی با گنجایش ۱۷۰ هزار تن برای مواقع تخلیه اضطراری نواحی بهنگام شیلهای عظیم. برای انجام این پروژه سیصد هزار نظامی و غیرنظامی بسیج شدند و کل پروژه ۷۵ روز بطول انجامید. اینکار در تضاد بسیار با "دستاوردهای" حاکمیت ارتجاعی گومیندان قرار داشت. برای ساختن یک دریچه کوچک آبیاری بروی رودخانه یانته در نزدیکی شهر ووهان، گومیندان جهت اخذ کمک مالی دست بدمان ۵ کشور مختلف شد و کار پس از آسال به پایان رسید.

حوزه رودخانه هوآبی یکی از آن نواحی بود که هر ساله دچار سیل یا خشکسالی، و یا هر دو میشد. انحراف مسیر رودخانه زرد در سال ۱۹۲۸ توسط گومیندان بر ابعاد فاجعه بسیار افزود. تغییر مسیر رودخانه زرد با خود گل و لای بهمراه آورد و این جلگه رودخانه هوآبی را در خود فرو برد، مزارع را پوشاند و در کف چندین رودخانه نه‌نشین ساخت. اینها رویهم رفته کل سیستم رودخانه هوآبی را بهم زد، و آنرا برای سیل و خشکسالی مساعدتر کرد.

فراخوان ماثو مینی بر "رودخانه هوآبی را مهار کنیم" در سال ۱۹۵۱، میلیونها دهقان را به پروژه‌های مختلف کنترل آب در طول رودخانه هوآبی کشاند. این بسیج گسترده، زوزه‌های رویزیو-نیستها را که از عجز دهقانان "عقب افتاده" و بدون ماشین‌آلات برای انجام پروژه‌های عظیم

دم میزدند، درهم کوبید. درحقیقت، کاربردماشین-آلات مدرن - مثل بولدوزر، گودکن، خاک بردار و کامیون - مگر برای پروژه‌های کلیدی مورد حمایت مادی دولت، بویژه طی سالهای آغازین نادر بود. پس از بغدرت رسیدن رویزیونیستها در شوروی سال ۱۹۵۶ و ایجاد شکاف در روابط چین و شوروی، روسها تکنیسینهای خود را از چین بیرون کشیده، وجوه مالی و ابزار و ادوات کاری خود به چین را قطع کردند و این باعث مشکلات عدیده دیگری گردید. "را کم‌کنندگان رودخانه - ها" مجبور بودند بر ابزار و ادوات ساده - مثل چکش، قلم، کلنگ، کاری دستی، ماشین آلات خانگی و موادمنفجره - اتکاء کنند. مهمتر از همه، قوه ابتکار قدرتمند توده‌ها وجود داشت که توسط خط انقلابی ماثو نکار گرفته میشد. در اوایل دهه هفتاد، یک گزارش از "تحسولات برجسته" در عرصه کار پروژه رودخانه هوآبی در مقایسه با روزهای نخستین متذکر شد: "لایروب- های ساخت چین در کنار سایر ماشین‌آلات کار میکنند. سطح مکانیزاسیون رشدیافته و تعداد متخصصین افزایش بسیار یافته است. آنچه که بررسی دقیقتر را ارزشمند میکند اینست که تعداد متخصصین دهقان با تجربه عملی غنی، قابل توجه شده است". این نقل قول نظری اجمالیست بر رشدواقعی نیروهای مولده طی سالهای رهبری ماثو (خللاف دروغ و تحریفات امپریالیستها و مرتجعین)، و از همه مهمتر تحولات عظیم درزمینه روابط تولیدی بویژه از طریق انقلاب فرهنگی - درهم شکستن تفاوت میان کار بیدی و فکری، تفاوت میان شهر و روستا، تفاوت میان صنعت

و کشاورزی، آغاز شده بود. تحولات حاصله در ناحیه‌ای از جلگه رودخانه هوآبی، تفاوتهای اظهرمن الشمس در وضعیت چین نوسمتمره کهن و چین سوسیالیستی را بطورمجمل بیان میکند. دریک شهرک با ۱۱ هزار خانوار سیلهای سال ۱۹۳۱ باعث مرگ ناشی از گرسنگی ۲۶۰ دهقان و کوچ ۶۷۰ خانوار به سایر نواحی گردید. همین منطقه شاهد بارانهای سیل آسای تا استان ۱۹۷۴ بود - بارش بیش از ۲۰ سانتیمتر باران طی دو روز، سطح رودخانه هوآبی را به بیش از ۶ فوت رساند. اما علیرغم این، حداقل خسارت به سیل‌بندها و بیمهای آبیاری وارد آمد، منازل دهقانان را آب از جای نکند و شالیزار-ها همچنان سرسبز باقی ماندند. از زمان بغدرت رسیدن رویزیونیستها در ۱۹۷۶، احیای سرمایه‌داری در چین بسیاری از دستاوردهای چین سوسیالیستی - بویژه دستاورد های دوران جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی - پایمال شدند. بطورمثال، کمونهای خلق اکثرا از بین رفتند، زمینها مجددا میان خانوار- های منفرد تقسیم شد و مناسبات استثماراری و قطب‌بندی طبقاتی دوباره احیاء گشت. علیرغم اینکه ممکن است تولید در برخی نواحی و طی دوره معینی رشد کند، اما دورنمای واقعی حکایت از بروز نتایج فاجعه‌بار احیای سرمایه‌داری در روستاها دارد. مثلا بعضی شاهدان عینی متذکر شده‌اند که فاصله میان سیلها کوتاهتر شده و خسارات ناشی از آنها افزایش یافته است. شاهدان عینی این تغییرات را حداقل بخشا با درهم شکسته شدن کشاورزی

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

شکافهای شبکه نظام کهن است و فراهم شدن بیش از پیش این امکان که امواج انقلاب هر چه بر قدرت تر سرریز کند. خلاصه کنیم، سه حوادث اخیر خلیج میتواند عنوان حوادث تاریخی نهاد، حوادثی که ماسکها را از چهره های کربه کنار زده و به توذها این امکان را میدهد که واقعیت و ماهیت رژیمهای مرتجع و دسائشان را ببینند، و بنابراین به ما - پروولتاریای آگاه این منطقه مهم - بیش از هر زمانی فرصت افشاکری و تسریع انقلاب داده و این امکان را فراهم می آورد تا نه تنها مانع از آن شویم که توده های تحت ستم و استثمار در لشکرکشیهای مرتجعین و امپریالیستهای علییه بکدیگر مورد سوجوشی قرار گیرند، بلکه آنان را در ارتشهای سرخ خویش در راه تدفین تمامی مرتجعین و امپریالیستها در خلیج کسرد آوریم. وجود فرصتها و خطرات دو روی یک سکه اند و مسلما بدون عمل آگاهانه پروولتاریا و تلاشهای بی وقفه و عاجلش، توده های که در تب رهایی میسوزند به گوشت دم توپ جنگهای ارتجاعی و جنگ جهانگیر آتی تبدیل خواهند شد.

"اهمیت فوق العاده تمام بحرانها در آنست که آنچه را پنهانست آشکار میکنند، آنچه را که نسی و مصنوعی و بی اهمیت است کنار میزنند، تمام آت و آشغالهای سیاسی را جارو کرده و منابع واقعی مبارزه طبقاتی را آشکار میسازند" (لنین - در سهای بحران - جلد ۲۴)

آبهای جوشان خلیج

انقلابی و بهدر رفتن فداکاریها و شورو شوق انقلابی توده ها بوده است. امروز که ضعف امپریالیستها و کشورهای مرتجع منطقه فرصتهای تاریخی مهمی را برای سرنگون ساختنشان به قعر آبهای خاورمیانه و جهان فراهم آورده باید بش از همیشه به راه متعالی خود تکیه کنیم و از این فرصت طلایی برای ساختمان جهانی زیبا در این خطه استفاده کنیم.

را فراهم ناید، و سیاست جنک طلبانه حزب دمکرات را محکوم کند. بدین منظور عاجلترین مسئله برای برقراری صلح را قبول آتش بس فوری و بی قید و شرط از جانب حزب دمکرات میدانیم. همچنین معتقدیم این صلح باید متضمن رعایت دو نکته زیر باشد:

۱- حل اختلافات بشیوه سیاسی
۲- آزادی فعالیت سیاسی - نظامی برای کلیه نیروهای انقلابی و برسمیت شناختن حقوق دمکراتیک توده های خلق کرد.

به اعتقاد ما تنها صلحی میتواند بیانگر منافع انقلاب باشد که بر مبنای بیانیه فوق متحقق گردد. لذا از خلق رزمنده کرد و کلیه کارگران و زحمتکشان ایران و نیروهای سیاسی می خواهیم که از این بیانیه پشتیبانی نایند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
کمیته کردستان

رزمندگان آزادی طبقه کارگر کردستان

هسته رزم کمونیستی

۱۳۶۶/۴/۴

ختند برای خوشنودی خدایان معبد بسازند و قربانی کنند. توفان انقلاب سوسیالیستی پس از رهایی و استقلال، غل و زنجیرهای سیاسی و اقتصادی دی بر دست و پای مردم را درهم شکست و دامهای ایدئولوژیک را که مانع شکوفائی قوه ابتکار و خلاقیت آنها میشد، از بین برد. برای غلبه بر توفانها و سایر بلایای "طبیعی" و "غیر طبیعی" نیاز به انقلاب است.

اجتماعی مرتبط میدانند. از آنجا که دهقانان بطور روزافزون وادار به افزایش تولید زمین خصوصی خود و امضای قراردادهای تجاری میشوند، دلسردی زیادی نسبت به مشارکت در پروژه های کار عمومی - ذخیره آب، بهبود زمین، برنامه های جنگلداری - نشان میدهند، زیرا این پروژه ها محتاج دست کشیدن از کار و منافع خصوصی و بدل فداکاری از سوی فرد برای جمع میباشد. شد. شیخ سیلها، خشکالیها و قحطیهای پیش از ۱۹۴۹ نازم گشت و گذار خود را آغاز کرده است.

تحولات بینظیری که طی دوره نسبتا کوتاه سوسیالیسم در چین اتفاق افتادند، بیشک شگرف بود، اما بهیچوجه اتفاقاتی مرموز نبودند. نیروی حرکت این تحولات عبارت بود از ابتکار و فعالیت آگاهانه توده های رها از سلطه امپریالیزم و تحت تأثیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون.

مانگونه که در مقاله "رودخانه های چین را مهار کنیم" (خبرنامه یکن) آمده بود: "در روزهای تاریک و کهن گذشته، ستم طبقاتی دست در دست خشکالی و سیل داشت. حاکمیت سیاسی ارتجاعی و قیود ایدئولوژیک مسلط بر توده ها تنها آنان را از درک ضرورت شرایط عینی مقابل با سیلها عاجز مینمود، بلکه امکان رؤیت توانمندی ذهنی خویش در غلبه بر مصائب را نیز از آنها سلب میکرد. پس از هر ضایعه طبیعی، حکام ارتجاعی در چین تبلیغ ساختن سد جهت آسایش توده ها، آموزه های کنفوسیوسی و منسیوسی را نیز اشاعه میدادند و مردم را وادار میسازد -

کمکهای مالی خود را به
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

S.U.I.C

BOX 50079
40052 GOTEORG
SWEDEN

رفقا!

آدرس پستی ما در خارج از کشور

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید، از طریق مطمئن و با حفظ رعایت اصول امنیتی با مقر سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس برقرار کنید،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید، این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی ابدینه گردد!

کلید داران خانه جهل

بوی تعفن ایدئولوژی ننگین و استعمار- گرانه حکومت جمهوری اسلامی از حلقومپاشی که بزودی با سرب مذاب برخوردگشت، سرخا- سته و فضا را مسموم نموده است. باز هم زوزه- های نفرت انگیز و گوشخراش حکومتیان، این منفورترین تبهکاران و حقه نازان، بقصد فریب مردم عاصی و خشمگین شدت بگوش میرسد- حدت یابی تضادهای جامعه، افزایش نارضایتی- های عمومی، فشارهای فزاینده ای که روزمره از پائین و بالا بر بنای بوسیده و از درون درب و داغان رژیم جمهوری اسلامی وارد می آید و از هم کسبختگی رشته های توهم و خرافه حتی در میان توده های عقب افتاده، حاکمیت را وادار سا- خته که یکبار دیگر و با تمام قوا به یکی از مهمترین و حیاتی ترین حربه های حفظ موجودیت خویش چنگ بیفکند: مذهب! خنجر پوسیده و زنگ زده مذهب! این عقب مانده ترین مظهر ارتجاع و ستم طبقاتی، این سلاح همیشه در آستین استثمارگران و ستمگران تمام تاریخ جامعه طبقاتی یکباردیگر از لای قبای موریانه خورده نمایندگان مرتجعش بیرون کشیده میشود و بقصد خرید زمانی چند برای عمر حکومت محکوم به مرگشان نکار می افتد. ثمره تمام این عربده کشیهای گوشخراش، تشدید عصبانیت و خشم توده های نیست که لعاب این قبیل تبلیغات دفلکارانه دیر زمانست در برابر چشمان منزجر- شان رنگ ناخفته و کینه شان نسبت به این حکومت و ایدئولوژی منفورش افزایش می یابد. بهانه، اینبار دفاع از مکه و "حرب مقدس خانه کعبه" بود.

خمینی میگوید که "مسئله حجاز مسئله دیگری است"، "مکه گرفتار شده است"، "چه کسی آنها را (وهابی ها را) خادم الحرمین لقب داده است؟" به چه حقی آنها مملکت حجاز را به عربستان سعو- دی تغییر داده اند و... "پیرامون همین مسئله جمهوری اسلامی به برپائی تظاهراتها و برکز آژ سخنانیهای" داغ و آتشین" در دفاع از حجازش دست میزند. جمهوری اسلامی به پشتیبانسی از خدای سنگی مرده اش بلند میشود، خدائی که

آنچنان ناتوان و بینواست که مغلوکی مانند خمینی بایستی از او بدفاع برخیزد!

سرزمین حجاز! این مظهر تحمیق و فریب بخشهای عظیمی از ستمدیدگان عالم والهام بخش تمام برده داران استثمارگر. جائیکه شکستن "حرمتش" برای تمام طبقات استثمارگر، بمعنای ترک برداشتن نظم و قانون جهان کنونی است، - نظم و قانونی که برای هزاران سال بسه توده ها گفته اند ابدی و لایتغیر است. از همین رو تمام مرتجعین جهان و هیئت های حاکمه کشورهای عربی که به نیابت اربابان امپریال- لیستان برای سده ها نگهدارنده حفظ این نظم کهن در جهان اسلام بوده اند و مکه و مراسم سالانه آن یکی از مهمترین ابزار اعمال حاکمیتشان و یکی از حربه های اصلیشان برای تحمیق مردم است، وارد مناظره ای حاد بر سر واقعه مکه میشوند. همه شان چهارچشمی مراقبند که مبادا به این منبع انقیاد روحی بخشهای بزرگ کی از ستمدیدگان عالم خدشه ای وارد شود. لیبی پیشنهادتشکیل کمیسیون چندملیتی اداره کعبه را جلو میگذارد، سوریه از خطر از هم- کسبختگی اتحاد مقدس جهان اسلام ابتران نگرانی میکند، جمهوری اسلامی بر سر کلیدداری مسجد بزرگ و امتیاز نگهداری حریم کعبه با حکام عربستان مجادله میکند و میخواهد که کنترل مکه از چنگال وهابی ها در آید، و وهابی- ها هم که مکه در قلمروی حاکمیتشان قرار دارد و جد اندر جد کلیددار کعبه بوده اند، با سر- سختی خواهان حفظ کلید خود هستند. همه شان در پی دوختن کلاهی از این نمند برای خود، برای پاسخ دادن به منافع خود در میانه رقابتهای ارتجاعی (با پشترانه امپریالیستی) شان، و مالیدن شیره بعدا کتر بر سر بخشهای ناآگاه و عقب- مانده مردمند. دعوا بر سر اینست که کلیدتداوم جهل توده های ناآگاه بدست کدامین نیرو باشد و چه کسی مسئولیت تحمیق هرچه بیشتر ناآگاهان را به مباشرت از سوی اربابان جهان امپریال- لیستی داشته باشد.

سرزمین حجاز! مکانی که در آنجا هر ساله جهل و ناتوانی توده های ناآگاه در برابر مصائب جامعه طبقاتی اعلام میشود. مکانی که سالیانه شمار بسیاری از مردم ستم دیده جهان و عمدتا از مناطقی مانند آفریقای شمالی و آسیا، یعنی مناطقی که سالیان سال تحت سلطه سیستم امپریالیستی بوده اند، بدانجا روی می آورند تا برای چند روزی دردها و فشارهای وحشتناک ناشی از زندگی نکبت بارشان را فراموش کنند. بدانجا روی میبرند چرا که اکثریتشان جهانی را که موجودست دوست نمیدارند و میخواهند به جهان دیگری که وعده اش را در کتب مقدس بدانان داده اند، جهانی که باید به از آنجیزی که موجودست باشد، بیاندیشند و در نشنگی آن جهان موعود فرو روند. در اینجا تصویر کریه مذهب به عربیانی بنمایش گذاشته میشود، درست همانطور که مارکس گفت: "مذهب آه و فغان مخلوقین در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس است، همانطور که روح بیسک کیفیت بیروح است. مذهب افیون توده هاست" پس توده های ناآگاه بانجا روی میبرند چرا که جهان کنونی، جهانی که تحت سیستم ستمگران سرمایه داریست برایشان وحشتناک است و اتکا به سرمایه داران تنها میتواند این دنیا را بدت از آنچه که هست بسازد. آنها در جستجوی جهانی دیگر، برای حل مشکلاتشان، آنگونه که استثمارگران به آنان گفته اند، به آنجا روی میبرند زیرا درک نکرده اند این مکان تنها ابندی بسازد، زیرا هنوز هیچ راه دیگری برای بیرون کشیدن خویش از این بردگی چند هزار ساله نمی شناسند. راه سرنگونی سیستم کثیف و خونین امپریالیستی، راه غلبه یافتن بر جهان کنونی و تمام نظم بظاهر جاودانه اش، راه سرخ و درخشان کمونیسم!

سرزمین حجاز! جائیکه در مراسم حج سالیانه، تخدیر و تحمیق چند هزار ساله توده ها توسط مرتجعین حاکم جشن گرفته میشود. جائیکه مردم گرد آورده میشوند تا با نمایش دادن و

این رشته سردراز دارد!

به بهشتی ندیده دشمنی مینگرند، محکوم شده بودند!

* حسن صبرا، سردبیر روزنامه الشراع در میان سپتامبر امسال در بیروت مورد سوء قصد قرار گرفت و بشدت زخمی شد. اخیراً در محافل لبنانی شایع شده بود که از جانب افراد جناح هاشمی متن مفصلی تحت عنوان "خاطرات" وی جهت انتشار خارجی در اختیار الشراع قرار گرفته است. سوء قصد اخیر پاسخی قاطع از جانب آن دسته نیروهاست که انتشار چنین مطالبی در تضاد مستقیم با منافعشان قرار دارد. این اقدام در امتداد همان جدالها و انعکاسی از آن تضادهاست که ارتجاع حاکم بر ایران درون خود با آنها دست به گریبانست. تضاد هاشمی که بواسطه طبیعت خود و ماهیت نیروهای درگیر نه فقط در محدوده ایران، بلکه در مقیاس منطقه ای و بین المللی بروز یافته، پاسخ میطلبد، و بعد از این نیز چنین خواهد بود.

* اما جهت گیری و دورنمای تضادهای درون هیئت حاکمه کمپرادوری ایران چیست؟ جنگ قدرت میان چند آخوند؟ منافع اقتصادی متضاد این با آن بخش حکومتی؟ با تفکرات اتویستی فلان سردمدار مرتجع؟ اگر دینامیسم و کارکرد سیستم جهانی امپریالیستی بمثابة یک کل، و انعکاس تضادهای ایسی سیستم در حلقه ایران بدرستی درک شود آنگاه میتوان از تحلیلهای محدودنگرانه و ساده لوحانه - و در واقع غلط و غیرعلمی - مصون ماند، مقولات مهم و پشت گوش نیانداختنی همچون نقاط قوت و ضعف دشمن، روندهای محتمل، انفجارات اجتماعی، طرحهای امپریالیستی - ارتجاعی را بدرستی بررسی نمود، و این همه را در تدوین تاکتیکها و تدقیق پیچ و خمهای انقلاب دراز - مدت و مسلحانه توده ای ملحوظ داشت.

این بحران همه جانبه سیاسی - اقتصادی

بقیه در صفحه بعد

* در هفته یابانی مرداد ماه، جمهوری اسلام می دادگاه مهدی هاشمی و چند تن از فرماندهان سپاه پاسداران را پشت درهای بسته برگززار نمود. "دادگاه انقلاب" علت مخفی بودن جلسات محاکمه را مسائل "امنیتی" ذکر کرد و رسانه های گروهی تنها به یخش و انتشار گوشه هائی بر - گزیده از جریان محاکمه بسنده کردند. پرونده قطور چندصفحه ای هاشمی و دارودسته اش بیش از آنکه شرح جنایات و اقدامات بسک جناح از ارتجاع کمپرادوری حاکم باشد، بیان کشمکش و تضادهای درون حاکمیت از همان روزهای نخستین استقرار جمهوری اسلامی تا به امروز است. در این بیرونده قطور مسلماً طرحها و توطئه های خونبار و ارتجاعی مجموعه هیئت حاکمه علیه انقلاب توده ها، علیه جنبش کمونیستی و انقلابی، و نیز علیه باند های حکومتی رقیب منعکس گشته است. اینها واقعیت است که آشکار شدنشان امنیت رژیم را برآستی از جانب توده های عاصی مورد تهدید قرار میدهد و جناحهای غالب در جمهوری اسلامی این خطر را بدرستی تشخیص داده اند.

* پیش از برگزاری دادگاه هاشمی، و در حول و حوش ششمین سالگرد انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، روزنامه لبنانی الشراع (متماثل به سوریه) که بواسطه برملا ساختن سفر پنهانی مک فارلان در رأس هیئت آمریکائی به تهران شهرت بین المللی یافته، دست به انتشار چند نامه "خصوصی" مهدی هاشمی (نوشته شده قبیل از دستگیری) زد. در این نامه ها از رفسنجانی بعنوان مهره سازمانده سب گذاری و تیر یاب شده و از برخی ارتباطات اخیر میان باند رفسنجانی - خمینی با مقامات آمریکائی صحبت رفته است. این بحثی است که چندین ماه پیش از این، یعنی قبل از انحلال حزب جمهوری اسلام - می نیز در ارگان مرکزی این حزب بطور سربسته طرح گشته بود: در سرمقاله ای تحت عنوان "نگذاریم بهشتی همچنان مظلوم بماند"، افرادی "خودی"، یعنی کسانی از اعضا و سردمداران حزب و حکومت، بعنوان افرادی که "هنوز"

طواف دیدن از قطعه سنگی به آنان القاء شود که بشعورند و قادر نیستند بر سرنوشت خویش حاکم گردند. به حجاز کشیده میشوند تا به آنان گفته شود که ما "کلیدداران خانیه خدائیم" - کلیدداران قطعه ای سنگ - و شما لیاقت درک این "راز" را ندارید و نمیتوانید با ما بمقابله برخیزید، پس آرام و خاموش باشید بردگی ابدی را تحت نظام ما تحمل کنید. سرزمین حجاز امکانی که کوسفند و شترهای قربانی شده، هر ساله تمثیلی است از قربانی شدن هرروزه ناآگاهان و اسیران خرافه و مذهب تحت سیستم نکبت بار حاکم. مکانی که جلادان با شمیر آخته ایستاده اند تا اگر حال بخت برگشته ای بهم خورد و صحن را آلوده ساخت سر از تنش جدا سازند و اعمال آتوریت و اعلام سلطه بلامنازع ارتجاع را در مانجا برایش بنمایش گذارند. در اینجا جلاد و روحانی سخت مشغول کارند! درست همانطور که لنین میگفت: "تمامی سیستمهای استثماری این دو عملکرد را مورد استفاده قرار میدهند، عملکرد جلاد و عملکرد روحانی." اینجا مکانیست که مردم ناآگاه را با پرتاب کردن ریکهائی بسمت شیطان رجیم سرگرم میسازند، تا با موجودی واهی بجنگند، آنها با چند ریکه احوال آنکه دشمن - دشمنان واقعی - در قفایشان به تسمخر ایستاده اند و خدایشان را شکر گذارند که با توده های آگاه و سلاح برکف که بر بنیان نظم موجود هجوم میبرند، روبرو نیستند. اینان میدانند اگر روزی همین مردم بفهمند که قوانین مدهبی وعظ شده توسط حکام ارتجاعی تاریخ، قوانین جاودانه نبوده و قوانینی دیگر در همین جهان بر امور حاکم هستند، و اگر ایسی مردم بتوانند این قوانین را درک کرده و برای غلبه بر جامعه و طبیعت بکار گیرند، آنگاه تمام جامعه از زیر کنترل سرمایه داران و همه زنجیرهای اسارتی که نظام سرمایه داری بگرد آن بافته است، خارج شده و جهان یکسره از زیر چنگالهای خونین نظام استثمارگرانه کنونی رها خواهد گشت.

بقیه در صفحه ۲۷

مختلف بطور کلی و بمثابه يك نهاد بطرف خود تلاش کنند، تا اینکه صرفاً بدنبال جلب و جذب این یا آن مهرة صاحب منصب باشند. مثلاً تلاشهای چندساله خامنه‌ای را در مورد ارتش در نظر بگیرید که چگونه به تبلیغ نوعی ناسیو-نالیسم ارتجاعی و اسلامی شده منطبق با روحیه فرماندهان و کادرهای این دستگاه سرکوبگر ارتجاعی پرداخته، در مقابل سپاه و بسیج به آنها روحیه و دلگرمی داده و "اجر خدمات" آنها را "هستگ با اجر سپاه" میداند.

* همه این وقایع و تحولات بر توده‌های عاصی و منزجر از حکومت و نظم موجود مؤسّر افتاده است. اینک بسیاری از مردم این وقایع را بعنوان نشانه‌های ضعف و اضحلال دروسی این رژیم تبهکار در نظر میگیرند و روحیه مبارزاتی و اعتمادشان فروزی می‌یابد. امروز بسیاری از مردم بدرستی با وقایعی نظیر انحلال حزب جمهوری اسلامی یا بجان هم افتادن کفتمان‌های حکومتی، به تداعی رزم قهرمانانه و انقلابی خویش در سالهای ۵۶-۵۷ و شکافهای تعمیق‌یابنده در ارتجاع سرنگون شده پهلوی میگردانند. آنها سر خود را بالا میگیرند تا برنامه و تشکیلاتی رهبری کننده، پیگیر و انقلابی در میدان بیابند و با درس گیری از تجارب دیروز، اینبار تحت پرچم انقلاب قهرآمیز منشل شوند. این انتظار برحق مردم از پیشروان آگاه پرولتار است و این الزامی حیاتی است که انقلاب در برابر پرولتاریای آگاه قسرار داده: ارتجاع مستاصل و پرشکاف کمپرار اسلامی بیش از هر زمان دیگر آماده سرنگون شدن است، و سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت سلاح آتشین جنگ خلق در دستور کار قرار دارد. ■

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM

LONDON

WC1N 3XX,

U.K.

بکشاند. تحت چنین شرایطی است که وقوع اقدامات کودتائی و شبه کودتائی (خزنده یا ضربتی) محتمل میگردد. در این میان، دعوی جدی و تعیین کننده‌ای بر سر نیروها و نهادهای نظامی و انتظامی و دستگاه امنیتی میان جناح‌های رقیب در جریان است. اهمیت و نقش نهادهای مسلح در رقابت‌های درون حکومتی را میتوان بوضوح در بخشی از اعترافات منتشرشده مهدی هاشمی مشاهده کرد. او میگوید: "با بودن سپاه در... محور فکری تمام مسائل انتخابات مجلس در هر دوره از پشتیبانی قوی برخوردار میشد. انتخابات مسئولین دولتی اکثراً بانظر-خواهی از سپاه انجام میگرفت، حتی در مسائل کشاورزی و اقتصادی چه سا نفوذ و قدرت سپاه موجب میشد افراد موردنظر سپاه سرکار آیند و خلاصه اینکه من با اعتقاد به اینکه برای بقا و دوام و استمرار تفکر خود لازم است این-ارکان را همواره در اختیار داشته باشم تلاش فراوان می‌کردم که در فعل و انفعالات سیاسی استان و منطقه، جهت کلی سپاه از چارچوب فوق‌الذکر تغییر نکند... این ارکان واقعا در منطقه از يك وزن سنگینی برخوردار بود و ما احساس میکردیم که شرط اساسی برقراری افکار و اندیشه‌هایمان در برابر سایر خطوط، بستگی به سپاه دارد."

لب کلام هاشمی اینست که تفوق بر نهادهای مسلح میتواند حاکمیت یک جناح بر سایرین را تضمین کند؛ و این بیان واقعیتی است. تسویه حسابهای خونین، طرح‌های کودتائی، دستگیری سردمداران رقیب همگی از این کانال عملی میگردد. در تماس‌ها و مناسبات با قدرتهای امپریالیستی غرب و شرق، یک پای اصلی بحث و مذاکره، یکی از موارد مرکزی مورد گفتگو موقعیت و دورنما و جهت گیری این نیروها و نهادهاست.

* این اوضاع حاد، این درگیریهای درونی، و این برخوردهای پیر ریسک درون ارتجاع کمپرادوری، بمعنای ظهور و گسترش فرصتهای بیشمار برای پیشرویهای انقلابی و سرریز کردن امواج خشم توده‌ها نیز هست. و این نکته‌ایست که می‌باید عمیقاً درک شود. جابجاییهای مداومی که از سوی برخی شخصیتها و افراد صاحب‌منصب از جناحی به جناح دیگر صورت میگیرد و اختلافات مرتباً متغیر و موقتی میان جریان‌های مختلف حکومتی، باعث بلبشو و تشنگی و پراکندگی بیش از پیش در صفوف مرتجعین شده و شکاف‌های عمیق عمودی ایجاد میکند، زیرا هر یک از این شخصیتها و جریان‌ها از پایه و ریشه معینی در سطوح مختلف دولتی برخوردارند و این پایه و ریشه با جابجائی رأس بسادگی امکان چرخش ندارد و نمیتواند خود را با وضعیت جدید منطبق سازد. بهمین خاطر این تمایل در سردمداران حکومتی بچشم میخورد که بطور جدی و پیگیرانه برای جذب نهادهای

رژیم است که اینگونه جناحهای مختلف را به جان هم انداخته است. علاوه بر به ارت بردن بحرانی که حاکمیت رژیم شاه را هم درنوردید، جمهوری اسلامی دست به گریبان بحرانیست که با "خلاف قدرت" منطقه‌ای رقم میخورد. بدین معنا که رژیم ایران قادر نیست در مقام تحت‌الحماکی یکی از دو بلوک امپریالیستی موقعیت خود را تثبیت کند. قرار گرفتن ایران در منطقه حساسی از جهان، راه تحت‌الحماکیه شدن در دامان هر یک از دو بلوک را بسیار دشوار ساخته است - نه فقط برای رژیم خمینی بلکه برای هر ترکیب ارتجاعی کمپرادوری دیگر. تحت این شرایط، شورویها ترجیح میدهند "خلاف قدرت" موجود باقی بماند، تا اینکه آمریکاموفق به پر کردنش شود. این بحرانیست که باتمرکز تضادهای حدت‌یابنده جهان حادثر میشود و شکافهای درون رژیم را تعمیق میبخشد. لذا با حدت‌یابی تضادهای میان دو بلوک در سطح جهان و تسریع اقدامات تدارکاتی هر یک بر راستای برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم‌جهان میتوان انتظار دهان باز کردن بیش از پیش شکافهای میان کمپرادورهای اسلامی و بسروز درگیریهای وسیعتر، حادثر و خونینتر و تداوم‌یابی جنجالی‌تر از آنچه تاکنون شاهد بوده‌ایم را داشت. این واقعیتی است که از آسال پیش به اینطرف، خصوصاً بعد از تسریع روند بین‌المللی شدن جنگ خلیج و مسائلی نظیر سفر مک - فارل، رسوائی ایران کیت، حضور فزاینده نظامی دو بلوک در منطقه و...، تضادهای درون حکومتی سرعت بسمت برخوردارهای آنتاگونیستی و خارج از کنترل پیش میسرود در این میان سیاست خارجی حکم ساطوری را دارد که لاشه متعفن جمهوری اسلامی را مرتباً تقسیم میکند. در جریان این دعوها و برخوردها جناحهای مختلف به افشاکری از چهره کریه و ارتجاعی و فاسد خویش پرداخته، دست خود را مرتباً رو میکنند. در چنین شرایطی است که اقدامات مهدی هاشمی و جناحش برملا میشود، و تحت چنین اوضاعیست که وقایع پشت پرده انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری افشاء میگردد. این فشار تضادهای جهانی و تأثیرات صف‌بندیهای امپریالیستی بروی هیئت حاکمه ایران، و منافع هر جناح در این درگیریهاست که قلم بدست مهدی هاشمی‌ها میدهد تا رفسنجانی و همدستانش را افشاء کنند، و بلندگو بدست رفسنجانی‌ها میدهد تا پرده از گوشه‌ای تسویه-حسابهای خونین و توطئه‌های بیشمار درون حکومتی دیگر بردارند. تحت چنین شرایطی، بسک شاخ و شانه کشیدن جدید از سوی امپریال-لیستهای آمریکائی، یک تهدید از سوی سوسیال امپریالیستهای روسی، یک کشایش نوین از سوی این یا آن بلوک امپریالیستی رقیب، یک تحول نظامی در خلیج و... امثالهم میتواند دستهای بسیاری را وادار کند که قلم برگیرند یا دهانهای بسیاری را به پشت بلندگوی افشاکری

کلید داران خانه جهل

در نمایشنامه گالیله اثر برتولت برشت، از زبان راهب جوانی که از تصور تأسیسات تهاجم انقلابی علم بر بنیادهای جهل و ارتجاع در ذهن توده‌ها بوحشت افتاده، چنین می‌خوانیم: "آنها بدشواری زندگی خویش را جسر کردند، در پس فقر آنها نوعی نظم وجود دارد، نظمی دائمی. دائما زمین را جارو زدن، دائما در باغهای زیتون کار کردن، دائما مالیات پرداختن... آنها برای حل مشقت بارسید - های پُر در طول جاده سنگلاخی، برای زائیدن، و حتی برای خوردن به نیرو نیازمندند و این نیرو را از جلوه درختانی که هر سال سبز میشوند، از چهره سرزنش کننده خاک که هرگز راضی و خشنود نیست، واز کلیسائی کوچک و آبه‌های انجیل که روزهای بکشنه بدن گوش فرامی‌دهند، کسب میکنند. به آنها گفته‌اند که خداوند مورد اعتمادشان دانسته، محور نمایش تاریخی جهان قرارشان داده و با وظایف کوچک و بزرگی که بر آنان تکلیف کرده به امتحان - شان می‌گذارد. اگر من به آنها بگویم که روی تکه سنگی قرار دارند که بی‌وقفه در فضای آلی و بگرد ستاره‌ای درجه دوم می‌چرخد، آنگاه به خواهند پنداشت؟ پس آن بردباری و پذیر - فتن بدبختیها چه سودی خواهد داشت؟ دیگر کتاب مقدس که مصلوب شدنشان را رحیمانه توضیح داده، چه آرامشی خواهد داشت؟ این دلیلی خواهد شد براینکه کتاب مقدس پر از اشتباه است. نه من قیافه وحشت زده آنها را می‌بینم که آهسته قاشقهای خود را روی میز می‌گذارند. احساس میکنند که فریب خورده‌اند."

این منظره ایست که حتی تصور عسرق مرگ بر پیشانی حکام کنونی جهان جاری می‌سازد و با تمام قوا میکوشند که توسط رشته - های پوسیده مذهب بمثابه یکی از ابزار اصلی اعمال حاکمیتشان عاقبت محترم خویش را بعقب بیاورند. آنچه انقلاب پرولتری انجام خواهد داد، برچیدن تمامی این مناسبات ارتجاعی، مبارزه بی‌امان با تمامی این سنن پوسیده و خرافی و همه مظاهر جهل و تاریکی و در این بیان مسئله مکه و مراسم حج و امثالهم است. پرولتاریای آگاه با هدایت توده‌های تحت ستم و استثمار در انقلابی ریشه‌ای، برج و باروهای پرشکاف و بنهای پوسیده را با سرنگون سا - ختن ارتجاع و امپریالیسم و درهم شکستن عقا - ید و ایده‌های ارتجاعی ریشه‌دار در مناسبات کهن برخواهد چید.

خدمات فناپذیر مائوتسه‌دون باب آواکیان

منتشر شد

خدمات فناپذیر مائوتسه‌دون

- ★ انقلاب در کشورهای مستعمره
- ★ جنگ انقلابی و خط نظامی
- ★ اقتصاد سیاسی، سیاست اقتصادی و ساختمان سوسیالیسم
- ★ فلسفه
- ★ فرهنگ و رونا
- ★ ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا

"بعد از خیانت خروشف و شرکا، در اتحاد شوروی موضوعه عظیم پرولتاریا در آنجا، این چین انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون بود که درختان ستر از همیشه چراغ راهنمای مردم انقلابی کلیه قاره‌ها گشت.

"... اما با کودتای رویزیونیست‌ها در چین، در اکتبر ۱۹۷۶، خدمات بزرگ مائوتسه‌دون رهبری همه جانبه‌اش در انقلاب چینی تحت حملات جدیدی قرار گرفته است!"

باب آواکیان، در این کتاب به بررسی خدمات مائوتسه‌دون در چند عرصه مشخص می‌پردازد، و در این میان عظیمترین خدمت مائوتسه‌دون، درک موجودیت طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوره سوسیالیسم و ضرورت تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، قرار دارد.

"ظهور وحشی و قفسه تضادها در تقابل با کلیه نظرات... افکار و ایستا - این آنچیز است که مائوتسه‌دون، رهبر همه چیز، در طبیعت، جامعه و تفکر، می‌شناسد خط سرخی است که در سراسر نوشته‌ها و اعمال مائوتسه‌دون، "آیا کسی میتواند ما ثورا یک پرور و کرات راحت طلبی" که برافتخاراش لم



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راهگشای کمونیست - های انقلابی اصیل در شرایط تشنگی و سردرگمی و بحران موجود در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی گشته است . بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پرچم اتحاد پرولتاریای جهانی در شرایط امروز است .



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوب دومین کنفرانس بین المللی با شرکت نمایندگان و ناظران احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست سراسر جهان می باشد .

برای فتح ۸ - ۱۳۶۶

انقلاب فیلیپین
بر سر دوراهی
- نامه سرزده به حزب کمونیست فیلیپین

۸ - ۱۳۶۶

جهانی برای فتح، نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هر سه ماه یکبار انتشار می یابد و به بررسی مهمترین وقایع و جنبش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روز جهان میپردازد.

جهانی برای فتح می کوشد اسلحه ای ضروری در اختیار دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد.

جهانی برای فتح، انعکاسی از اتحاد رشد یابنده نیروهای مارکسیست - لنینیست است.

جهانی برای فتح، فصلنامه ای است نوین مختص به این ایده «کهن» که: وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگالهای غاصبان کنونی آن بدوش پرولتاریای همه کشورها قرار دارد! جهانی برای فتح را بخوانید!

بهمراه:

سند جدیدی از
حزب کمونیست پرو